الا بذکر اللہ تطمئن القلوب

الحمد للہ والمنۃ کہ بحین وقت سعادت قرین کتاب فیض انتساب مرغوب خاطر ذاکرین المنسوب

راحۃ القلوب

۱۳۰۹

مؤلفہ حضرت سلطان نظام الدین اولیا رحمۃ [illegible] حافظ محمد عبد الاحد صاحب

در مطبع مجتبائی واقع دہلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد وآله واصحابه اجمعین بدانکه این جواهر گنج الهام ربانی واین زواهر
فضل علوم سبحانی معانی که از زبان دُرربار ولسانِ گوهر نثار سلطان المشائخ شیخ شیوخ العالم قطب علامة الدنیا بدر الطریقة
برهان الحقیقة سید العابدین بدر العارفین عمدة الابرار قدوة الاخیار تاج الاصفیا سراج الاولیاء ملک السالکین برهان العاشقین فرید الحق
والشرع والدین متع الله المسلمین بطول بقاءه آمین جمع کرده شد آنچه ازان تاج الصالحین از عین لفظ ایشان بسمع میرسید درین مجموعه که
نام اوست راحة القلوب نبشته آمد بتوفیق الله تعالی +

بتاریخ پانزدهم روز چهارشنبه ماه رجب سنه خمس وخمسین وستمائة دولت پایبوس حاصل شد دعاگوی مسلمانان که یکی از
سالک بندگان سلطان الطریقة فی الارضین ست نظام الدین احمد بداونی که جامع این معانی ست سعادت پایبوس
سید العابدین حاصل کرد همانا کلاه چارترکی که دولت دین ودنیا بر فرق داشت بر دست مبارک خود فرود آورد و بر سر
دعاگوی نهاد وخرقه خاص ونعلین چوبین عطا کرد الحمد لله علی ذلک +

واین نیز فرمود که میخواستم ولایت هندوستان را بدیگری بدهم اما شما در راه بودید که در سر ما ندا کردند که بدار نظام الدین احمد بداونی میرسد
این ولایت اوست بدو بدهی آنگاه دعاگوی برخاست که اشتیاق پایبوس که از حد غایت بود که بخدمت عرض دارم چون هیبت حضور
شیخ الاسلام در دعاگوی اثر کرد نتوانستم که عرض دارم چون ضمیر روشن شیخ الاسلام آگاهی داشت بر فور بر زبان مبارک راند که آری
اشتیاق شما از من روشن است که در خاطر داری این سخن هم گفت که لکل مرء خال هشته بعد ازان دعاگوی چون این سخن بشنید بر خاطر گذرانید که
بعد ازین هرچه از زبان مبارک شیخ الاسلام بشنوم در قلم آرم هنوز نیکو این در دل دعاگو نه گذشته بود که فرمودند سعادت آن مرید که هرچه از زبان پیر
خود بشنود بهوش وگوش او بدان متعلق بود وآن را بنویسد زیرا چه بر در ابرار الاولیاء آمده است چون مرید هرچه از پیر بشنود وآن را
بنویسد بعدد هر حرفی که بقلم آرد ثواب طاعت هزار ساله در نامهٔ او ثبت کنند وبعد مردن جای او در علیین باشد این مثنوی نیز دران حال بر
زبان مبارک راند مثنوی ای آتش فراقت دلها کباب کرده ٭ سیلاب اشتیاقت جانها خراب کرده ٭ آنگاه همدرین محل این سخن
فرمود که مردم را همه وقت همچنین باید زیرا که هیچ لمحه نیست که در دل این کس ندا نمیکند که زنده آن دلی ست که در محبت واشتیاق ما
بیشتر است الغرض سخن در درویشی افتاده بود بر زبان مبارک راند که درویشی پرده پوشی است وخرقه پوشیدن کار اوست که عیب برادر
مسلمان وغیر ذالک بپوشد وپیش کسی مکاشفه نکند وهرچه از مال دنیا برو برسد همه را در راه خدای تعالی صرف کند وآن را بمصرف رساند

وذرهٔ آن نگاه ندارد آنگاه بر لفظ مبارک راند که اصحاب طریقت و مشایخ کبار در فوائد خویش می نویسند که زکوة بر سه نوع است زکوة شریعت و زکوة طریقت و زکوة حقیقت پس زکوة شریعت آنست که دویست درم موجود باشد از آن پنج درم در راه خدا تعالی بدهد و زکوة طریقت آنست که از دویست پنج درم بدارد و باقی همه در راه حق تعالی بدهد و زکوة حقیقت آنست که از دویست پنج درم نگاه ندارد و تمامی در راه خدا تعالی بدهد زیرا چه درویشی خود فروشی است آنگاه ملائم این معنی حکایت فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز را این دعاگوئی دیده است و چند روز بخدمت ایشان هم بوده الغرض روزی بقیاس هزار دینار کم و بیش و همه علم فتوح در خانقاه ایشان برسیده و آنرا تمام در راه خدا تعالی صرف کرده و فلوس تا شب نگاه نداشتی و این سخن هم گفتی اگر چیزی نگاه دارم مرا درویش نگویند بلکه گویند این درویش مالدار است آنگاه همدرین محل فرمود که درویشی قناعت است هرچه بدو رسد نگوید که چنین سید زیرا که در سلوک اولیا نبشته دیده ام که وقتی مالک دینار رحمة الله علیه برادر دینی درویش رفت آن درویش مالک دینار را بیکدیگر حکایت سلوک بودند همدرین و نان جوین بران درویش موجود بود پیش آورد اما بی نمک مالک دینار گفت اگر قدری نمک بودی بهتر بودی آن بزرگوار چون این سخن بسمع رسید برفور کوزه برداشت و در دکان بقال گرو نهاد و نمک آورد پیش ایشان نهاد مالک دینار و آن درویش تناول کردند مالک دینار گفت اینک قناعت برفور دختر درویش سوی برزمین آورد و گفت ای خواجه اگر شما را قناعت بودی کوزهٔ ما در دکان بقال گرو نماندی ای مالک دینار بشنو ما جرای ما که امروز هفده سال است که ما نفس خود را نمک نداده ایم این چه سخن است که میگوئی درویشی از تو بعید است و این رباعی بر زبان مبارک راند رباعی چون عمر در گذشت درویشی به ✽ چون کار بقسمت است کم کوشی به ✽ چون ترس حیات است نمد پوشی به ✽ چون گفته نوست است خاموشی به ✽ و هنوز خبر نداری که بر سر درویشان چه تیغ میرود بعد ازان سخن در خرقه افتاد بر لفظ مبارک راند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب معراج خرقه یافته بود و چنان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت صحابه را رضی الله عنهم را پیش خواند و فرمود من خرقه از پروردگار خود یافتم مرا فرمان است که این را به یکی از شما بدهم اکنون سخنی از شما خواهم پرسید تا کدام کسے از شما جواب باصواب دهد تا خرقه بدو دهم اول روی سوی آبوبکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت یا ابا بکر اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله صدق ورزم و طاعت خدا تعالی کنم و آنچه پیش من از مال و منال دنیای دنی باشد جمله در راه خدای تعالی صرف کنم بعد ازان روی بامیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه آورد که یا عمر اگر این خرقه ترا دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی عدل کنم و با بندگان خدا انصاف ورزم و داد مظلومان بدهم بعد ازان روی بامیر المومنین عثمان رضی الله عنه کرد که یا عثمان اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی باتفاق یکدیگر کار کنم آنچه حق باشد بجا آرم و حیا ورزم و سخاوت کنم بعد ازان روی بامیر المومنین علی کرم الله وجهه کرد که یا علی اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت یا رسول الله اگر این خرقه مرا دهی پرده پوشی کنم و عیب بندگان خدا تعالی نهان سازم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود لستان یا علی این خرقه را بتو دادیم و مرا فرمان حضرت عزت همین بود که هر کدام از یاران تو این جواب دهد خرقه بدو دهی آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرده های های بگریست و بیهوش شد چون بهوش

باز آمد بر لفظ مبارک راند که معلوم شد که درویشی پرده پوشی است پس درویش را باید که ازین چهار چیز دور بود اول آنکه چشمها
را کور سازد تا عیب مردمان نه بیند دوم آنکه گوش را کر سازد تا ناشنیدنی نشنود سوم آنکه زبان را گنگ سازد تا هیچ
ناگفتنی نگوید چهارم پای را لنگ کند تا هیچ جای نارفتنی نرود پس اگر در کسی ازین خصلت به بیند بتحقیق بدانند که
درویش است وگرنه حاشا و کلا که او مدعی دروغگو است هیچ چیز از درویشی ندارد و خود را بدروغ درویش میگویاند آنگاه هم درین
میان فرمود که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز تا چهل سال چشم را بسته بود گفتند که این را چه موجب
است فرمودند سبب آنکه تا عیب مردمان نه بینم و اگر ناگاه دیده آید آنرا بپوشم و بکسی نگویم بعد ازان شیخ الاسلام بدین
حرف رسیده بود در مراقبه شد تا دیری سر در مراقبه بود چون سر بر آورد روی مبارک خود سوی دعاگوی کرد و فرمود بابا
نظام الدین چون درویش چنین شود او درویش است هرچه بگوید و بخواهد همان شود هم درین محل شیخ الاسلام را رقت شد
محمد شاه نام یاری بود در آمد روی بر زمین آورد فرمود بنشین بنشست او از حد خراب حال بود که برادرش در حالت نزاع بود
روشن ضمیر بندگی حضرت شیخ الاسلام را معلوم شد فرمود چرا متغیری گفت از حال برادر خود که روشن است بخود شیخ الاسلام
بر زبان مبارک راند که برو برادر تو نیکو شده است محمد شاه مذکور در خانه آمد دید که برادر را صحت کلی شد و طعام میخورد گویا
هرگز زحمت نداشت آنگاه فرمود که درویشی همان که رسول الله صلی الله علیه وسلم داشت از بامداد تا قیلوله و از قیلوله تا شام
هرچه رسیدی در راه خدا بدادی و امیر المومنین علی رضی الله عنه بارها در خطبه گفتی که من هرگز ندیدم که رسول علیه السلام تا شب
چیزی نگاه داشته باشد هم درین میان مولانا بدر الدین اسحاق پرسید که اسراف کدام است و حد آن چه است شیخ الاسلام
فرمود که هرچه بی نیت و هوا نه برای خدای عز و جل دهد همه اسراف است و اگر برضای خدای تعالی بدهد آن اسراف نباشد شیخ الاسلام درین
حرف رسیده بود که بانگ نماز پیشین گفتند چون نماز ادا کرده در مراقبه مشغول شد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ شانزدهم ماه شعبان روز پنجشنبه سنه خمس و خمسین و ستمائه دولت پای بوس میسر شد خدمت شیخ بدر الدین غزنوی و
شیخ جمال الدین هانسوی و مولانا شرف الدین [illegible] قاضی حمید الدین ناگوری نیز حاضر بودند و اصحاب دیگر هم بر لفظ مبارک راندند
هر که از آیندگان بدین کس آید خواه مسکین خواه درویش و توانگر محروم مگذارید و هرچه موجود باشد او را بدهید تا آنکس درویش صفت
باشد آنگاه هم درین [illegible] فرمود هر که بر من آید از مسکین و یا توانگر و چیزی آرد یا نیارد مرا واجب باشد او را چیزی دادن آنگاه شیخ
الاسلام چشم پر آب کرده این حکایت فرمود صحابه که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم می آمدند بطلب علم و احکام شرع و چون
ازانجا باز گشتندی [illegible] و بران فوائد میگرفتند بعد ازان شیخ الاسلام فرمود که عمدة الابرار تاج الاتقیا
خواجه قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز را رسم بود روزی که در جماعت خانه ایشان چیزی نبودی شیخ بدر الدین غزنوی که خادم خانقاه
ایشان بود با او فرمودی که آنچه موجود است هر کس بیاید بدهی تا از بخشش و عطا خالی نرود بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی جانب بغداد
مسافر بودم شیخ اجل شیخ [illegible] رحمة الله علیه را دریافتم پیری بزرگ با هیبت بود در جماعت خانه او رفتم و سلام کردم دست من داده

درین نگریسته و این گفت بیا شکرِ عالم نیک آمدی بنشین نشستم چون متابعت بنده دید بسیار لطف ارزانی داشت چند روز بخدمت ایشان حاضر بودم هرگز
ندیدم که گاهی کسی از خانقاه او محروم برفتی و اگر هیچ نبودی خسته خرما بدست آنکس دادی و این دعا کردی که خدای عزوجل در رزق تو برکت کند پس
از خلق آن دیار شنیدم هر کرا شیخ این نفس بدادی تا او در حیات بودی هرگز محتاج دیگر نشدی بعد ازان هم درین محل فرمود که چون ازانجا
وداع شدیم درویشی دیگر بیرون بغداد در غاری دریافتم سلام کردم جواب سلام داد و گفت بنشین نشستم دیدم که از گرسنگی استخوان و
پوستی در وجود او مانده در خاطرِ من گذشت که این بزرگ در بادیه که میباشد حال خویش چیست روبسوی من کرد و گفت ای فرید مرا
مدت چهل سال است که درین غار سکنی دارم و وظیفهٔ من جز گاه و خاشاک دیگر نیست چون این سر مکاشفه کرد روی بر زمین آوردم و گفتم
همچنین است چند روز دیگر در صحبت ایشان بودم بعد ازان وداع شدم و بطرف بخارا شیخ سیف الدین باخرزی را دریافتم پیرے
با عظمت و هیبت بود چون بشرف جماعت خانهٔ ایشان رسیدم روی بر زمین آوردم فرمود بنشین نشستم نظر بجانب من هر بار که میکردند و
میفرمودند که این کس نیز از مشایخ روزگار خواهد بود و همه عالم مریدان و فرزندان او گردند آنگاه گلیم سیاه که بر دوش بود بسوی من انداخت
و فرمود که بپوش پوشیدم چند روز در ملازمت صحبت بودم هیچ روزی نبود که قیاساً هزار مرد بل بیش در مائدهٔ ایشان طعام نخوردندی و
از زمان که طعام خرج شده بر آینده که بیامدی محروم نرفتی البته با چیزی برفتی بعد ازان بیرون آمدم مسجدی بود شب آنجا کردم بامداد
شنیدم که در آنجا صومعه است که دران بزرگے ساکن است چون سر در صومعه کردم پیری دیدم با هیبت که وقتی آنچنان کسی را ندیده بودم در
عالمِ تفکر ایستاده و چشم سوے هوا داشت استاده میشد چنانچه بعد سه چهار شبانه روز آن بزرگ در عالم صحو آمد سلام کردم جواب سلام داد و گفت شما
را از سبب من رنجی رسیده بنشینید نشستم فرمود که من از بستگان شمس العارفین ام امروز سی سال است که درین صومعه معتکف میباشم اما ای
فرید درین سی سال جز حیرت و دهشت نصیب من نشود این میدانی که از کجا است دعا گوی روی بر زمین آورد که فرمان شود فرمود که راه
راست این است پس هر که درین راه براستی قدم نزد او بدست و گر ذره قدم بی صفا دست برآورد سوخته گردد و بعد ازان این بزرگ از احوال خود
حکایت کرد که ای فرید آن روز که مرا بر در خود بار داد و هفتاد هزار حجاب بود درین میان فرمان شد که درآی چون در اول حجاب رفتم قربان
درگاه را دیدم که ایستاده اند و چشم در هوا داشته هر یکی بصفتے دیگر و نیاز ایشان کسی نداند مگر خدای عزوجل و همه بر یار جمال میگویند
که متقیم بدیدار تو مثل این از هر حجابی میگذشتم صفت دیگر و محبان دیگر را میدیدم که یکی بدیگری نمی ماند چون
رسیدم در حجاب خاص ازانجا ندا آمد که ای فلان درین حجاب کسی در آید که از جمله موجودات دنیا و آنچه در دنیا است بلکه
از خویش بیگانه شود واجب است که او در آید گفتم از همه بیگانه شده ام آنگاه ندا آمد که چون از همه بیگانه شدی با ما یگانه شو چشم پیش
کردم خود را درین صومعه دیدم پس ای فرید درین راه از همه بیگانه باید بود تا حق یگانه شوی بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که چون شب در آمد نماز شام برابر او کردم چون از نماز فارغ شدیم دیدم که در کاسهٔ آش و چهار نان تنک از عالمِ غیب پیش
آن بزرگ در آمد اشارت کرد که درآی درآمدم و آن طعام بخوردیم اما آن لذتیکه در آن طعام یافتم در هیچ طعامی نیافتم شب
همانجا کردم بامداد برخاستم و دیدم که آن بزرگ ناپدید شد آنگاه بازگشتم و بطرف ملتان آمدم برادرم بهاء الدین زکریا را

دیدم مصافحه کردم پرسید که کار خود را تا بکجا رسانیدی گفتم اگر بگویم این کرسی که تعبیر نشسته در هوا شود هنوز این سخن نیکو بر زبان نیز نیامده بود که کرسی در هوا شد بهاؤالدین زکریا دست بر کرسی زد بر زمین فرود آمد فرمود مولانا فرید نیکو خود را رسانیده انگاه از آنجا باز گشتم در دهلی سکونت کردم خدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی را دریافتم چندان نعمت که در وصف نیاید در او شان دیدم انگاه خود را در پلهٔ ایشان بستم و بشرف بیعت مشرف شدم سه روز پیر من نعمت بمن روان کرد و این سخن هم بگفت که مولانا فرید کار خود تمام کرده است انگاه بمن آمد چون شیخ الاسلام سخن تمام کرد نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد چنانچه یک شبانه روز افتاده بود چون بهوش باز آمد روبسوی دعاگوی کرد و گفت مردان خدا چنین کرده اند انگاه بمقامی رسیدند لیکن این سعادت در همه کس مرکب ست و فیض نازل اما مردی باید که جدّ و جهد کند تا بمقامی برسد بعد ازان فرمود ای برادر درین راه تا سفر نکنی و بدل نروی و قدم بصدق ننهی حاشا و کلا هرگز بمقام قرب نرسی انگاه این بیت بر لفظ مبارک راند ه تو راه نرفتهٔ ازان ننمودند * ورنه که زد این در که بروت نگشودند * جان در ره دلهاست اگر میخواهی * تو نیز چنان بشو که ایشان بودند * انگاه شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند و سر بسجده نهاد و باز ایستاده می شد چنانچه وقت نماز در آمد و در عالم تحیر مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذالک *

بتاریخ بستم روز دوشنبه ماه مذکور سنهٔ خمس و خمسین و ست مائه دولت پای بوس حاصل شد مولانا ناصح الدین پسر قاضی حمید الدین ناگوری از ناگور آمده بود و مولانا شمس الدین برهان بخدمت حاضر بودند سخن در دنیا میرفت بر لفظ مبارک راند که در حدیث ست از رسول الله صلی الله علیه وسلم که حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست انگاه فرمود قال اهل المعرفة من ترک الدنیا ملک و من اخذها هلک شیخ عبدالله تستری گفت که هیچ حجابی بزرگتر میان مولی و بنده نیست مگر دنیا زیرا که همان قدر که مردم بدنیا مشغول شوند هم بدان قدر از حق باز مانند انگاه فرمود اگر مردی خواهد که پس پشت خود بنگرد بجانب وی حجاب شود پس مردم را میباید که بهمه حال بدنیا مشغول نشود که هرچند که این کس بدنیا مشغول گردد از حق تعالی باز ماند انگاه فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز و ایشان از استاد خود روایت کرده اند که تا بنده بصیقل محبت زنگار دنیا از آئینهٔ دل خود پاک نکند و با ذکر حق تعالی موانست نگیرد و هستی غیر از میان برنخیزد و با خدا یگانه نگردد تا اینچنین نکند حاشا و کلا بخدای تعالی نتواند رسید بعد ازان فرمود که در تحفة العارفین خواجه شبلی رحمة الله علیه نوشته است که اصل صلاحیت آدمی دارد و آن تعلق بصلاحیت بدل دارد چون دل صلاحیت پذیرد آدمی بصلاح آید انگاه فرمود که دل را هم حیات ست

وہم ممات وہر دو جداگانہ دارد چنانچہ در کلام اللہ مسطور ست او من کان میتا یعنی بکثرت شغل دنیا دل بمیرد
فاحییناہ بذکر المولی پس زندہ کنند بذکر مولی پس فرمود ہرگاہ دل بلذات وشہوات وماکولات ومشروبات دنیا
مشغول شود غفلت در وی اثر کند وہوا ورا مستولی شود از ہر جای اندیشہ پیش خاطر آمدن گیرد و بجز
اندیشۂ حق دل را سیاہ کند وچون دل سیاہ شود حکم موت پذیرد چنانچہ ہر زمینی کہ در وخاشاک
بسیار شد تخم قبول نکند گویند کہ این زمین مردہ ہست ہمچنان ہر دلے کہ ذکر از ان دل برود دیو وپرے
بر آن دل مستولی شوند پس ہر دلی کہ نشستگاہ دیو شد آن دل بمیرد زیرا کہ انچہ حق ذکر حق ست پذیرد
وانچہ سوای اوست خذلان وبطلان دارد باید کہ جز حق نشنود کہ محل سماع زندگان راست نہ مردگان را
اما ہرگاہ تعلق دنیا از دل این کس زائل شود وہوای نفسی از وی منہی گردد وبندہ بسر وقت خود پیوستہ
ذاکر وشاغل باشد آن دل بنورِ ذکر زندہ شود بعد ازان فرمود کہ در عمدہ خواجہ جنید بغدادی نوشتہ ہست کہ
اصل درین راہ صلاحیتِ دل ست وصلاحیت آن زمان حاصل میشود کہ درونِ خود را از کلِ مذموماتِ
دنیا یعنی غل وغش وحسد وکبر وحرص وبخل پاک گرداند ودل مذموم را طہارت از ینہا کہ گفتہ شدہ ہست طہارت
دہد واعمالِ کارِ درویش ہمین ہست پس جوہرِ درویشی ازینجا پدید آید بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد
وفرمود ہر درویشے کہ او کارِ دنیا شروع کردہ ہست ورفعت وجاہ میطلبد پس بداند کہ او درویش نیست
مرتد طریقت ست زیرا کہ فقر اعراض از دنیا ہست بعد ازان ہم درین محل فرمود کہ وقتی در بغداد بودم
پیش خواجہ اجل سنجری رحمۃ اللہ علیہ حکایت درویشان میرفت خدمت خواجہ سنجری فرمود کہ در عمدہ
خواجہ جنید می نویسد کہ درویش را حرام ست در جملۂ مذہب فقر کہ با اہل دنیا بیامیزد و با ملوک وسلاطین
آمد وشد کند انگاہ ہم درین محل فرمود کہ در حدائق ایراد افتادہ ہست کہ وقتے بادشاہ عراق سہ سال
زحمت داشت خواجہ شہاب تستری را طلب کرد بجہتِ استعانت چون ایشان بیامدند دست مبارک
برروی مبارک فرود آوردند از برکت دعای صالح ایشان حق تعالی او را شفا داد خواجہ بازگشت کفارت
آن یک ساعت کہ بر بادشاہ رفتہ بود ہفت سال از خلق عزلت گرفت واین سخن ہم بگفت کہ مشائخ طریقت
درین باب فرمودہ اند کہ صحبۃ الاغنیاء للفقراء سم قاتل پس حاصل این سخن آنست کہ ہر چند از مردان توانگر
پرہیز کنند بخدا نزدیک تر شوند چون محبت دنیا در دل ایشان استوار شدہ ہست ہر آئینہ صحبت ایشان پای ا...
زیرا کہ مذہب فقر وتقرب وطریقت آنست کہ ذرۂ دوستی دنیا واہل دنیا در دل درویش نماند وقبول ورد
خلق در دل درویش برابر شود بعد ازان سخن در ذکر افتاد بر لفظ مبارک راند کہ درویش باید در ذکر چنان
فرو شود کہ ہر تار موی کہ بر تن او باشد ہمہ زبان گردد چنانچہ در کتاب اسرار العارفین نوشتہ دیدہ ام کہ وقتی

خواجه ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز در ذکر بود بحضور باطن چنانچه از جمله مویهای اندام مبارک ایشان
طریق آبجوی خون روان شد و می آرند که یکی از اهل بیت کاسهٔ چوبین در زیر بازوی شیخ نهاده بود چون
آن کاسه پر شد و آن را بیاشامید بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعاگو کرد که اصل درین راه حضور دل است
وحضور دل حاصل نشود تا از لقمهٔ حرام نه پرهیزد و اجتناب از اهل دنیا ننماید زیرا که مشائخ طبقات گفته اند کسیکه
از لقمهٔ حرام و از مجلس ملوک و اهل دنیا دور نباشد او را گلیم پوشیدن رخصت نیست زیرا که گلیم صوف پوشیدن
از انبیاست صلوات الله علیهم اجمعین و این لباس از جملهٔ ابدال واوتاد است و زیاده قدر گلیم کسی نداند مگر
موسی کلیم الله و آدم صفی الله و ابراهیم خلیل الله و محمد حبیب الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن هم درین محل
فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار قدس الله سره العزیز که وقتی بخدمت خواجه مودود
چشتی در چشت ده سال ملازم بودم در خدمت ایشان چنانکه همه وقت حاضر بودمی گاهی ندیدم که قدم مبارک
ایشان بر در هیچ بادشاهی و ملوکی رفته باشد جز در نماز جمعه بعد از آن هم از ایشان شنیدم که چون درویشی
بر بادشاه و ملوک برود پس گلیم از وی باید ستد و هرچه بر وی از اسباب درویشی بود بستانند و او را اجازت
دهند که از درویشی خود را بدر کند و اگر بیرون نرود جامه و گلیم او را در آتش بسوزند زیرا که چون درویش
درمیان اهل دنیا برود و با ایشان آمیزش کند پس بدانند که درویش نیست مدعی کذاب است زیرا که بعضے
از اهل طریقت و مشائخ طبقات را دیده ام که چون ایشان را مهمی و یا حاجتی پیش آمدی گلیم صوف را پوشیدے
و زنجیر در گردن کردی و آن را در مناجات شفیع آوردندی حضرت حق تعالی آن مهم را باجابت رسانیدی
بعد از آن شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و فرمود هر که جامهٔ پشمین بپوشد ویرا نشاید که لقمهٔ چرب و
شیرین بخورد و با اهل دنیا بیامیزد و چون چنین نکند در لباس اولیا سلوک خیانت کرده باشد بعد از آن هم درین
محل فرمود که در آثار العارفین نوشته دیده ام که یکی از مریدان خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه بدرگاه
بادشاه آمد و شد بسیار میکرد و مقدار وجه ستر عورت داشت خواجه ذوالنون مصری فرمود تا آن مرید را
بیاوردند خواجه لباس گلیم از وی بستد و بسوخت و بچشم غضب بسوی او بدید و گفت لباس انبیا و عارفان را
میان مردمان خبیث میگردانی و میفنائی و میخواهی که همین جامه پوشیده پیش حضرت الهی بیائی بعد از آن هم درین
محل فرمود که می آرند امام مالک رحمة الله علیه سه پیراهن پوشیدی چون وقت نماز در آمدی هر دو پیراهن
بکشیدی و با پیراهن میانه نماز گزاردی از ایشان پرسیدند فرمود پیراهن ظاهر نظر خلق بوجه ریا و رسم
افتاده است و در پیراهن باطن بوی حرص و حسد و غل و غش رسیده است و پیراهن میانه ازین هر دو شک
فارغ است پس بدین اولی تر که نماز گزارم همدرین محل شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و گفت متقدمان چنین کرده اند

انگاه بجای رسیده اند بچنان بود که وقت نماز در آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق دعا گوئی باز گشت الحمد لله علی ذالک *

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة سعادت پای بوس میسر شد شیخ جمال الدین متوکل و عزیزان دیگر حاضر بودند و شمس دبیر و شیخ نجم الدین نیز بخدمت نشسته حکایت در شب معراج و فضیلت آن افتاده بود بر لفظ مبارک راند که بزرگ شبی ست شب بست و هفتم رجب زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در شب بست و هفتم ماه رجب معراج شده بود پس هر که این شب را زنده دارد دلیل این بود که او را شب معراج بود و سعادت معراج دریابد و ثواب او در نامهٔ اعمال او بنویسند انگاه هم درین محل فرمود که وقتی دعا گوی طرف بغداد مسافر بودم درون شهر در آمدم از هر کسی حکایت بزرگان و مسکن ایشان پرسیدم الغرض درویشی بود او را نشان یافتم که در کنار دجله غاری ست هم آنجا میباشد چون بخدمت آن درویش رسیدم او را در نماز یافتم چندان صبر کردم که آن بزرگ از نماز فارغ شد روی بر زمین آوردم اشارت کرد بنشین نشستم اما چون هیبت و عظمت که او را دیدم کسی را ندیده بودم روی او چون ماه شب چهارده تابان بود چون ماه شب مذکور بر من درخشید و روی مبارک سوی من کرد فرمود که از کجا می آئی گفتم از اجودهن آن بزرگ گفت هر که با ارادت نزد درویشان آمد مرد بزرگ خواهد شد چون آن بزرگ این سخن فرمود در روی بر زمین آوردم بعد از ان حکایت خود آغاز کرد که ای مولانا فرید امروز پنجاه سال باشد که درین غار مسکن دارم خورش من خار و خاشاک ست و من از بندگان خواجه جنید بغدادی هستم قدس الله سره العزیز بست و هفتم ماه رجب بود ای فرید امشب که گذشت ما بیدار بودم فضیلت این شب را حکایت بگویم اگر بشنوی روی بر زمین آوردم که فرمان شود گفت امروز قریب سی سال ست نمیدانم که شب چگونه ست و پهلوی من بر زمین نیامده اما شبی که گذشت هم بر مصلی در خواب شدم دیدم که آسمان اول هفتاد هزار فرشتگان مقرب بر زمین آمدند و روح مرا بالا بردند چون در آسمان اول رسیدم دیدم که آنجا فرشتگان استاده اند و هر دو چشم در هوا داشته تسبیح میکنند که سبحان ذی الملک والملکوت آوازی آمد که ازان روز باز که ایشان آفریده شده اند چشمها در هوا داشته تسبیح ایشان همین ست بعد از آنجا روح مرا گذرانیدند و در آسمان دوم بردند همچنین در هر آسمانی که بردند عجائبات قدرت خدای تعالی عز و جل را تماشا میدیدم که در وصف نیاید و بقدرت الهی که آفریده شده رسیدم در زیر عرش آنجا آوازی بر آمد که بایست بایستادم جمله انبیا و اولیا حاضر بودند جد خویش جنید را دیدم که استاده ست و سر فرو افگنده و هیچ نمیگوید چنانکه آواز بر آمد که ای فلان گفتم لبیک ای بار خدایا فرمان شد نیکو آمدی و انچه حق عبادت ست بجا آوردی اکنون نخستین مکافات عبادت تو همین ست که جائی تو در علیین داده ام من از حد شاد شدم و سر بسجده نهادم فرمان شد که سر برکن سر برکردم گفتم

ازین بالاتر روم آواز برآمد که ای فلان ازین بالا نتوان رفت معراجِ تو همین جاست چون کار خود ازین بیشتر
کنی مقامِ تو بیشتر شود اما آن کسانیکه از تو کامل تر هستند ایشان را تا حجاب عظمت ست چون این آواز شنیدم
نزدیک جدّ خود خواجه جنید آمدم و سر خود را در زیر قدم آوردم دیدم که سرِ خود فرو داشته پرسیدم که
یا جد شما چرا سر فرو افگنده اید فرمود که آن زمان که ترا انجا حاضر آوردند درین حیرت بودم شاید که برخلافِ ما
بوده باشی و یا در بندگی خدای تعالی تقصیر کرده باشی و من شرمنده گردم تا گویند که نبسهٔ جنید برخلاف بود
همچنان بیدار شدم خود را درین مقام یافتم پس ای فرید هر کس که در کار خدای ست خدای عز و جل در کار او ست
درین صورت مرد میباید که در کار کردن مرتبهٔ خود را پیش برد انگاه فرمود هر که شب بیدار باشد البته امید
آنست که او را این سعادت روزی کند این دعاگوی ملازمِ خدمتِ ایشان بودم و ایشان بعد از نماز خفتن
نماز معکوس میکردی و پیوسته پای خود بسته و خود را آویزان میکردی تا صبح برآمد بعد ازان شیخ الاسلام
فرمود که درین شب صد رکعت نماز آمده است در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص پنج بار چون از نماز فارغ شود
صد بار صلوٰة گوید بعد ازان سر بسجده نهاده هر حاجتی که بخواهد حاصل گردد انشاء الله تعالی بعد ازان
فرمود که از شیخ معین الدین سنجری قدس سره شنیدم گفت امشب شب رحمت ست هر که این شب را
زنده دارد امید ست که از رحمت خدا تعالی بی نصیب نماند بعد ازان فرمود که در خبر ست از رسول الله
صلے الله علیه وسلم که شب از آسمان هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب با طبقهای پر از نور فرود می آیند
و درون هر خانه در روند هر کس که این شب را زنده داشته باشد و از معاصی دور بود فرمان رب العزة
ذو الجلال چنان میشود که بر سر های ایشان این طبقهای نور نثار کنند شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و فرمود که چرا
باشد که مردم خود را ازین نعمت محروم کند و در کار خدای عز و جل غفلت نمایند شیخ الاسلام درین فوائد بود که
شیخ بدر الدین غزنوی با شش نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید سخن در سماع
افتاد هر کسی چیزی میگفت چنانچه شیخ جمال الدین هانسوی فرمود که سماع راحتِ دلهاست و جنبشِ
اهل محبت که در بحر آشنائی شنا میکنند همدرین میان شیخ الاسلام فرمود آری رسم آشنایان همین ست که
چون نام آشنا شنوند آشنائی نمایند بعد ازان شیخ بدر الدین غزنوی عرضداشت کرد که بیهوشی اهل سماع
از کجاست شیخ الاسلام فرمود ازان روز که ایشان ندائی الست بربکم شنیده اند و بیهوش شده اند آن
بیهوشی تا هنوز در ایشان مرکب ست پس این زمان ایشان چون این سماع می شنوند آن بیهوشی در
ایشان اثر میکند و بیهوش میگردانند انگاه شمس دبیر روی بر زمین آورد عرضداشت کرد آن روز که ندائی الست
بربکم در آمد ارواح جمله یکی بودند فرمودند که آری چون همه بلی گفتند هندو و جهود و ترسا چگونه شدند شیخ الاسلام

فرمود که امام محمد غزالی رحمة الله می نویسد که چون حضرت حق ندای الست بربکم درداد جمله ارواح ابرار بودند
بمجرد شنیدنِ ندا الست بربکم چهار صف شدند صف اول بدل و بزبان گفتند قالوا بلی یعنی هستی پروردگار ما
و در زمان سجده کردند و آن صف انبیا و اولیا و صدیقان و صالحان بودند اما صف دوم بدل گفتند بلی
و بزبان نگفتند و در سجده شدند چون بدل یقین دانستند آخر مسلمان می شوند و این صف آن طائفه که اول
از شکم هندو پیدا می شوند و آخر خداوند تعالی ایشان را دولتِ ایمان روزی میکند اما صف سوم بزبان
گفتند بلی و بدل نگفتند و سجده کردند و باز در دل کراهت آوردند که چرا سجده کردیم آن مسلمانان پیدا شوند و
آخر عیاذاً بالله منها کافر می میرند اما صف چهارم بلی بزبان گفتند نه از دل و نه سجده کردند آن طائفه اند که اول و
آخر از شرفِ اقرار و بیگانه ماندند بعد ازان شیخ الاسلام چون بدین حرف رسید فرمود که اهل سماع که
سماع بیهوش میگردند ایشان هم ابتدا از ندا الست بربکم شنیده بودند که بیهوش شدند پس این همان
بیهوشی ست که تا غایت روز در ایشان مرکب ست همین که نام دوست می شنوند حرکت و حیرت و
ذوق و بیهوشی پیدا می آید و آن همه از معرفت ست یعنی تا آن زمان که شناخت دوست در میان
نباشد اگر کسے هزار سال عبادت کند ذوق طاعت نباشد و نیابد زیرا که چون نداند که آن طاعت برای که
میکند و مقصود ازین طاعت همین ست که این سخن اهل سلوک و اهل عشق و مشائخ طبقات گفته اند زیرا که
در کلام مجید فرمان می شود ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و درین آیه امام زاهدی نویسد رحمة الله که
نیافریدم آدمی و پری را مگر از بهر بندگی اما اهل سلوک می نویسند که لیعبدون ای لیعرفون مقصود ازین
شناخت دوست ست تا اول او را نشناسی ذوقِ طاعت نیابی زیرا که در عشق مجازی به بین که چون شخصی
بر کسی عاشق می شود تا آن زمان که او را نمی بیند و نمی شناسد عاشق نمی شود و تا به آشنایانِ او آشنائی میکند
آشنا نمیگردد پس در حقیقت و طریقت نیز همین حکمت ست تا آنکه خدای عز و جل را نشناسی تا با اولیا او نشناسی
یعنی تا در پلهٔ ایشان نه بندی حاشا و کلا که در طاعت و عبادت ذوق نیابی بعد ازان شیخ الاسلام
ذکره الله بالخیر فرمود که مقصود ندا الست بربکم همین شناختِ دوست ست یعنی تا خدای را نشناسی ذوقِ
طاعت نیابی بعد ازان محمد شاه نام گوینده بود که او پیش اوحد کرمانی سرود گفته است آن روز با یاران خود
بیامد روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشست شیخ جمال الدین هانسوی و شیخ بدرالدین غزنوی رحمة الله علیهما
حاضر بودند فرمان شد که سماع در دهند چون گویندگان سماع در دادند شیخ الاسلام از جای برخاستند و در رقص
شدند چنانچه هفت شبانروز در رقص بودند چون وقت نماز در آمدی نماز ادا میکردند و باز در سماع می شدند
بعد هفتم روز هشیار شدند و غزل اینکه گویندگان که میگفتند **ع** ملامت کردن اندر عاشقی راست ؎

ملامت کے کند آنکس کہ بیناست + نہ ہر تر دامنی را عشق زیبد + نشان عاشقی از دور پیداست +
نظامی تا توانی پارسا باش + کہ نور پارسائی شمع دلہاست + بعد ازین سخن در سلوک رفت فرمود کہ
اہل سماع طائفہ اند چون ایشان در سماع و تحیر مستغرق میگردند اگر صد ہزار تیغ در آنوقت بر سر ایشان بزنند
ذرہ از ان خبر نباشد انگاہ فرمود آنزمان کہ مردم در عالم تحیر و در ہوای دوست متحیر میباشند آن قوم اورا
از ہیچ آئندہ خبر نمی باشد پس اگر ہزار ملک در آن ساعت در گوش او در آیند و بگوش دیگر بیرون روند
اورا خبر نباشد انگاہ دو درویشان بخدمت شیخ الاسلام عرضداشت کردند کہ ما مسافرانیم میخواہیم جای روان
شویم خرج نداریم شیخ الاسلام بر فور خستہ خرما پیش داشت درویشان را داد کہ بروید چون بیرون
آمدند ہمہ درویش بیکدیگر گفتند کہ خستہ خرما راچہ کنیم کہ این درویش داد خواستند کہ بیرون اندازند چون
نظر درست کردند تمام خستہ خرما زر گشتہ بود اقرار کردند و باز گشتند خواجہ درین فوائد بود کہ بانگ
نماز در آمد خواجہ مشغول شد خلق و دعاگوی باز گشت الحمد للہ علی ذلک +
بتاریخ بست و نہم روز پنجشنبہ شعبان سنہ خمس و خمسین ست مأتہ دولت قدمبوس حاصل شد
شیخ جمال الدین ہانسوی بخدمت حاضر بود سخن در راندن مقراض افتادہ بود بر لفظ مبارک راند کہ
در سیر العارفین نوشتہ دیدہ ام کہ چون مسلمانی خواہد کہ در ارادت پیری در آید اول غسل کند اگر تواند
شب را زندہ دارد و خیریت خود از حضرت حق درخواست کند اگر شب را زندہ داشتن نتواند در روز
پنجشنبہ وقت چاشت گاہ و یا در روز دوشنبہ عزیزان و صالحان جمع کند و سجادہ بیندازد و مستقبل قبلہ
بنشیند بعد ازان دو رکعت استخارہ بگزارد پس انگاہ مرید را پیش خود نشاند و آیات متبرکہ بخواند و بروی بدمد
و پیش از آنکہ آیات قوارع خواندہ باشد مرید را بگوید کہ استغفار گوید پس انگاہ مستقبل قبلہ بنشاند
بعد ازان مقراض در دست گیرد و تکبیر گوید بہ آواز بلند بعدہ در وقت راندن مقراض میان اہل سلوک
اختلاف ہست بعضی گفتہ اند کہ وقت تکبیر گفتن روی در نفس امارہ شمردہ گیرد و قصد نماید کہ بہ حرب بیرون
می آیند و غزا خواندہ بہ نسبت غازی لشکر اسلام در محارب بانگ تکبیر بلند آمدہ ہست بہمان دستور تکبیر بگوید
تا فرشتگان بمدد در آیند و آنانکہ میگویند راست و درست ست و کلمہ لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم
بر زبان براند و بار دیگر وسوسہ نکند چون از تکبیر سہ بار فارغ شود یکبار کلمہ توحید بگوید و بست و یکبار
صلوات گوید و بست و یکبار استغفار گوید چون فارغ شود مقراض بر سر مرید راندن گیرد اول یک موی
از ناصیہ او بستاند بعد ازان بگوید ملکا بادشاہا بندہ گریختہ از حضرت تو بودہ ہست اما میطلبد کہ در بندگی تو در آید و چون بندگان در حلقہ عبودیت
گوش مع ہر چہ این زمان بغیر تو باشد آن ہمہ عبرت اوگرد بعد ازان یک موی دیگر از ناصیہ راست او بستاند و یک موی از ناصیہ چپ ازین ہمہ

مامور سیکی کند و بعضی گفته اند که یک مشی از ناصیه او بستانند زیاده نگیرد و قول صحیح آنست که حسن بصری رح روایت
کرده است از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که همچنین برعایت مقراض کردن بهتر از دیگران باشد زیرا که
خلیفه اهل صفه اوست و این حدیث در باب اوست انا مدینة العلم و علی بابها بعد از ان دعاگوی عرضداشت
کرد که مقراض راندن از که آمده است فرمود از مهتر ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه و علی نبینا مرّی و
تلقین راندن از جبرئیل علیه السلام بعد از ان هم درین محل فرمود که روزی حبیب عجمی و حسن بصری رحمة الله
علیهما نشسته بودند مردی بیامد و گفت من مرید فلانم گفتند نشان بازگوی که پیر ترا چه فرموده است
گفت پیر من مقراض رانده و هیچ نگفت هر دو بزرگوار فریاد کردند که هو مضل مضال ازین اشارت همچنین
روشن می شود که پیر را باید که احوال مرید را عارف باشد بعد از ان شیخ الاسلام روی سوی حاضران کرد
و فرمود که شیخ را این مقدار قوت بباید که چون کسی به نیت ارادت بخدمت در آید بنظر نور معرفت و قوت
ذات خود زنگار سینه او را صیقل دهد تا هیچ کدورتی در سینه او نماند و چنان روشن کند که چون آئینه و اگر خود
چنین نباشد او را نشاید که مرید گیرد چون خود اینچنین نیست بیچاره گمراه را چه ارشاد کند انگاه بر لفظ مبارک
راند چون مردم خواهند که خود را بارادت شیخی و یا صاحب ولایتی در آرند میباید که حرکات و سکنات
نفوس ثلثه او نظر کند و تامل نماید که این بخفیه مبتلای نفس اماره است قال الله تعالی و ما ابرئ نفسی ان
النفس لامارة بالسوء بعد از ان در نفس لوامه او نظر کند که این بخفیه مبتلای لوامه است قال الله تعالی
فلا اقسم بالنفس اللوامة بعد از ان نظر بر نفس مطمئنه کند قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة بعد از ان نظر در او صاف قلوب سلیمه او کند که وی قلب سلیمه دارد باز چون این
جمله را که گفتم بصیقل نظر ضمیر خود روشن گرداند بعد از ان دست دهد و بشرف بیعت مشرف گرداند اگر کسی
بطریق سنت اهل سلوک مشائخ مقراض راندن و گرفتن نداند هم او گمراه شود و هم این بیچاره که در ارادت
او در آید بعد از ان شیخ الاسلام چشم پر آب کرده و فرمود این حکایت آن روز بشر حافی تائب شد
خود باز آمده پشیمان گشته روی بدرگاه خواجه جنید بغدادی آورد و بر دست ایشان تائب شد و چنانچه رسم
مقراض و خرقه بود او را بیاموخت بعد از ان خواجه بشر حافی بازگشت و تا آن زمان که بزیست نعلین چوبین در پای
نکرد سوال کردند که خواجه چرا نعلین نمی پوشی فرمودند چه مجال باشد که بر بساط بادشاهان نعلین بپوشم یکی از سبب
این است که نمی پوشم و دوم آنکه در آن عهد که با خدای عز و جل آشتی کردم پای برهنه بودم اکنون شرم می آید
نعلین چگونه پوشم بعد از ان بر لفظ مبارک راند که اهل سلوک فرموده اند که هر کرا از مریدان شیخ بر قانون
مذهب و سنت و جماعت نه بندند و حکایت او موافق کتاب الله و سنت رسول الله تعالی نباشد او دیجنعی راهزن است

زیراکه وی از آتش خبر میدهد و مرید از پیر خود و لهذا بیشترین مریدان در ضلالت می‌باشند از ینجاست که پیر کامل
نداشته اند آنجا کار بحسن ارادت ست و کمالیت زیراکه مقراض سری ست از اسرار الٰهی و هیچ کس بدین سر
مطلع نیست اگرچه بعضے گفته اند که مقراض قطع علائق ست میان بنده و مولی پس مقراض اینچنین کاری
دارد اندازه بر کسی نباشد که دست گیرد پس معلوم شد که درین راه بے مجاهده و مشقت اثر قبول نباشد
بعد ازان فرمود که دلِ مومن عظمتی و کرامتی دارد در حضرت الٰهی اما خلق از اصلاحِ دل غافل اند لاجرم
در ضلالت و گمراهی می افتند کما جاء اصل السلوک فی القلوب لقوله علیه السلام قلب المؤمن عرش الله تعالیٰ
بعد ازان فرمود درویشی که هنوز در هفتاد حجاب بود ذره وران روشنی راه نیافته باشد و خواهد که مرید
کند و خبر از راندن مقراض و خرقه نداشته باشد چنانچه خود گمراه ست آن بیچاره را نیز گمراه کند و در ضلالت
اندازد پس درویش عالم میباید و صاحبِ قوت تا راندن مقراض و دادن خرقه هیچ خلافی میان سنت و
جماعت نرود آنگاه بداند که پیر و مرید هر دو گمراه هستند بعد ازان فرمود که خواجه شقیق بلخی رحمة الله علیه
در دلیل الشافی مینویسد که هر کرا از خلق عزلت نداده اند پندار که از عزلت حق دور گردد اند زیراکه اختلاط
خلق و اهل آن فقیر را از زیان خالی نیست و مرروند و جوینده مولی را باز میدارد چنانچه در سلک سلوک
نوشته دیده ام از خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز که سالک این مسلک را میباید که بی حاجت
از خانه بیرون نیاید و بمردمان فاش نه نشیند مگر به مجلسِ عالم و باوجود آن سخن بے حاجت نگوید آنگاه تاثیر
بندگی خود به بیند تا چه روشنی در ضمیر او پیدا آید بعد ازان بر لفظ مبارک راند که چون پیر مقراض بر سر
مرید براند اول بگوید تا او در حال غسل کند و چیزے شیرینی بدست خود در دهن او بکند تا بدین نیت سه بار
خود بگوید بحضرتِ الوهیت که الٰهی بنده خود را بذوقِ طلبِ راهِ خویش شیرین گردان بعد ازان اگر نشسته
خلوت ست خلوت فرماید و اگر نه سکوت و ارادت تلقین نماید بعد ازان فرمود که در اسرار العارفین نبشته
دیده ام که خلوت چهل روز ست و بعضے گفته اند که هفتاد روز و بعضی نود و نه روز اما قول معتبر این ست که
شیخ عبد الله تستری گفته لیکن در طبقهٔ جنیدیه دوازده سال ست و نزدیک طبقهٔ بصریه بست سال اما
بر قول اکبر اهل سلوک تعین ست مقصود آنکه ریاضت مغلوب کردن نفس اماره است و عزلت چه بوس
کردن خنگ نفس ست اما سلوک در مذهب مشائخ طبقات مراقبه ست که در خلوت بجز مراقبه
دیگر اختیار نکند چون خواهد که در عزلت و خلوت نشیند جامهٔ سر خود بپوشد تا از برکت آن جامهٔ او را رد آشنائی
حاصل گردد زیراکه خرقه دادن همین ست و بعض از مشائخ طبقات گفته اند چنانچه خواجه فضیل عیاض و خواجه
حسن بصری رحمة الله علیهما نوشته اند که اول پیر را می باید طاقین خود بر سر مرید نهد بعد ازان تلقین ذکر نماید

ومیگویند که سه ذکرست اول لا اله الا الله دوم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سوم
یا حی یا قیوم اگر چنانچه ذکر اول اختیار کند نه بار بگوید لا اله الا الله هم بار بگوید محمد رسول الله و بست ویکبار
کلمهٔ سبحان الله بعد از ان سی بار یا حی یا قیوم اما باید که به آواز بلند گوید که اهل او نیز از استماع آن حظی
بگیرند و بهرهٔ برند و چنان نگوید که همسایگان بشنوند بعد از ان فرمود که در طبقهٔ جنیدیه دوازده بارست
و نزدیک ما نیز اما شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگوید که هر تار موئی که برتن اوست زبان گردد و همدرین
محل بر لفظ مبارک راند که یحیی پیغمبر در وقت ذکر گفتن چنان بیهوش شدی که روی بصحرا نهادی و از غلبات
شوق باواز بلند گفتی که ای منزه از مکان خود غنیمت کن که دلم پر شد از اندیشهٔ ذکر تو و اگر خود بگویم و ذکر تو
نباشد در آن زمان بمیرم بعد از ان فرمود شیخ الاسلام خواجه یوسف چشتی قدس الله سره العزیز در شرح الاسرار
نوشته است که ذوالنون مصری رحمة الله علیه فرموده که شیخ و مرید همچو دایه است و طفل و هرگاه بچه بدخوئی
کند واو را بچیزی دیگر مشغول کند تا کودک خوشدل شود و انس گیرد پس همچنین پیر مرید را گاهی ذکر فرماید
و گاهی قرآن خواندن ارشاد نماید تا بدیگر چیز قرار نگیرد بعد از ان فرمود که این قدر هم بگوید که با اهل دنیا
بسیار ننشیند و با ایشان صحبت نکند که صحبت مردم دنیا دل فقیر را پریشان میدارد همدرین محل فرمود که
هیچ چیز درویش را زیان کارتر از صحبت توانگران نیست چون درویش عزلت گیرد کار دین و دنیاوی
ساخته گردد بعد از ان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که بهمه حال پیر و مرید همچنین میباید که بالا شرح داده
شده است آمدیم بر سر مدعا اگر کسی را شیخ کامل نباشد کتاب اهل سلوک را پیش خود دارد و متابعت
آن نماید تا مبتلا به ارادت و مقراض هم رسد انگاه فرمود شیخ را واجب ست که مرید را وصیت کند تا از
صحبت ملوک و اهل دنیا کسان را که سگ دنیا میگویند اجتناب نماید و طالب شهرت و ثروت نباشد و
سخن زیاده نگوید و قدم خود نی حاجت دیگر جائی نبرد که در آنجا ود ران راه اصل از دنیا باز بودن ست که
حب الدنیا راس کل خطیئة بعد از ان همدرین محل فرمود که از سجاده دور نشود مگر بقدر حاجت زیرا که اصحاب
طریقت گفته اند چون دانشمندی هر روز بطلب دنیا بگردد پس علم حلال و حرام که بیان کند و اگر صوفی در
کوچه و بازار رود اقامت سلوک و سجاده کند و بعد از ان بر لفظ مبارک راند که ابوبکر شبلی رحمة الله علیه فرمود که
علامت روندگان راه قبول آنست و بهر طریق که باشد شب جمعه را اقامت کند در ذکر یا در تلاوت یا در نماز
اما فاضل ترین آنست که نماز بگزارد و صفت معراج همین ست که الصلوة معراج المومنین واقع شده بعد از ان
فرمود که اهل سلوک گفته اند که اصل سلوک ریاضت ست و ثمرهٔ ارادت غرضکه بنده خود را از اهل دنیا و صحبت
اغنیا و ملوک و هوائے نفس دور دارد و صحبت صالحان اختیار کند بر حکم این حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم

صحبة الصالحین نور و رحمة للعالمین الحمد لله علی ذالک +

بتاریخ یازدهم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه دولت پای بوس حاصل شد سخن در جماعتی افتاده بود که بنماز مشغول می شوند و به استغراق تمام از خود خبر ندارند بر لفظ مبارک راند که در وقتی از غزنین مسافر بودم درویشان را دیدم از حد مشغول بودند شب همانجا برابر ایشان بودم چون روز شد حوضی نزدیک شهر بود انجا رفتم تا تجدید وضو کنم درویشی را دریافتم از حد ضعیف بود از حال او پرسیدم فرمود امروز مرا مدتی ست که زحمت عارضهٔ شکم دارم ازان ضعیف ام الغرض امروز هم نزدیک آن درویش بودم چون شب در آمدی زحمت او قوی تر می شدی معلوم شد که هر شب این درویش را صد و بست رکعت نماز وظیفه بود هر بار که بقضائی حاجت برفتی در آمدی و غسل کردی و دوگانه نماز گزاردی همچنین و در آن شب شصت کرت در آب رفت و غسل بکرد و دوگانه نماز بگزارد و آن وظیفه خود تمام کرد آخر بار چون در آب در آمد جان بحق تسلیم کرد بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و های های بگریست و فرمود زهی راسخ الاعتقاد که در بندگی او بود تا آخر نفس ازان قاعده برنگشت و تا آن سر انجام نرسانید جان بدوست نداد انگاه فرمود که این کس را زحمتی و دردی می شود پس بدانند که وی را از گناه پاک سازد و دلیل خیریت اوست بعد ازان فرمود که روزی بخدمت شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه در بخارا بودم مردی بخدمت ایشان بیامد و سلام کرد و گفت یا امام من مالی دارم امروز مدتی ست که در آن مال نقصان پدید آمده هست و وقتی از اوقات اعضا را هم زحمت میشود شیخ سیف الدین باخرزی قدس الله سره العزیز فرمود که ای برادر چون مومن را مال نقصان پذیرد قصوری در زکوة پدید آمده باشد و در نفس که مرض پیدا آید دلیل صحت ایمان بود انگاه هم درین محل فرمود که اصحاب تابعین در آثار خود مینویسند که فردای قیامت آمنا و صدقنا فقرا را چندان درجه دهند که جمیع خلائق آرزو خواهند که ای کاشکی که در دنیا ما فقیر حال بودیم و طائفه مریض را چندان ثواب دهند که همه خلق آرزو کنند کاشکی ما نیز در دنیا رنجور حال بشدیم تا به این مراتب میرسیدیم بعد ازان فرمود که مردم را میباید که در کردگار خود برآید و بداند همه دردی و محنتی که میرسد از کجاست زیرا چه طبیب نفس خود هم خود میباید بود انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست و این مثنوی بر لفظ مبارک راند ☙ ای بسا دردکان ترا داروست + ای بسا شیر کان ترا آهوست + بعد ازان سخن درین باب افتاده بود که میباید بهمه حال عقیدهٔ در باب درویشان و حسن ظن در حق ایشان نیک بود تا از برکت شان اینکس در حمایت حق بود بعد ازان همدرین محل بر لفظ مبارک راند که شیر خان والی اوچه و ملتان بود در حق دعاگوی چندان عقیده نداشت که بر زبان آید بارها در حق او این بیت گفته میشد ☙ فوس که از حال منت نیست خبر + انگه خبرت شود که فوس خوری +

بعد از چند روز همان سال کفار دران دیار رسیدند تمام نهیب کردند و ببردند آنگاه هم درین محل فرمود که روزی بطرف سیوستان مسافر بودم خدمت شیخ اوحد کرمانی را دریافتم رحمة الله علیه مرا درکنار گرفت و فرمود زهی سعادت که بر ما رسیدی الغرض در جماعت خانهٔ او نشسته بودم همچنان ده فقیر درویش صاحب نعمت بیامدند و یکدیگر در اظهار کرامات و بزرگی سخن میگفتند بعد ازان تا اینجا سخن کشید که اگر کسی صاحب ولایت ست کرامتی میان خویش اظهار کند گفتند اول شما بنمائید که پیش قدم درویشانند شیخ اوحد کرمانی نیز روی سوی درویشان کرد و گفت والی این شهر بالفعل بر ما عقیده ندارد و ما را وقتی از اوقات تصدیع میدهد اگر از میدان امروز سلامت باز آمد عجب بود همین که خواجه اوحد کرمانی این لفظ بر زبان مبارک راند آینده بیامد و خبر گفت که همین زمان بادشاه این شهر گوی در میدان میباخت از اسپ خطا کرد گردن مهرهٔ او بشکست و بر جا بمرد آنگاه درویشان روی سوی دعاگوی کردند که شما نیز بنمائید دعاگوی سر در مراقبه کرد بعد از زمانی سر برآوردم و گفتم چشم پیش کنید درویشان سر در پیش کردند خود او مرا در خانه کعبه استاده دیدند زمانی همدران مقام باز آمدیم درویشان اقرار کردند که اینک درویشی ست بعد ازان دعاگوی و شیخ اوحد کرمانی روی بدرویشان آوردیم که ما کار خود کردیم شما نیز قدم بنمائید تا تماشا کنیم همین که این سخن گفتیم درویشان سر در خرقه کردند ناپیدا شدند خرقها خالی افتاده ماند آنگاه شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و فرمود مولانا نظام الدین هر که در کار خدا ست خدا در کار اوست یعنی هر که در خدمت حق تعالی تقصیر نکند و انچه رضای دوست باشد آن بکند و بر نفس کارزار چون غازیان بکند بعد ازان هرچه رضای آنکس باشد حق جل و علا هرچه پیش او موجود دارد بعد ازان فرمود که وقتی جانب بدخشان مسافر بودم در آن شهر بزرگان اولیا بودند چنانچه عبد الواحد نبسه شیخ ذو النون مصری قدس الله سره العزیز بیرون شهر میان غاری مسکن داشت چون شنیدم نزدیک آن غار شدم دیدم که آن بزرگ زاده نزار گشته یک پای او درون غارست و پای دوم بیرون و خود بر یک پائی نهاده استاده و آن پا بریده در عالم تحیر استاده و چشم در هوا ماند نزدیک او رفتم سلام کردم روسوی من کرد و گفت بایست من شما نزدیک استاده بودم من التفات نکرد بعد از سوم روز در عالم صحو آمد گفت ای فرید نزدیک من میای که سوخته گردی و دور مرو که مهجور گردی اما بشنو حال ماجرای ما امروز هفتاد سال ست که درین غار استاده بودم روزی زنی را دیدم که میگذشت خاطر من میل کرد خواستم که بیرون آیم هاتف غیب آواز داد که ای مدعی عهد این بود که بغیر ما آویزش بکنی کار د موجود بود این پائی را ازان بریده بیرون انداختم زیرا چه بهوا نفس بیرون آمده بود اکنون قریب سی سال ست کم با مبتلا داخل این هفتاد سال عمر که اینچنین در عالم تحیر

مانده ام ومی ترسم که فردای قیامت این روی چگونه خواهم نمود درین حال شرمنده ام انگاه ملک المشائخ فرمود که
شب همانجا کردم دیدم که بوقت افطار شیر وقدری دروخرما در طبق کرده پیش آن بزرگ آوردند و بنهادند
شمار کردم ده عدد خرما بود فرمود ای فرید هر روز پنج خرما وظیفه من بود امروز ده عدد آمده ست پنج خرما
ازان تست بیا شیر بستان وافطار کن چون آن بزرگ شیر وخرما پیش نهاد دعا گوی روی برزمین آورد
وباز گشت وآن را تناول کرد آن بزرگ هم در عالم خود مشغول شد همچنان خلیفه بدخشان باکوکبهٔ بادشاهی خود
بیامد روی برزمین نهاده بایستاد آن بزرگ فرمود چه حاجت داری که آمده خلیفه گفت در سیوستان والی
مفسد مال نمیدهد اجازت میطلبم که بروم بیارم تبسم کرد چوبی پیش داشت برفور آن چوب بر دست گرفت و جانب
سیوستان بینداخت گفت بزدم والی سیوستان را چون خلیفه اینچنین دید باز گشت چند روزے
نگذشته بود که کسان او مالهای فراوان آوردند وحکایت کردند والی سیوستان دربار عام داده بود و
برتخت نشسته حکم میکرد درین میان با چوب دستی از دیوار بیرون آمد بزد وگردن از تن او جدا شد
برزمین افتاد وبمرد این آواز برآمد که شیخ عبدالواحد بابه بدخشان ست این دست دست او بود که این را
بکشت بعدازان شیخ الاسلام فرمود که چند روز ملازم صحبت ایشان بودم آخر رخصت این دعا گوی ارزانی داشتند
انگاه به اجازت آن بزرگوار باز گشتم وشیخ الاسلام بنماز گزاردن مشغول شد ٭

بتاریخ سیزدهم ماه مذکور سنه خمس وخمسین وست مائه دولت قدمبوس میسر شد سخن در بزرگی شیخ
ابوالغیث یمنی افتاده بود وشیخ سعدالدین حمویه بر لفظ مبارک راند که شیخ ابوالغیث یمنی قدس الله سره العزیز
ازحد بزرگ بود وشیخ یوسف الحسنی وشیخ شهاب الدین سهروردی وشیخ فریدالدین عطار وشیخ عثمان هارونی
قدس الله اسرارهم او را دریافته بود وبزرگان دیگر را نیز بعدازان فرمود که در یمن ملا مغل نازل شد یمن را
گرد گرفتند خواجه ابوالغیث در صومعه بود خلیفه روی بدیشان نهاد عرضه داشت کرد از حال آمدن مغل
برفور خواجه ابوالغیث چوبکی خرد پیش داشت بردست خلیفه داد خواجه ابوالغیث گفت که چون شب درآید
این چوب در لشکر ایشان پرتاب کن چون شب درآمد بحکم اشارت خواجه همچنان کرد هزار هزار میان لشکر
کافران افتاد چنانکه یکدیگر خود را هلاک کردند آخر معلوم شد که لشکر بیرون شان بود که کفار را بجهنم رسانید
چون روز شد یک نفر از میان مغل زنده باز نگشت بعدازان هم درین محل حکایت کرد که شیخ
قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز فرمود که وقتی من وشیخ جلال تبریزی وشیخ بهاء الدین زکریا
قدس سره در ملتان بودیم وآن روز قباچه والی ملتان بود بیامد وعرضداشت کرد که مغل نزدیک شهر رسید حالت
چه میفرمایند شیخ قطب الدین تیری داشت او را داد که برو جانب لشکر ایشان بفرست بحکم اشارت خواجه همچنان کرد

یک نفر مغل نمانده بود همه روی بگریز نهادند بعد از ان هم درین محل فرمودند که در زمین امساک باران شده بود
خلق در قحط هلاک شدند کشت‌ها خشک میگشت باران از آسمان نمی آمد خلیفه مین باجملهٔ خلائق بر شیخ ابو الغیث
رجوع بردند و گفتند که دعائی باران بخواهند فرمودند فردا جمله بنمازگاه من حاضر شوید چون روز شد بحکم
اشارتِ شیخ خلق بنمازگاه حاضر شدند شیخ ابو الغیث بیامد و بالای منبر برفت حمد و ثنای خداوند و درود بر
مصطفی صلے اللہ علیہ وسلم بگفت بعد ازان سوی آسمان روی کرد و گفت الٰہی اگر طاعت من بحضرت تو
قبول ست باران رحمت بفرست هنوز این سخن از زبان نه برآمده بود که باران رسید چندان ببارید که
پنج شبانروز آب از ان شهر کم نشد و خلق آن دیار سوگند خوردند که تا عمر اینچنین باران وقتی نشده بود
بعد ازان حکایت نقل ایشان فرمود آن روز که شیخ ابو الغیث نقل خواهد کرد نماز بامداد گزارده بود و بر مصلا
بر حکم قانون هر روزه قرار گرفته بود و مشغول بود چنانچه اشراق بگزارد و سیب یاری در خدمت ایشان
حاضر بود او را گفت غسال را طلب کن و جامهٔ سبوچه و خوشبو موجود آر یار بحکم اشارت غسال را
طلب کرد و همه چیز آورد بعد ازان گفت که این مقام خالی کنید تا شهسواران خدای را جای برآید
شیخ سورهٔ یٰس آغاز کرد هرگاه تا اینجا رسید که فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون روی باز کرد
و قضا نمود و جان بدوست تسلیم کرد و از گوشهٔ خانه آواز برآمد که دوست به دوست پیوست ملک الموت
چکاره دارند انگاه شیخ الاسلام هائی هائی بگریست و نعره بزد و بیهوش شد و چون بهوش باز آمد این
مثنوی بر زبان مبارک راند ع درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند ٭ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ٭
انگاه هم درین میان غلبات شوق فرمود که چون ایام عمر مهتر موسیٰ صلوات الله وسلامه علیه بسر آمد روزی
در راه میگذشت و چون ببستان میخرامید که با ملک الموت ملاقات شد سلام کرد جواب سلام باز داد پرسید که
تو کیستی گفت ملک الموت مهتر موسیٰ در شوق و اشتیاق بود دست برآورد و طپانچه بر روی ملک الموت چنان
زد که از پیش مهتر موسیٰ علیه السلام گریخت گفت ار دیگر بیایم چون ملک الموت بمقام خود باز آمد سر بسجده نهاد
و گفت الٰهی مرا بر کسی فرستادی که اگر از پیش او نمی گریختم مرا هلاک کردی انگاه خطاب آمد که ای ملک الموت
تا بدانی که میان محبان ما غیر را کار ندارد ما دانیم و دوستِ ما بعد ازان مهتر موسیٰ روز دوم نماز گزارده
مستقبل قبله در بیت المقدس نشسته بود مهتر جبرئیل علیه السلام درآمد و سلام کرد بعد از سلام صلوات فرستاد
سیبی از بهشت آورده بود بدست مهتر موسی علیه وعلی نبینا الصلوة والسلام داد همین که مهتر موسیٰ آن سیب را
بوی کرد بوی دوست از سیب در دماغ او برفت نعره بزد و جان بداد چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد
بگریست چنانچه در همهٔ حاضران گریه اثر کرد و نعره از مجلس برخاست و شیخ الاسلام بیهوش شد این مثنوی

برزبان مبارک راند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + انگاه همدرین
محل فرمود که بزرگے از مشائخ کبار وقتی باجمیع اصحاب خود بر سر روضهٔ مهتر موسیٰ صلوٰة الله وسلامه علی نبینا و
علیه رسید از روضهٔ مهتر موسیٰ آواز بر آمد رب ارنی انظر الیک آن بزرگ فرمود اینک عشق اگر زنده
بود همچنین بود اگر مرده همچنان ست وچون خواهد خواست همچنان خواهد خواست انگاه فرمود چون فردا قیامت
شود مهتر موسیٰ علیه السلام دست در کنگرهٔ عرش زند و فریاد کند رب ارنی انظر الیک اگر او را دران حال
فرشتگان نگیرند جملهٔ قیامت از بسیاری اشتیاق برهم زند بعد ازان شیخ الاسلام روی سوے من کرد که
طالب باید که در محبت وعشق مطلوب در هر حال مستغرق شده در یاد او باشد و هر روزی و هر ساعتے و
هر لحظه و هر لمحه عشق او باید که زیادت شود تا ازان طائفه گردد که پیش ازین بود انگاه بارها در غلبات
شوق این مثنوی برزبان مبارک راند ؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت
نگنجد هرگز + بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی جوانی در حالت نزع بود و او یکی از واصلان حق
بود چون عمر وے سپری شد ملک الموت از مشرق تا مغرب گشت هیچ جا آن جوان را نیافت باز در مقام
خود آمده سر بسجده نهاد و مناجات کرد که خداوندا آن جوان را نمی یابم که نام او از تختهٔ پاک شده است فرمان
آمد که در فلان خرابه است چون ملک الموت باز آمد دران خرابه تفحص کرد و نیافت باز بازگشت در مقام خود
آمد فرمان خداتعالی در رسید که یا ملک الموت جان دوستان ما نتوانی که قبض کنی و یا ایشان را ببینی و دریابی
اما آنجا که دوستان اند ایشان در یاد ما بر نام و بهوای ما چنان جان بدهند که خبر نداری بعد ازان شیخ
الاسلام قدس الله سره العزیز چشم پر آب کرد و هائی هائی بگریست و این مثنوی برزبان مبارک راند
؎ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند + کانجا ملک الموت نگنجد هرگز + بعد ازان همدرین محل
فرمود که ازان وقت که برادرم شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس الله سره العزیز نقل خواهد کرد پسر بزرگوار
ایشان صدرالدین پیش در استاده بود مردی بیامد مکتوب بر دست او داد و گفت این مکتوب باز
نکنی فرمان ست که بدست شیخ صدرالدین بدهی تا او بدست شیخ بهاؤ الدین زکریا رساند تا او بخواند
شیخ صدرالدین بعنوان نام بخواند هائی هائی بگریست وگفت دانم که طلب دوست نیامد مگر ملک الموت
که بدین صورت آمده گفت آری گفت شما چرا نمی روید فرمود مرا فرمان ست که بدست شما بدهم خدمت
شیخ را شما بدهید همین که شیخ صدرالدین نامه بیاورد شیخ بهاؤ الدین مشغول بود چون فارغ شد روے
بر زمین آورد و این مکتوب بر دست شیخ داد چون شیخ این مکتوب را بستد باز کرد و بشرف مطالعه مشرف
گشت فرمود دور شوید انگاه سر بسجده نهاد و جان بداد و از درون نعره بر آمد که شیخ بهاؤ الدین بدوست پیوست

انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز نعره بزد و بیهوش شد و در بیهوشی این لفظ بر زبان مبارک آورد
روزے باشد که ما نیز چنین شوم و بدوست رسیم و این بیت میخواند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✦ انگاه درین محل حکایت شیخ سعدالدین حمویه رسید فرمود از حد بزرگ بود بسجدے
رسید آنجا چند روز قرار گرفت در آن شهر مسلمانان زحمتی بودند این ماجرا شنید فرمان شد هر که مرضی و زحمتی
دارد پیش من آرید بحکم اشارت شیخ جمله بیماران را پیش آوردند دست مبارک خود بر ایشان فرود آورد
حق تعالی از برکت دست او چندین هزار بیمار را صحت داد انگاه بازگشت و در غزنین آمد چند نفر معیوب بادے
بودند انجا دست بر ایشان فرود آورد بفضل خدای تعالی از برکت دست مبارک ایشان را نیز صحت شد
بعد ازان شیخ سعدالدین در اوچه رسید چون نقل ایشان نزدیک شد همدران روز که شیخ نقل خواهد کرد با
جمله یاران بیرون آمد زمین صحرا بود مستقبل قبله سورة البقره آغاز نمود تا اشراق ختم قرآن کرد در سجده
افتاد و جان بداد آواز بر آمد چنانچه همه حاضران شنیدند که بنده نیکبخت بود بخدای تعالی رسید بعد ازان
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ✦
کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✦ بعد ازان همدرین محل فرمود که شیخ سیف الدین باخرزی رحمة الله علیه
رسم بودی جائی که نماز گزاردی همانجا در خواب شدے تا ثلث شب بگذشتی انگاه برخواستی امام و موذن
حاضر بودے نماز خفتن بگزاردی و بیدار بودی تا صبح عمر او همچنین بگذشت بعد ازان همدرین محل فرمود که
مردے در بخارا شبی در خواب دید که مشعل سوزان از دروازه بخارا بیرون میرفت بیدار شد بخدمت
بزرگے آمد و خواب خود بگفت آن بزرگ تعبیر کرد که صاحب نعمتی ازینجا نقل خواهد کرد همدرین محل فرمود که
شیخ سیف الدین باخرزی نیز پیر خود را در خواب دید که ایشان میگویند که اشتیاق بسیار شد در آن هفته
تذکیر متواتر گفت و دران تذکیر ذکر فراق بود و وداع خلق همه حیران که چه میگویند سخن وداع و فراق میگویند
انگاه تسبیح تمام آورد و روی سوی جمع آورده گفت که ای مسلمانان بدانید که پیر من مرا در خواب میخواند
من میروم خیر باد این بود که گفتم فرود آمد در خانه رفت همان شب که نقل خواست کرد جمله اصحاب ستاده بودند
و مشعل می سوختند شیخ سیف الدین در فراق یاران شب گریستند بزرگے صوفی بود سیبی در دست [illegible]
گرفته بیامد روی بر زمین آورد و آن سیب در دست [illegible] جان تسلیم شد تا
همان بعد ازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و دیگر بیت [illegible] بر زبان مبارک راند ؎
در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ✦ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✦ بعد ازان شیخ الاسلام
و شیخ بدرالدین غزنوی و مولانا اسحاق را فرمان داد که این مثنوی بگویند تا رقص کنیم خواست شیخ را

وقتی پیدا شده بود که تا سه شبانه روز از خود بیخود میشوند بعد از ان در عالم صحو افتاد والحمد لله علی ذالک +
بتاریخ بست و پنجم ماه مذکور سنه الیه دولت پای بوس میسر شد چند نفر درویش از خدمت
شیخ بهاؤ الدین زکریا قدس الله سره العزیز آمده بودند حکایت در سلوک میرفت شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که راه طریقت همه رضا و تسلیم ست نفسی اگر کسی شمشیر بر گردن زند بران راضی باشی و هم
نزد شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که هر که اینچنین بود او درویش ست هم درین سخن زالی خراشیده
چشم گریان و دل بریان بیامد و روی بر زمین آورد شیخ فرمود نزدیکتر بیا چون آن زال بیامد شیخ
الاسلام آهسته از و پرسید که کیف حالک زال گفت ای بزرگوار امروز بست سال ست که فرزندی
از من جدا شده نمیدانم در حیات ست یا در ممات خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز سر در مراقبه
کرد تا دیری در بحر مکاشفه مستغرق بود چون سر بر آورد روی سوی آن زال کرد و گفت پسر تو بیامد
زال چون بشنید روی بر زمین نهاد و باز گشت و در خانه رفت ساعتی بر نیامده بود که پسرش بر در بیامد
و دستک زد زال پرسید که بر در ضعیفان کیست گفت منم فلانی پسر تو زال پیش در بیامد و جگر گوشه خود را
بدید در کنار گرفت درون خانه برد و پرسید که کجا بودی گفت از اینجا هزار و پانصد کروه گفت امروز چگونه
آمدی گفت بر کنار دریا استاده بودم خاطر من سوی تو کشان شد بگریستم ناگاه مردی سپید موئی
خرقه پوشیده از نزدیک آب پیدا شد فرمود که چرا میگریی کیفیت حال باز گفتم گفت اگر من ترا ببرم
چه کنی این سخن او مرا بغایت دشوار نمود آن درویش گفت دست مرا ده و چشم پیش کن همچنان کردم خود را
بدیدم که بر در خانه خود استاده زال دریافت که آن شیخ الاسلام ست بر فور بیامد و سر در قدم آنحضرت آورد
و باز گشت بعد از ان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که سخن درین بود که اگر وردی یا طاعتی از متعبد فوت شود
گویی که آن برابر مرگ ست بعد از ان شیخ الاسلام هم درین محل فرمود که وقتی در خدمت شیخ یوسف چشتی
قدس سره حاضر بودم یک نفر صوفی بیامد روی بر زمین آورد و گفت امشب بخواب دیده ام که میگوید فلان
نزدیک رسیده است شیخ الاسلام و شیخ یوسف چشتی قدس الله سرهما روی سوی آن مرد کرد و گفت دینه روز
از تو نماز بامداد قضا شده است چون او اندیشه کرد همان بود که خدمت شیخ الاسلام فرموده بود ضرورت
باشد که آن خواب بتو نماید زیرا که از صاحب ورد هر چه فوت شد در محل مرگ ست چنانچه می آرند وقتی قاضی
رضی الدین رحمة الله علیه سوره یس وظیفه بود آن روز فوت شد بر اسپ سوار شده بود از اسپ خطا کرد پای
مبارک ایشان بشکست آخر الامر چون باز گرد خود بر آمد آن روز سوره یس نخوانده بود بعد از ان شیخ الاسلام
قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که صاحب ورد را باید که آنچه وظیفه باشد اگر در روز نتواند

در شب بخواند بهیچ حال وظیفهٔ خود را ترک نده که شومی ترکِ ورد او بهمه ساکنانِ شهر اثر کند و آن شهر را
خرابی پدید آید بعد از ان هم درین محل فرمود که وقتی سیاحی بر و عاگوی آمده بود از حالت دمشق حکایت
کرد که چون آنجا رسیدم آن شهر را خراب یافتم که زیاده از بیست خانه آباد نبود از خرابی آن شهر تفحص
کردم گفتند که در شهر مسلمانان همه سُنّی بودند صاحب ورد چنانچه چند نفر مسلمان وظیفهٔ خود ترک دادند
یک سال بر نیامده بود که مغلان در آمدند و جمله شهر را خراب کردند از شامتِ ترکِ وردِ ایشان این شهر
خراب شده است و مسلمان را اسیر کردند شامتِ ترکِ ورد چنین باشد بعد از ان شیخ الاسلام فرمود که
شیخ معین الدین سنجری را قدس الله سره العزیز رسم بود چون کسی از همسایگان نقل کردی برابر جنازهٔ او
برفتی و بعد از بازگشتن خلق بر سرِ گورِ او بنشستی او رادی که معتاد آمده است تمام کرده بازگشتی چنانچه یکی
از همسایگانِ ایشان در اجمیر نقل کرد بحکمِ قانون دنبال جنازهٔ او برفت چون او را دفن کردند خلق بازگشت
و خواجه بر سر گورِ او بماند بعد از زمانے برخاست شیخ الاسلام قطب الدین میگوید که من برابر بودم دیدم
که گونهٔ ایشان دمبدم متغیر شد و همان زمان برقرار خود باز ماند برخاست و استاده شد درین سخن گفت که
الحمد لله بیعت نیکو چیزے ست شیخ الاسلام قطب الدین اوسی ازان حال سوال کرد فرمود از ان که
این مرد را دفن کردند و خلق بازگشت نشسته بودم و بدیدم که فرشتگانِ عذاب بیامدند خواستند که او را عذاب
کنند همچنان شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز پیدا شد این سخن بگفت که او از مریدانِ من است چون خواجه
عثمان این سخن بگفت بفرشتگان فرمان شد بگوئید که این برخلاف تو بوده است خواجه فرمود آری اگرچه برخلاف
ما بوده است اما چون خود را در پلهٔ این درویش بسته است نخواهم که او را عذاب کنند فرمان آمد که اے
فرشتگان دست از مریدِ شیخ بدارید که او را بدو بخشیدم بعد از ان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز
چشم پُر آب کرد و فرمود که نیکو چیزی ست خود را در پایهٔ کسی بستن انگاه این مثنوی از زبان شیخ قطب الدین
یاد داشت فرمود **مثنوی** گر نیک نیم مرا از ایشان گیرند ✤ ور بد باشم مرا بدیشان بخشند ✤ انگاه فرمود که
وقتی مرا حالتی پیدا شد روئی سوی حاضران کرد و بر لفظ مبارک راند که اگر گویندگان باشند سماع بشنویم
قضا را آن روز گویندگان حاضر نبودند مولانا بدر الدین اسحاق تمام مکتوبات و رقعات و جز آن که در خریطه داشت
دست انداخت همان مکتوب که بوده است برآمد و آن را بخدمت شیخ الاسلام آورد فرمود که بایستی بخوان
چنانچه مولانا بدر الدین اسحاق بایستاد و بخواند که فقیر حقیر ضعیف نحیف محمد عطا که بندهٔ درویشان ست و از سر
و دیده خاکِ قدمِ ایشان چون این قدر بخواند شیخ الاسلام بشنیدن حالی و ذوقی پیدا شد که در وهم و فهم انکس
نیامد و رباعی مکتوب این یاد کردند **رباعی** آن عقل کجا که از کمالِ تو رسد ✤ وان دیده کجا که در جمالِ تو رسد ✤

گیرم که تو پرده برگرفتی ز جمال ؛ آن روح کجا که در جلال تو رسد ؛ انگاه شیخ الاسلام را یک شبانروز
درین رباعی ذوق سماع گرفت و بیهوش بود بعد ازان حکایت شیخ الاسلام بختیار اوشی افتاد قدس الله سره
العزیز بر لفظ مبارک راند شیخ قطب الدین و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سرهما العزیز ملاقات کردند
حکایت سیاحی میکردند دعاگوئی بخدمت ایشان حاضر بود شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز
حکایت آغاز کرد که وقتی جانب قریش مسافر بودم بسیار بزرگان را خدمت کردم الغرض بزرگی را دریافتم
نزدیک شهر سعادت قدمبوس ایشان حاصل شد غاری بود که در آنجا بزرگی مسکن داشت چون بدو رسیدم
او را در نماز دریافتم چندان صبر کردم که از نماز فارغ شد سلام کردم جواب سلام باز داد که علیکم السلام یا
شیخ جلال الدین من متحیر و حیران ماندم که او نام من چه داند آغاز کرد که خبرنی العلیم الخبیر آنکس که ترا اینجا آورد
همون خبر کرد که جلال الدین درویش می آید بدو فرو روی بر زمین آوردم فرمان شد که بنشین بنشستم آن بزرگ
حکایت کرد که وقتی در شهر صفاهان بودم درویشی را دریافتم پیری با عظمت صد و پنجاه سال عمر او بود از
نبسگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هر که از مسلمانان و غیر ذلک بهر مهمی که می آمد هنوز آن بزرگ از دمی یافتند
که مهم ایشان آخر رسیدی بعد ازان گفت که من هزار و هفت صد پیر را خدمت کردم هر یکی نصیحتی و پندی گفته اند
اما ازانجمله آخر کسی بود که مرا پند داد خواجه شمس الدین والعارفین بود که او فرمود ای درویش اگر بخواهی که
بخدای تعالی برسی و بدو نزدیک شوی از دنیا بیزار شو و از اهل دنیا دور ماندی درویش هم از سبب علائق
دنیا هست که سر همه خطاها همین حب دنیا هست هر که از اهل دنیا بیزار شد بخدای تعالی رسید پس ای جلال الدین
مردان خدا از همه بریده اند تا بخدای تعالی رسیده از بعد ازان شیخ جلال الدین گفت من یک شب همانجا بودم وقت
افطار دیدم دو قرص جوین از عالم غیب پیدا شد آن بزرگ یکی پیش من نهاد که افطار کن چون افطار کردم فرمان او که
برو درین گوشه مشغول شو ثلث شب گذشته بود که دیدم مردی جامه صوف سبز پوشیده و هفت شیر برابر او آمدند
سلام کردند و مقابل آن پیر نشستند و گاهی گرد بر گرد میگشتند مرا لرزه در وجود افتاد که یارب این چه بندگانند که
با شیران انس گرفته اند الغرض کلام الله آغاز کردند تا آخر پاس ده ختم قرآن کردند بعد از تلاوت برخاستند
تجدید وضو ساختند باز در تلاوت مشغول شدند چون صبح دمید من نیز برابر ایشان نماز گزاردم مرا ازین بزرگ
فرمود که این برادرم خضر است آرزوی دیدن او بود چون این سخن بگفت بار دوم مصافحه کردم بسیار شفقت بر
ارزانی داشت انگاه آن بزرگ و آن شیران روی بر زمین آورده بازگشتند انگاه من خواستم وداع شوم
آن بزرگوار گفت ای جلال چون میروی برو اما باید که بندگان خدای تعالی را خدمت کنی و خود را در پله
ایشان بندی و در کار خدای تعالی اهمال نکنی بر سر مقامی برسی اما درین راه که خواهی رفت لب آبی ست نزدیک

آن آب دو شیر اند ما هزن چون آنجا برسی اگر آن شیر ضرر تو خواهند نام من لبستان که بسلامت خواهی گذشت
بعد ازان شیخ جلال الدین گفت من روی بر زمین آوردم و بازگشتم چون بدان مقام رسیدم آن هر دو شیر را
دیدم که نعره زنان بر من زور آوردند بدین قصد که مرا پاره پاره کنند چون نزدیک رسیدند بانگ بر شیران
زدم و گفتم که از فلان بزرگ می آیم و زیارت او کردم و بخانهٔ خود میروم همین که نام آن مرد شنیدند و دیدند
و سر بر پای من مالیدند و بازگشتند تا بسلامت بمقام خود باز آمدم آنگاه شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک
راند که چون خدمت شیخ جلال الدین حکایت تمام کرد خدمتِ شیخ قطب الدین حکایت مسافری خود آغاز
کرد که در مبدء حال وقتی در شهری رسیدم و دران شهر درویشی بود و کرانهٔ آن مسجدی خراب و دران
مسجد منارهٔ که آن را هفت مناره میگفتند اما یک مناره بود بخدمتِ ایشان دعای رسیده بود آن را
هفت دعا میگفتند و دعائی بود و دوگانهٔ نماز هم آمده است هر که این دعا را بخواند و دران مسجد دوگانه بگزارد
خواجه خضر را ملاقی شود شبی از شب های ماه رمضان شیخ قطب الدین نور الله مرقده فرمود که دران مسجد
رفتم و دوگانه گزاردم و بران مناره برآمدم و این دعا بخواندم و فرود آمدم ساعتی توقف کردم جائی هیچکس را
ندیدم گونه نومید بازگشتم و از مسجد بیرون آمدم ناگهان مردی را دیدم ایستاده بر من بانگ زد و گفت درین
مکان ها چه میکنی گفت اینجا آمده بودم تا ملاقات خواجه خضر حاصل کنم دوگانه گزاردم و درین مسجد دعا که
آمده است خواندم و این دولت میسر نشد در خانه میروم آن مرد گفت خضر را چه خواهی کرد که او سرگردان
هیچو تست از دیدنِ او چه شود مگر تو دنیا میطلبی گفتم خیر آنگاه گفت درین شهر مردی هست که خضر بر درِ خانهٔ
او می آید دوازده بار رفته است و بار نیافته من و آن مرد بزرگ درین سخن بودیم که مردی نورانی جامها
سبز پوشیده پیدا شد آن مرد بتعظیم تمام پیشِ او رفت و در پای او افتاد بعد ازان آن مرد چون نزدیک
من رسید روی سوی آن مرد پیشینه کرد و گفت این درویش وامی وادنی دارد یا دنیا می طلبد
آن مرد گفت نه دنیا میطلبد نه وامی وادنی دارد اما آرزوی ملاقات من و تو دارد همدرین بودیم که بانگ
نماز برآمد از هر طرف درویشان و صوفیان پیدا شدند و تکبیر گفتند یکی پیش رفت و امامت کرد و نماز بگزارد
در تراویح دوازده سیپاره بخواند در دلم گذشت که اگر بیشتر تواند بهتر باشد الغرض چون نماز تمام کرد هر کسی
بطرفی شدند من بجائی خود آمدم چون شب دیگر شد بگاه وضو ساختم و در مسجد رفتم تا صبح آنجا بودم هیچ آفریده را ندیدم
چون شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد در نماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشتند الحمد لله علی ذلک +
تاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه خمس و خمسین و ست مائة دولتِ قدمبوس میسر شد عزیزان اهل صفه
حاضر بودند سخن در ماه رمضان بود بر لفظِ مبارک راند که ماه رمضان بزرگ ماهی است درین ماه ابلیس لعین را بند میکنند

تا از و مسلمانان ایمن باشند و جمله درهای رحمت میکشایند و درین ماه هر روزی و هر شبی پس هر آدمی یک فرشته
طبقِ رحمت بر دست گرفته از آسمان فرود می آیند فرمان می شود که چون بندگانِ من روزه افطار میکنند
این طبقِ رحمت بر سرِ او نثار میکنید بعد ازان بر لفظِ مبارک راند که روزه سری ست میان بنده و مولی هر عبادتی
که مردم میکنند آن را مکافات معین ست بر خود اما ثواب روزه کسی نداند مگر خدای عز و جل زیرا چه خدا تعالی
میفرماید که الصوم لی و انا اجزی به روزه مراست و من دانم که ثواب روزه چه دهم انگاه فرمود که این ماه را
سه قسم نام ست قسمِ اول را دهله رحمت قسمِ دوم را دهله مغفرت قسمِ سوم را دهله آزادی این آتش دوزخ نام نهاده اند
پس در دهله اول رحمت ست و برکت از آسمان بر بنده منزل میگردد و در دهله دوم همه مغفرت ست و
آمرزیدن ست و بخشیدن در هر ساعتی لحظهٔ و لمحهٔ نیست که لک در لک مسلمانان آمرزیده نشود و در دهله سوم
آزادی جمله مسلمانان روزه دارندگان این ماه از آتشِ دوزخ ست خلاصی دهند و آزاد کنند بعد ازان
بر لفظ مبارک راند که هر که در آمدن ماه مبارک رمضان شاد شود حق تعالی او را هیچ وقتی غمناک نگرداند و
برکت و خیر در کسبِ او روزی کند و هر که در رفتن این ماه مبارک غمناک شود او را خدای تعالی شادی های
دو جهانی روزی کند و هیچ غمناک نگرداند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که داشتن روزهٔ ماهِ رمضان ثواب هزار
سال در نامهٔ اعمالِ او بنویسند و همان قدر بدی پاک کنند انگاه فرمود که شبِ قدر نیابند مگر در دهلهٔ آخرِ
این ماه و از هر ده شب بیشتر شبِ قدر ست مرد را می باید که درین شب ها غافل نباشد تا از سعادتِ آن شب
محروم نماند بعد ازان هم درین محل فرمود که مردانِ معنی را تمام سال شبِ قدر ست و نعمت آن شب در
ایشان مرکب پس مقام با راحت همان ست که این کس بدولتِ شبِ قدر میرسد بعد ازان فرمود که
بزرگان و خواجگان درین شب های ماه رمضان هر شبی در تراویح ختم قرآن کردندی هم درین محل فرمود
شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز در هر شب در تراویح دو ختم قرآن کردی چنانچه در ماه رمضان
شصت ختم می شدی انگاه فرمود وقتی طرف غزنی دعاگوی مسافر بود در مسجد امام حدادی در ماه رمضان
فرود آمدم بزرگے بود از حد با عظمت او را شیخ عبدالله محمد باخرزی گفتندی او دران مسجد امامت کردی
هر شبی سه ختم قرآن مینمودی و چهار سیپاره دیگر بخواندی چنانچه دعاگوی در آن ماه همانجا بود و دنبالِ او این
سعادت ها بردم انگاه فرمود که درین کار تا اینچنین نکنی و مجاهده نه سازی هرگز بمقام نرسی زیرا چه اهل صفه
میگویند که درین راه مجاهده بسیار ست انگاه بر لفظ مبارک راند که خواجه بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز
هفتاد سال مر خدای عز و جل را طاعت کرد یگان دوگان سال نفس را آب نداده اند و هیچ آرزوی بنفس
نرسانیده انگاه بار یافت بعد ازان چون بار شد هاتف آواز داد که هنوز آلائش دنیا برابر داری تا آن را نیفگنی

بیشتر نتوانی آمد گفت الهی من هیچ ندارم آواز برآمد که گرد برآری چون تمام نگاه کرد پوستینی و کوزه خالی بود
بیرون انداخت آنگاه درین مقام رسید چون شیخ الاسلام بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و های های بگریست
و گفت بایزید با پوستین و کوزهٔ خالی بار نیافت مردم با چندین علائق دنیا حاشا و کلا که بار یابند بعد ازان روی
سوی حاضران کرد و فرمود که اینک ماه مبارک رمضان ست کسی باشد که در نماز تراویح ختم کنم همه روی بر زمین
آوردند و درین سخن متکفل شدند که زهی سعادت آنگاه شیخ الاسلام در هر شبی در هر تراویح دو ختم کردی و در
هر رکعت ده سیپاره اکثر خواندی و هنوز یک پاس شب باقی بودی که فارغ شدی در آن ماه دعاگوی نیز
دربرابر بود بعد ازان در کشف و کرامات سخن افتاده بر لفظ مبارک راند که وقتی شیخ جمال الدین اوچه رحمة الله علیه
و دعاگوی یکجا بودیم او درویش صاحب نعمت و با قوت بود چنانچه من و او هر دو نشسته بودیم چند نفر
درویش از طائفهٔ قلندران با سیخهای آهنین در کمر کرده بیامدند سلام گفتند و نزد شیخ جمال الدین اوچه بنشستند
هر کسی ازان قلندران بر مزاج درشت سخن میگفتند چنانچه در آن ایام در جماعتخانه شیخ جمال الدین جغرات
حاضر نبود ایشان بر عکس جغرات طلبیدند چنانچه شیخ جمال الدین اوچه روی من دید و من روی او که چکنم
گفتم رودانے پیش جماعت خانهٔ شما میرود آنجا حواله کنم تا بروند و بر لب آب جغرات بخورند شیخ جمال الدین
روی بدرویشان آورد و گفت که درین آب بروید اگر جغرات حاجت ست درویشان را از حد دشوار نمود
برخاستند بر آب رسیدند چون نظر کردند تمامی آب جغرات گشته بود آنقدر که توانستند بخوردند شیخ
جمال الدین روی بدرویشان کرد و گفت که درون رفته بنشینید و آرام کنید همدرین محل فرمود از بزرگی
او حکایت کرد که وقتی مردی دیگر از حج بیامد روی بر زمین آورد و گفت من در حج بودم شما را در طواف دیدم که
طواف میکردند شیخ جمال الدین بانگ زد که ای نادان حکایت مردان فاش میکند دم درکش که مردان خدای
زیر گلیم می باشند این خود چه چیز ست کعبه پیش در ماست اگر مردان بخواهند تا تو چشم پیش کنی از مشرق
تا مغرب بگردند و باز در مقام خود بیایند ساعتی نگذشته بود که درین محل دست آن مرد بگرفت و گفت چشم
پیش کن او چشم پیش کرد شیخ را و خود را بر سر کوه قاف دید نزدیک آن فرشته که بر کوه قاف موکل ست
همان زمان باز بمقام خود آمد شیخ را و خود را دید اقرار کرده بازگشت و این سخن گفت که آری درست گفته اند که
مردان خدای را کس نداند مگر خدای عز و جل آنگاه خدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که
شیخ جمال الدین اوچه را وقتی کسے در نماز ندیدے هرگاه وقت نماز آمدی او ناپیدا شدی آخر معلوم شد که
در خانهٔ کعبه نماز گزاردی و در کعبه همان لحظه بیامدی شیخ الاسلام همدرین حکایت بود که جوگی پیر مجاهده کشیده
از راه دور رسیده بخدمت شیخ الاسلام در آمد روی بر زمین آورد و از هیبت حضور شیخ الاسلام

نتوانست که سر برآرد همچنان سر بر زمین نهاده ماند چون نظر شیخ بر او افتاد با هیبت سخن داد که سر بر کن سر بر کرد
و دست پیش کرده بالیستاد شیخ الاسلام روی سوی او کرد که ای جوگی از کجائی و چگونه جوگی از هیبت هیچ
نگفت چون دو سه کرت از و مبالغه پرسیده شد آنگاه آهسته آغاز کرد که دهشت حضور حضرت در من چنان
اثر کرده است که سخن از من بیرون نمی آید بعد ازان شیخ الاسلام روی سوی دعاگوی کرد و گفت این
جوگی بدعوی بر ما آمده است چون او روی بر زمین آورد در خاطر گذشت که روی او بر زمین سخت باد
در زمان همچنان شد هرچند که میخواست که سر بر کند نمیتوانست اگر آن جوگی را دعوی مستغفر نشدی
تا قیامت همچنان افتاده بودی بعد ازان شیخ الاسلام رو بدان جوگی آورد که کار خود تا بکجا رسانیدی گفت
کمالیت جوگیان همین ست که چون جوگی بکمالیت رسد در هوا شود شیخ الاسلام گفت بشتاب تا تماشا کنیم
جوگی بر فور در هوا شد شیخ الاسلام نعلین مبارک خود بجانب او پرتاب کرد بفرمان خدای عز و جل آن نعلین
نیز بر سر جوگی برفت بطرفی که آن جوگی در هوا می شد نعلین شیخ الاسلام بر سر جوگی میزد بر فور فرود آمد
و اقرار کرد و گفت نعلین کسی را که این مرتبه ست او خود چگونه خواهد بود بر فور آن جوگی مسلمان شد
و یکی از واصلان حق گردید بعد ازان جوگی همدرین محل حکایت آورده کیفیت آغاز کرد که فرزندان
نیک و بد در عالم پیدا می شوند از سبب آنکه خلق مباشرت کردن نمیدانند تا از حال خویش فرزند
نیک آمد الغرض تمامی کیفیت بگفت دعاگوی روزی این حقیقت را در خدمت بندگی شیخ الاسلام بیان
کردم تبسم فرمودند که مولانا نظام الدین نیک بود که شما خود آموختید اما ترا چکار آید هم بدو بگذاری بعد ازان
همدرین محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند بخدمت شیخ
الاسلام بیامدند روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید بنشستند هر باکه آن بزرگ نظر بر روی مبارک
شیخ الاسلام میکرد سر فرو میکردند آن درویش را چون طاقت نماند برخاست سر در قدم آورد و گفت
ای مخدوم شما را در بیت المقدس جاروب کشان دیده ام پرسیدم شما کیانید گفتند که فرزند فرید اجودهنی ام
شیخ الاسلام گفت آری همچنین ست اما ترا چه عهد بوده است که گفته بودی مگر آن عهد فراموش کردی
که میگوئی آن مرد شرمنده شد که من چه کردم الغرض چون انفعال کشید خدمت شیخ الاسلام بر لفظ مبارک
راند که ای عزیز مردان خدا هرجا که نشسته اند همانجا خانهٔ کعبه است و همانجا عرش و همانجا کرسی و هرچه
آفرینش خدای ست عز و جل در پیش او موجود ست بانگ بدان درویش زد که چشم پیش کنی چون چشم
پیش کردند فرمان شد باز کن چون باز کردند هرچه از زبان مبارک شیخ الاسلام بیرون آمده بود آن جمله
پیش آن درویش بنمودند آن درویش نعره بزد و بیهوش شد بعد از زمانی بهوش باز آمد اقرار کرد

هم بخدمت شیخ الاسلام کلاه یافت و او را خلافت سیوستان دادند و آنجا رفت بعد ازان از مسافران بحر و بر
روشن شد که شیخ الاسلام هر روز یک بار در بیت المقدس برفتی و جاروب دادی و همان زمان باز آمدی
بعد ازان همدرین محل فرمود و از احوال خود حکایت کردند که دعاگوی بست سال در تفکر بود وقتی درین
بست سال همیشه ایستاده بودم چنانچه خون همه رفت از طریق پاهای من روان شدی و درین
بست سال پیمان کردم که وقتی آب بسر نفس را داده باشم و یا لقمه طعام شیخ الاسلام درین حکایت
بودند درویشے که او را شهاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام روی بر زمین آورد
فرمان شد بنشین بنشستم باشد که آن درویش را والی لاهور مبلغ صد دینار بخشش و کم داده برای خدمت
شیخ الاسلام فرستاد گفت بیا راے درویش همه داشته بود و پنجاه دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد
شیخ الاسلام تبسم کردند که شهاب نیکو هستم برادران کرده درویشان را این نوع نیکو نباشد از حد شرمندگی
کشید برفور صد دینار بخدمت شیخ الاسلام آورد شیخ الاسلام فرمود که اگر ترا این ترغیب نمیکردم تو درین
کار خیره می شدی و پیش ازین هرگز بمقصد مردان نمیرسیدی آخر الامر آن صد دینار را و را داد گفتند
بیعت از سر نو کن که دران بیعت خلل افتاد اکنون برو هر که کلاه وادنی ست بدو کار تو تمام شد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ بست و پنجم ماه شوال روز دوشنبه سنه مذکور دولت قدمبوس حاصل شد شیخ جلال الدین
هانسوی و شیخ بدر الدین غزنوی و مولانا بدر الدین اسحاق و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند جوگی
بخدمت شیخ الاسلام آمد آنروز دعاگوی ازو پرسید که شما بر کدام راه میروید و اصل کار در میان
شما چیست او گفت مرا علم همین ست که نفس آدمی را دو عالم ست یکی عالم علوی ست دوم سفلی
از تارک تا ناف عالم علوی ست و از ناف تا بقدم عالم سفلی ست بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله
سره العزیز فرمود که آری همچنین ست که او میگوید اما در عالم علوی صدق و صفا و اخلاق خوب و
حسن معامله ست و در عالم سفلی همه نگاهداشت پاکی و پارسائی و زهد ست آنگاه همدرین محل
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که مرا این سخن او بغایت خوش آمد پس فرمود هر که درین دعوے
دوستی خدای تعالی کند و محبت دنیا در دل او باشد او دران دعوی کذاب باشد بعد ازان فرمود که
در تواریخ قاضی حمید الدین ناگوری قدس الله سره العزیز می نویسد که نزول رحمت در سه وقت ست اول
در حالت سماع دوم در وقت طعام خوردن که به نیت قوت طاعت خورند سوم وقت ماجرا و صفا کردن
درویشان اما همدرین محل بعد از تقریر این حکایت بخدمت شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز درویشی
شش و یا هفت نفر در رسیدند همه جوان و خرد سال و صاحب نعمت یک پیوندگی داشتند بخانواده

خواجگان چشت ایشان بخدمت بندگی شیخ الاسلام قدس اللہ سرہ العزیز عرضداشت کردند که ما هر یکی را ماجرائی
ست خدا وندباری را فرمان وهد تا ماجرا لشنود شیخ الاسلام قدس اللہ سرہ العزیز مرا فرمان داد که تو برو و
ماجرائی ایشان بشنو و مولانا بدر الدین اسحاق را نیز القصه یکی با دیگری ماجرا کردن گرفت در غایت نرمی که
آن روز شما اینچنین گفتندی و من اینچنین و مانند این یکدیگر تقریر کردند و من و بدر الدین اسحاق هر دو از لطف
تقریر ایشان درگریه شدیم با خود گفتیم که اینها فرشتگان حق اند برای تعلیم ما فرستاده اند که ماجرا اینچنین باید کرد
بعد از ان حکایت بسمع شیخ الاسلام رسید چشم پر آب کرد که مرگ کردن بر نیاید یعنی اثر غضب پیدا نشود و بعد
ازان هم درین محل فرمود مردم چون طعام تناول کند باید که ثبوتِ طاعت کند که آن نیز از عبادت ست و
به هوا نفس نخورد آنگاه هم درین میان فرمود که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة اللہ علیه
می نویسند که وقتی درویشی بر کنارِ دجله صومعه داشت چند سال در آنجا سکونت کرد الغرض درویش دیگر
نیز نزد وی آمد چنانچه این درویش طعام راست کرد و عیال خود را طلب نمود و گفت این طعام را ببر و به آن
درویش بده آن عورت آغاز کرد که دران گزرکشتی نیست چگونه روم درویش گفت چون نزدیک آب
برسی بگو که لے آب بحرمت آن درویش که درین سی سال با من هیچ صحبت نکرده ست مرا راهی ده تا ترا
راه خواهد داد عورت را عجب آمد که چندین فرزندان آورده ام این قسم را چرا میگوید القصه طعام بستید و
روان شد هرگاه نزدیک رسید گفت ای آب بحرمت شوهر من که درین سی سال با من صحبت نکرده ست
مرا راه بده در حال آب دوشق شد آن عورت بگزشت و بر آن درویش رفت سلام کرد و آن طعام
پیش آن بزرگ نهاد درویش تناول کرد گفت برو آن عورت در تحیر شد که باز چگونه خواهم رفت درویش
آغاز کرد که این زمان چگونه آمدی و چگونه آن عورت گفت که شوهر من چنین گفته بود آب مرا راه داد درویش
گفت چون باز ازین طرف بر آن آب برسی بگو که ای آب بحرمتِ آن درویش که درین سی سال طعام نخورده
ست و اینچنین میگوید غرض عورت بازگشت چون نزدیک آب آمد این سخن بگفت و بر فور آب دوشق شد و
عورت بگزشت و برین درویش آمد عرضداشت کرد که کیفیت هر دو دروغ بر من بگوئی گفت من و آن
درویش هر دو راست گفته ام زیرا چه من سی سال با تو بهوائی نفس صحبت نکرده ام مگر برائی گزارن
حق و آن درویش نیز همچنین بهوائی نفس طعام نخورده ست مگر برای قوت طاعت درین صورت او
طعام نخورده ست بعد ازان سخن درین افتاده بود که خواجه عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنه کوتاه بالا بود
رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم در حق او فرموده اند کنیفة العلم یعنی خریطه علم ازین جهت معلوم میشود که
کوتاه بالا بود هم درین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام بختیار اوشی قدس اللہ سره العزیز حاضر بودم

رئیس نام یاری هم خرقهٔ دعاگوئی بیامد و بخدمت شیخ الاسلام روی بر زمین آورد حکایت کرد که من امشب در خواب دیده ام که قبهٔ ایست و در حوالی آن قبه خلق انبوه می آید و میرود پرسیدم که درون قبه کیست گفتند درون قبه رسول خداست صلی الله علیه وسلم و این مرد که می آید و میرود خواجه عبدالله مسعود ست پیش رفتم و گفتم که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض دار تا سعادت پابوس دریابم و به بینم عبدالله مسعودؓ درون رفت و بیرون گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمایند که ترا اهلیت آن نیست که مرا به بینی اما برو سلام من بختیار کاکی را میرسان و بگوی تحفه که هر شب میفرستادی میرسید امروز نه شب ست که نرسید مانع بخیر باد انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که شیخ الاسلام قطب الدینؒ هر شب سه هزار بار درود گفتی انگاه بخفتی بعد ازان حکایت مجاهده شیخ الاسلام قطب الدین اوشی قدس الله سره العزیز و فرمود که در بندگی ایزد ذو الجلال تا بست سال خواب نکرده بود و پهلوی مبارک بر زمین نیامده انگاه هم درین محل فرمود که درویش را خواب حرام ست زیرا که چون درویشی آمد خواب و قرار حرام گشت روزی شمس دبیر نسخهٔ مطول آورد اجازت طلبید تا بخواند شیخ الاسلام فرمان داد که بنشین بخوان شمس دبیر بر بیتی که میخواند شیخ الاسلام تکرار معنی میفرمود و در بعضی جا اصلاح در سخنان می نمود چنانچه اول شمس دبیر خوش شد درین میان شیخ الاسلام فرمود که مطلوب چه داری شمس دبیر گفت مادر زال دارم و خود در پرورش او میباشم و در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام فرمود برو سکار بیار الغرض شمس دبیر رفت چند چیتل یگانی بیاورد و دران چیتل بیکالے بوده ست بمقدار پنجاه چیتل کم یا بیش شیخ الاسلام فرمود که آنرا قسمت نمایند هر یکے را مقدار حرسے رسد مخصوص چهار چیتل از دست مبارک بدعاگوی عنایت شد شیخ الاسلام فاتحه خوانده او را وسعتی پیدا شد و چنان چند روز پیش سلطان غیاث الدین دبیر شد و کار او ساخته آمد الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ پانزدهم ماه مذکور سنه الیه سعادت قدمبوس حاصل شد والی اجودهن بر دست کارکنان خود مثال دو دیهه و دو لبست تنگه نقد باسم خدمتی بر شیخ الاسلام فرستاده شیخ الاسلام نشسته بود ایشان آن خدمتی پیش آوردند فرمان شد که بنشینید بنشستند و آن مال و منال بخدمت نهادند شیخ الاسلام تبسم کرد فرمود که ما را از آغاز تا غایت این چیزے از کسی قبول نکرده ام و این سنت خواجگان ما نیست باز برید که طالبان این بسیار اند بدیشان بدهید بعد ازان شیخ الاسلام مناسب حال این معنی حکایت فرمود که وقتی سلطان ناصر الدین رحمة الله علیه بر دست سلطان غیاث الدین بلبن که طرف ملتان آمده بود بزیارت دعاگوئی آمد چهار مثال ازان چهار روپیه و چیزی نقدانه باسم خدمتی بر دعاگوی آوردند از انجمله

چهار دیهه جهت شیخ الاسلام و نقدانه جهت درویشان دعاگوئی تبسم کرده وگفت این را بیشتر برو که طالبان
این بسیار اند بدیشان ده که خواجگان و مشائخ ما ازین بابت هیچ چیز قبول نکرده اند بعد ازان شیخ الاسلام
قدس سره العزیز چشم پر آب کرد که اگر ازینها بگیریم و مالها جمع کنیم پس ما را درویش نگویند بل گویند که
مالدارست و دیهه دارد درین صورت روبدرویشان چگونه نمایم و میانِ ایشان چسان ایستاده شوم
حاشا وکلا بریده و دیگران بدهید بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره العزیز حاضر بودم همچنان وزیر سلطان شمس الدین انار الله برهانه باکوکبهٔ دولت
رسید که سلطان شش شال دیهه فرستاده ست و چیزے بطریق نذر ارسال داشته بخدمت
شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز تبسم میکرد که ما قبول میکردیم اگر خواجگانِ ما
قبول میکردند اگر امروز بمتابعت ایشان نرویم فردائی قیامت چگونه بایشان روئی نمایم بهرحال
این را بیشتر بر که طالبان این معنی بسیار اند که کلاه می پوشند بعد ازان سخن در احادیث مشارق الانوار
افتاده بود بر لفظ مبارک راند که هرچه در مشارق از احادیث نوشته ست همه صحیح ست سی هزار حدیث
که از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم در مشارق انوار نبشت درین کتاب همه موافق نوشته
فردای قیامت میان من و خدای تعالیٰ در صحت این سخن حجتی ست از بزرگی مولانا رضی الدین صغهانی
رحمة الله علیه حکایت میفرمود که اگر مولانا در حدیث مشکل شدی و باخلق نزاع در آوردی در آن نزاع
رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدی و آن حدیث پیشِ آنحضرتؐ گزراندی و آن حدیث
صحیح کردی بعد ازان فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواست که نماز بگزارد هیچکس حاضر نبود
مگر عبد الله بن عباس رضی الله عنهما دستِ او گرفت و برابر خود آورد و بالیستانید چون رسول صلی الله علیه
وسلم تحریمه بست عبد الله بن عباسؓ از مقامِ خود پستر آمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نماز بشکست دست او
بگرفت و برابر خود بالیستانید و نماز شروع کرد باز عبد الله رضی الله عنه از جائی خود پستر آمد تا دو سه بار همچنین
کرد بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که چرا پستر میروی گفت مرا چه زهره ست که
برابر رسول خدا صلی الله علیه وسلم بایستم رسول صلی الله علیه وسلم را حسنِ ادبِ او خوش آمد و در حقِ او
دعا کرد که اللهم وفقهه فی الدارین بعد ازان سخن در کشف و کرامت افتاد بر لفظ مبارک راند که کرامت را
مکاشفه میفرمایند و میگویند که این کار سبب حوصلگان ست و مشائخ طبقات نه پسندیده اند درین صورت
میباید که اینکس خود را چیزی نداند بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی خواجه حسن نوری نور الله مرقده
بر سرِ دجله رسید ماهی گیری دام انداخته بود خواجه حسن نوری رحمة الله علیه فرمود اگر در من کرامتی خواهد بود

دو نیم من ماهی در دام آمده بود این خبر بخواجه جنید بغدادی رسید قدس الله سره العزیز فرمود که کاش در آن دام ماری افتادی تا او را بگزندے باری شهید مردی اکنون کسی چه داند که عاقبت کار او چگونه خواهد شد انگاه همدرین اثنا حکایت شیخ سعد الدین حمویه قدس الله سره العزیز فرمود که من و او در زمانی یکجا بودیم میفرمود هر که کرامت خود را پیدا کرد ترک فرض کرده باشد انگاه همدرین محل فرمود که برادرم سعد الدین حمویه حکایت کرد که والی این شهر بر من عقیده ندارد تا روزی آن بادشاه بر در من بگذشت حاجب را فرستاد و این لفظ گفت که این صوفی را بیرون طلب تا او را ببینم حاجب درون آمد و پیغام بادشاه همین رسانید من بر سخن او هیچ التفات نکردم بنماز مشغول شدم حاجب بیرون آمد صورت حال باز گفت بادشاه فرود آمد و بر دعاگوی رسید چون بدیدم که او می آید برخاستم و بشاشتی کردم الغرض هر دو یکجا نشستیم انگاه من اشارت کردم تختی سیب بیارند من سیب را دو پاره کرده هر دو تناول میکردیم یک سیبے بران طبق بزرگ بود در دل بادشاه گذشت که اگر این شیخ را صفاے خواهد بود این سیب مرا خواهد داد همین که در دل بادشاه این سخن بگذشت دست دراز کردم و آن سیب برداشتم و روی سوی بادشاه کردم و گفتم که من وقتی در سفر بودم و بشهرے رسیدم و دران شهر جمعیتی دیدم در میان تعالی نام حشم دراز گوش نشسته بود و انگشترین را بر دست یکے از نظارگیان داد تا تفتیش حال نماید دراز گوش در دائره جمع همچنان چشم بسته میگشت و هر کسی را بوئی میکرد تا رسید بر آن مرد که انگشترین بر او بود بایستاد و همانجا قرار گرفت بعد ازان لشتاب بیامد و انگشتری ازو بستد الغرض بعد از تقریر روی سوی بادشاه کردیم که اگر از کشف و کرامات چیزے بگویم خود را با آن حمار برابر کرده باشم و اگر نگویم در دل شما بگذرد درین درویش صفای نیست این بگفتم و آن سیب بر گرفته جانب بیرون انداختم انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و هائی هائی بگریست و فرمود که مردان خدای عز و جل خود را پوشیده داشته اند و کرامات خود را کشف پیش کسی نکرده اند شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ نماز بر آمد خود بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذالک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت پابوس حاصل شد شیخ بدر الدین غزنوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در عدل امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه افتاده بود بر لفظ مبارک فرمود که پیش ازین در باب عدل عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که چون امیر المومنین عمر اسلام در آمد روزے تیغ برهنه نمود و فرمود بلال را رضی الله عنهما که بالائی منار مسجد برو و بانگ نماز بگوی چون بالائی مسجد بانگ نماز گفت هزاهز در میان کافران افتاد که امروز امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه اسلام آورد و مسلمان شد دندان جمله کافران لشکست و خلل در کار کفر پیدا شد که عمر خطاب با محمد صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد همدرین محل

حکایت دیگر فرمود کہ وقتی امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ در راہی میگذشت جغرات فروشی در راہ ایستادہ بود وگریست
او گفت روا داری کہ در عہدِ تو جغراتِ من زمین فرو برد گفت ای زمین جغرات این ضعیفہ میدہی تا ترا باین دُرّہ
عدل تہدید کنم ہنوز زنیکو این سخن نگفتہ بود کہ زمین بشگافت تمام جغرات بالا آمد آن جغرات فروش در سبوچہ کرد
بعد ازان ہم از بزرگی ایشان حکایت کردند کہ وقتی در حظیرہ نشستہ بود خرقہ خود را بخیہ میزد پشتِ مبارک او جانب
آفتاب بود کہ آفتاب بر پشتِ مبارکِ او بتافت گرم شد روی سوی پس کرد و بغضب جانب آفتاب دید فرشتگان
را فرمان شد کہ نور را ازین بستانید کہ چرا بر پشت عمر بتافت پس فرشتگان بحکم خدا تعالی نور را از وی گرفتند جملہ جہان
تاریک شد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وصحبہ وسلم آن روز در حیات بودند از حد غمناک شدند فرمودند مگر
قیامت قائم شد کہ نور را از آفتاب بستیدند جملہ جہان و افلاک تاریک شدند ہم درین اثنا جبریل علی نبینا علیہ السلام
فرود آمد و گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قیامت قائم نشدہ ست اما آفتاب بر پشتِ مبارکِ عمر بتافت
عمر خطابؓ جانب او بنظر تیز دیدہ بود ہمان وقت نور از آفتاب بستیدیم اگر عمر او را بخشد با نور را ورا دہیم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر گفت بلے یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
بغضب دیدہ بودم اما بخشیدم در حال نور با آفتاب باز دادند چنان روشن شد انگاہ از بزرگی او حکایت
کردند کہ وقتی جانب قیصرِ روم پیغام فرستاد کہ مال چرا نمی فرستی او عذر میگفت فرمود رسولان بروند
و او را ببینند کہ اگر لائق باشد بفرستیم وگرنہ خیر چون رسولان قیصر روم در مدینہ بیامدند در خانہ امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ رفتند بخانہ نبود پرسیدند کہ کجا رفتہ ست چون در حظیرہ رفتند دیدند کہ خرقہ را بخیہ میکند
سلام گفت از ضمیر روشن کہ امیر المومنین عمر خطاب را بود یک بار بشناخت روی سوی آسمان کرد
و فرمود کہ حال آوردید ایشان گفتند کہ او نمی دہد دُرّہ در پیش بود بر دست گرفت و دست بر آورد و گفت
ببینداختم رسولان قیصرِ روم جذبہ خوردہ باز گشتند در انثنای راہ خبر رسید کہ قیصرِ روم بر تخت نشستہ بود
بارِ عام دادہ کہ کیف ما اتفق دیوار بشگافت دست با دُرّہ بیرون بزد قیصر سر بریدہ شد قاصدان
کیفیتی کہ دیدہ بودند باز گفتند چندان مال بیامد کہ آن را حد و نہایت نبود و چند ہزار کفار مسلمان شدند الحمد للہ علی ذالک
بتاریخ بست و یکم ماہ مذکور سنہ خمس و خمسین و سبع مائہ دولت قدمبوس حاصل شد سخن در ترک دنیا میرفت بر لفظ مبارک
راند کہ وقتی بزرگے از بزرگان دین مصلی بر روی آب انداختہ بود و نماز میگزارد و میگفت خداوندا خضر
بر گناہ کبیرہ ارتکاب دارد او را ازان توبہ دہ ہم درین محل حکایت بود کہ خضر حاضر شد گفت ای برادر بگو آ
من چہ میکہ ارتکاب دارم نشان بدہ تا ازان توبہ کنم آن بزرگ گفت کہ تو درختی در بیابان نہال کردہ و در
سایۂ آن می نشینی و آسائش میگیری و باز میگوئی کہ برای خدا نہال کردہ ام خضر در حال مستغفر شد بعد ازان

آن بزرگ در معنی ترک دنیا با خضر علی نبینا علیه السلام حقیقت گفت که چونی و چگونه میباشی بعد ازان آن بزرگ
گفت من چنانم که اگر جمله دنیا مرا دهند و بگویند که این حساب بر تو نخواهد بود و این هم بگویند که اگر دنیا قبول
نکنی ترا در دوزخ خواهند برد من دوزخ قبول کنم و دنیا قبول نکنم خضر گفت چرا او گفت زیرا چه مبغوضهٔ
خدای ست عز و جل و آن را که خدای عز و جل دشمن دارد آن را من نیز دشمن دارم و بجای او دوزخ
قبول نمایم و دنیا قبول نه نمایم سخن در آن افتاد که هر کس را می باید که همه حال در یاد حق مستغرق باشد
انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته فرمود که یکی از درویشان صاحب نعمت درخواست کرد که آن زمان که
ترا با خدای تعالی شغل باشد اگر از من یاد آید دعا کنی آن درویش گفت زهی آن ساعت که مرا از تو
یاد آید انگاه سخن در علم و عقل افتاده بود و نیز کتاب مفصل در پیش بود و علم بیان میکردند در آن میان میفرمود که
خدای تعالی را بر بندگان دو محبت ست یکی ظاهر دوم باطن اما انچه محبت ظاهر ست پیغامبرانند و انچه در
باطن ست آن عقل ست زیرا که اگر او عالم باشد چون او را عقل ست علم او را منفعت نه کند انگاه هم درین محل
فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام آن که بر مهتر آدم صلوات الله علیه فرود آمد علم موجودات ست که
مهتر جبرئیل علیه السلام فرمان رسانید و در بیان علم و عقل فرود آمد و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه
چون علم و عقل هر دو بر وی عرضه کردند مهتر آدم صلوات الله علیه در تفکر شد که چه قبول کنم پس او عقل را
قبول کرد و گفت توانم که از عقل علم حاصل کنم انگاه هم درین محل حکایت کرد که مهتر سلیمان صلوٰة الله و
سلامه علیه را در مصحف فرمان شده بود که واجب ست جمله عاشقان و صالحان را که از چهار ساعت
غافل نباشند ساعت اول باید که از خداوند خویش مناجات کند در نماز تا آخر نماز بدعا که ساعة یناجی
فیها ربه اما ساعت دوم آنست که یک زمانی اینکس گرد خود برآید و ببیند بیند که از گناهان خود چه میکنیم و چه میخوردم
و در کدام کار مشغول میباشم اما ساعت سوم یحاسب فیها بنفسه یعنی ساعتی که این کس با برادر خود نشیند هر
عیبی که از ایشان در نظر آید پیش کسی نگوید و با ایشان بگوید تا چه گویند و ساعة یجانب عند الاخوان الذی جبرت عن
عیوبه اما ساعت چهارم آن ست که زمانی نخورد و زمانی نخسپد و کار نیک کند و در صحبت مردمان زشت و
ناپسندیده نیستند انگاه بر لفظ مبارک راند که در حدیث آمده ست از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بدرستی
و راستی علم و عقل هر دو شریک یکدیگر اند زیرا چه عقل را چاره نیست از علم پس فاضل ترین مردمان
کیست که خود را بشناسد پس درین صورت عقل مختار ست انگاه هم درین محل فرمود که در تواریخ قاضی
حمید الدین ناگوری می نویسد قدس الله سره العزیز که هر چیزی را غایتی هست و غایت عبادت عقل
هست زیرا چه عبادت بی علم رنج بیهوده ست و علم بی عقل درد سر و حجت روز قیامت همین عقل ست

امام اعظم رح را گفتند که شما از هر آیتی و حدیثی هزار مسئله انشا میکنید از معاونت کدام چیز ست فرمود از
هر آیتی و حدیثی که مسئله انشا میکنم از مدد عقل ست اگر عقل نبودی یک مسئله شرعی نتوانستم اخراج کنم
شیخ الاسلام فرمود که عقل شریف ترین جمله چیزهاست زیراچه اگر عقل نبودی از معرفت باری تعالے
خبر نبودی بعد ازان بانگ نماز دادند شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوئی بازگشت الحمد علی ذالک
بتاریخ دہم ماه ذی القعده سنه مذکور دولت قدمبوس میسر شد سخن در علم و عقل افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که علم فاضلترین و بالاترین جمله عبادت هاست نزدیک خدای تعالی از روزه و نماز
و حج قرآن انگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد که علم علمی ست که عالمیان ندانند و زهد زهدی ست که
زاهدان ندانند و کار ازین هر دو بیرون ست مرد میباید که ازین هر دو بگذرد و دل خود را بریده
گرداند انگاه فرمود اگر مردم درجهٔ علم بدانند که کدام درجه ست دست از جمله کارها بدارند و همه در
تحصیل علم مشغول گردند زیراچه علم ابری ست که جز باران رحمت نبارد پس هر که دست دران ابر زد
از جمله معاصی و عصیان پاک گردد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی من و شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله
سره العزیز یکجا بودیم که علم چراغی ست که در قندیل آبگینه پاک که جملهٔ عالم ناسوت و ملکوت ازو
روشن ست پس هر که در علم مشغول ست او را از تاریکی چه باک که در جسم او همه عالم روشن ست انگاه همدرین
محل فرمود که علما از علم غافل اند زیرا که دنیا را قبله گاه خود گردانیده اند و شریعت را بازیچه کرده اند
و درگاه سلاطین را طواف گاه خود ساخته اند و بغرور دانائی مغرور نفس خود گشته اند انگاه شیخ الاسلام
چشم پر آب کرد و بگریست که اکنون قوت و برکت کجا مانده بود بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرح
علما می نویسند که فردای قیامت آمنا و صدقنا صلحا و اهل علم که در دنیا با اهل دنیا مشغول بودند و کار علم
نمیکردند فرمان شود که ایشان را در عرصات حاضر آورند فرمان شود فرشتگان عذاب را غلهای آتشین در
گردن ایشان کنند و بدوزخ فرستند انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که این علما آیشانند که
در ظاهر بعلم پارسای نمود ار میکردند و در باطن بعلم کار نمیکردند و بحیله و تزویر دنیا را از میان می ربودند
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در راحة الارواح قاضی حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه می نویسد که چون مرد
در کار علم سستی نشود و بران کار کند و حق سبحانه و تعالی او را چنان توفیق میدهد که حق از باطل جدا کند و نیک
از بد بداند و حلال از حرام بشناسد انگاه فرمود که علم چندین نوع ست اما نام عالمی مطلق ست و فی الحقیقة
عالم همان ست که او علم نبوی داند و علم نبوی آسمانی ست و وحی از پروردگار عالم ست که بر پیغامبر ما
رسیده ست ازو بما رسیده انگاه سخن در معرفت افتاد بر لفظ مبارک راند که اینکس را بخود شناخت نباشد

هوا و هوس مبتلای خود گردانند اگر خود را بشناسد با دیگران الفت نباشد کسی را که محب حضرت حق باشد اگر
بعد ازان ملک هژده هزار در نظر او آورند او بگوشه چشم ننگرد بعد ازان سوی دعاگوی روی فرمود که
اهل معرفة قومی اند که اگر از عرش تا ثری صد هزار ملک مقرب چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در
نظر اهل معرفة نهند او در صحبت و رجوع معرفت باری تعالی ایشان را موجود نه پندارد و او را
از آمدن و بیرون شدن ایشان خبر نباشد و اگر خلاف آن باشد مدعی و دروغ زن باشند نه اهل معرفت
بعد ازان همدرین محل فرمود که وقتی بخدمت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز
حاضر بودم فرمود که چون حق تعالی خواهد که بندهٔ خود را دوست دارد در ذکر بروی کشاده گرداند
و در سرای حیرت و دهشت فرود آورد که محل عظمت و جلال او باشد پس در حفظ و حمایت خدای تعالی
باشد بعد ازان همدرین اثنا فرمود که روزی بخدمت شیخ الاسلام سنجری قدس الله سره العزیز حاضر
بودم فرمود که اهل معرفت راست توکل در اوقات و آن از علم علوی و شوق پس هرگاه این مقام
میسر آید اگر در آتش بسوزند خبر نباشد بعد ازان فرمود که اهل معرفت را دعوی گفتگوی آنگاه درست
آید که اول خود را از ثمرهٔ معرفت بخلق نماید و کسانیکه بدعوی محبت در بحث آیند ایشان را بقوت کرامت
ملزم کند بعد ازان نقل شیخ جلال الدین تبریزی قدس الله سره العزیز حکایت کرد که وقت رحلت
ایشان مریدی حاضر بود آن مرید میگوید که بخدمت شیخ جلال الدین چون بعدم از جهان نقل میکرد دیدم که تبسم
می نمود چنانچه در حیات متبسم بود پرسیدم که مخدوم شما مرده اید تبسم چیست گفت اهل معرفت خدای تعالی
چنین باشد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در عشق و معرفت درست کسی ست که در هیچ شی جز حق تعالی
یادش نیاید آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز
که درخت عقل را آب فکرت دهند تا خشک نشود و برمزید گردد و درخت غفلت را آب جهل دهند تا
برمزید گردد و درخت توبه را آب ندامت تا ببالاید و درخت محبت را آب موافقت دهند تا برمزید گردد بعد ازان همدرین محل فرمود که از واقعات خواجه
معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز میگویند آن شب که آن بزرگوار نقل خواهد کرد چند صد کرت رسول الله صلی الله علیه وسلم را در خواب دید و گفت
دوست خدای معین الدین سنجری خواهد آمد باستقبال او آمده ام چون خواجه نقل کرد در پیشانی نوشته دید
نوشته دیدند حبیب الله مات فی حب الله شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز بر آمد خواجه در نماز مشغول شد
خلق و دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذلک +

بتاریخ دوازدهم شهر ذیقعده سنه خمس و خمسین و ست مائة دولت پابوس میسر شد مولانا
بدر الدین غزنوی و شیخ بدر الدین هانسوی و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند سخن در بزرگی ترک دنیا افتاد

بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از آن روز باز که این دنیا آفریده ست از دشمنان یکی در وی ننگریسته انگاه همدرین
میان فرمود که امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده ست که از دو چیز می ترسم یکی آرزوی درازی اهل دوم
متابعت دنیا و هوای نفس زیرا که نفس بنده را از یاد حق باز دارد و درازی اهل آخرت را فراموش کند
انگاه فرمود که بزرگی بود در غزنین از وی پرسیدم که دنیا بسوی ما پشت دارد و آخرت سوی ما روی دارد
هر یکی از ایشان بسر آیند فرمود که بر شما باید که شما بر آخرت باشید و آخرت را بسیار کنید که فردا بسیار کار منجا
و آنچه امروز درینجا ساخته می شود آن وقت میسر نخواهد شد بعد ازان همدرین محل فرمود که خواجه عبد الله
سهیل تستری رحمة الله علیه آنچه از مال دنیا داشت همه بخلق داد مردمان و اهل خاندان او زبان بملامت
کشادند که ذرهٔ برای خرج لابدی نگاه داشتی فرمود که چه حاجت ست که نگاه دارم بعد ازان همدرین محل
فرمود که در اسرار العارفین نوشته یافته ام از خواجه یحیی معاذ رازی رحمة الله علیه که چون حکمت از
آسمان فرود آید سوی دلها هیچ آرام نگیرد که اگر این چهار خصلت در وهست اول آنکه حرص دنیا در دل دوم اندیشه
که فردا چه خواهم کرد سوم بغض و حسد با مسلمانان چهارم دوستی شرف و جاه آرام گیرد اگر ازین چهار خصلت
یکی بود آنجا قرار نگیرد انگاه فرمود که برادر بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه یکجا بودیم حکایت زهد میرفت فرمود که
زهد درویشی سه چیز ست در کسی که این سه چیز نیست زهد نیست اول شناختن دنیا و پس دست بر داشتن از و
دوم خدمت مولی کردن و نگاهداشتن ادب سوم آرزومندی آخرت و طلب کردن آن بعد ازان
بر لفظ مبارک راند که از خواجگان ما بخواجه فضیل عیاض رحمة الله علیه چنان رسید که روز قیامت دنیا را
بیارایند و او درمیان عرصات بخرامد و بزینت نیکوی خود نماید و بگوید یا رب مرا سزاوار یکی از بندگان
خود گردان از حضرت خداوند جل شانه ندا آید که ای دنیا نه پسندم مر ترا و ایشان را که در متابعت تو
بوده اند پس دنیا را هبار منثور گردانند انگاه سوی دعاگوی روی کرد و بنواخت که ترک دنیا کن تا
فردا برابر دوزخ نزدی انگاه همدرین محل فرمود که چندین فتوح و نقد که بر دعاگوی میرسد اگر نگاه دارم
خزانه ها پر شود اما آنچه می آمد در راه او صرف میکنم همدرین محل فرمود که خواجه مودود چشتی قدس الله سره العزیز
در شرح اولیا می نویسد که بدی ها در یک خانه جمع کنند و کلید آن خزانه از دنیا گردانند پس هر که دنیا خواست
بر گرد آن خانه و کلید نگردد که همه بلا و بدی از دنیاست بعد ازان تفسیر امام زاهد در پیش بود در روایت برآمد
نجی المخففون وهلک المثقلون یعنی برهند سبک ساران و هلاک شوند گران باران بعد ازان سخن در بزرگی
خدای تعالی افتاده بود بر لفظ مبارک راند که حق تعالی از همه بزرگ ست پس چون چنین باشد چرا بود که
مردم ازینچنین نعمت خود را محروم گردانند و بفکر و ذکر عمر صرف نکنند بعد ازان فرمود که خدای تعالی بندگان

در شنیدن نام دوست جان و مال فدا می کنند چنانچه در اسرار تابعین آورده اند که در وقتی درویشی
در بادیه مسکن داشت شصت سال در عالم تفکر ایستاده بود ناگاه از عالم غیب آواز بر آمد یا اﷲ
درویش چون نام نامی شنیده نعره بزد و بیفتاد نظر کردند جان بحق تسلیم کرده بود بعد ازان همدرین
محل فرمود که اگر اہلِ سلوک زمانے از ذکر خدای تعالیٰ باز می مانند میگویند که ما مرده ایم اگر زنده
می بودیم ذکر مولیٰ از ما فوت نشدے بعد ازان همدرین محل ملائم ہمین معنی فرمود که وقتی بزرگے بود در
بغداد ہزار بار ذکر اﷲ وظیفه داشت تا روزی از وی فوت شد از عالم غیب ندا آمد که فلان
ابن فلان نماند چنانچه جمله خلق بر حکم ندا فلان نماند خروج کردند و بر در آن بزرگ حاضر شدند او را
حی و قایم یافتند عجب ماندند و بمعذرت در آمدند آن بزرگ تبسم کرد که معنی راست آمده بود شما همچنان
بدانید که در ندا بود زیرا که وظیفهٔ من از من فوت شده در عالمِ غیب ندا دادند که فلان نماند بعد ازان
همدرین اثنا فرمود که ذکرِ مولیٰ بر زبان داشتن نشانِ ایمان ست و بیزاری ست از نفاق و حصارست
او را از دیو و حرز ست او را از آتشِ دوزخ بعد ازان همدرین محل فرمود که در شرحِ مشائخ می نویسند چون
مومنان بذکر خدای تعالیٰ دہن باز کنند ندا بر آید از آسمان که برخیزید و شادی ہا کنید که خدای تعالیٰ گناہانِ
شما بیامرزید انگاه بر لفظ مبارک راند که در سیوستان بودم درویشی را دریافتم در عالم سکر ایستاده جز
ذکر سخن نبود آری چون سعادت ابدی در ذکر نهاده اند باید که اینکس شب و روز ایستاده و نشسته و خفته و
بیدار و پاک و جنب از یاد حق تعالیٰ غافل نباشد مگر بوقت قضای حاجت بعد ازان همدرین محل فرمود که
بزرگی بود که اگر کسے را در حدیث مشکل بودی آن حدیث را تصحیح کردی روزی سخن در ریش افتاده
فرمود که شانه کردن در ریش سنت پیغامبر ست صلی اﷲ علیه وسلم و پیغامبران دیگر هر که در شب ریش را
شانه کند حق تعالیٰ هرگز برا و آفتِ درویشی نیارد و بهر موی که در ریش او باشد حق تعالیٰ ثواب ہزار
برده آزاد در نامهٔ اعمال او ثبت فرماید همان قدر بدی دور کند ثوابے که در کردن شانه ہست اگر مردم بدانند
دست از جمله عبادات بدارند و همدرین عبادت مشغول شوند انگاه بر لفظ مبارک راند که یک شانه نشاید که
دو کس کنند زیرا چه جدای افتد انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی در عهد رسول اﷲ صلی اﷲ علیه وسلم عورتے
دو بچه زائید متصل هم در حضرت رسول عرضداشتند که یا رسول اﷲ صلی اﷲ علیه وسلم حکم فرما تا از یک دیگر جدا
شوند رسول صلی اﷲ علیه وسلم در تفکر بود که درین اثنا جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا رسول اﷲ صلی اﷲ
علیه وسلم فرمان می شود که یک شانه راست کنید و آن شانه در سرِ هر دو بگردانید بفرمان خدای عزوجل از هم
جدا خواہند شد رسول فرمود صلی اﷲ علیه وسلم که بروید و چنین بکنید چون یک شانه در سر هر دو کردند چنان چند روز

از یکدیگر جدا شده‌اند بعد ازان سخن در نماز جماعت افتاده درین باب نیکو غلو کردند بر لفظ مبارک راند که اگر دو کس
هم باشند جماعت باید کرد اگرچه باو دو کس جماعت نباشد اما ثواب جماعت باشد اگر همین دو تن باشند
باید که برابر ایستند بعده شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند و این حکایت فرمود که وقتی بجانب لاهور بودم
عزیزی را دریافتم از حد بزرگ صاحب نعمت بودم چون ملاقات حاصل شد روی سوی من کرد و گفت
مردم را از ذکر خدای تعالی شش چیز حاصل می‌شود اول بحالتی رسد که حضرت تقدس را بدل دیدن میکرد
دوم آنکه خدای تعالی او را از معاصی باز دارد که در وقت ذکر از فکر معاصی دور نبود علامت آن باشد که
او را خدای تعالی دور افگند سوم ذکر باری تعالی بسیار گوید که مشرف باشد و دوستی خدا در دل مستحکم گردد
چهارم چون حق تعالی را مردی یاد کند او را دوست تر دارد پنجم هرکه ذکر خدای تعالی بسیار کند از شر دیو
و پری بره شود ششم خدای تعالی در گور او مونس باشد آنگاه ملائم این معنی فرمود که هیچ ذکری برابر کلام الله
نیست میباید که آن را بخوانند که ثمرهٔ آن از همه طاعتها فاضل ترست بعد ازان ملائم این معنی فرمود که
شنیده ام از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز که در خبر آمده ست از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که سورة الملک را در توریت نام مانع ست و در پارسی نام مانوره و بردارنده
است عذاب گور را بعد ازان گفت که در خبر مسطورست هرکه در شب سورهٔ یٰس را بخواند چنان باشد که
شب قدر یافته ست بعد ازان ملائم این معنی فرمود که بزرگی بود در بغداد الله الله بسیار گفتی روزی
در راهی میگذشت از موضعی چوبی بر سر او رسید سر او بشکست و خون روان شد هر قطره که بر زمین
می افتاد نقش الله الله پیدا می آمد پس بحقیقت باید دانست که هرکه در کاری بمرد در همان کار همچنان برخیزد
بعد ازان سخن در دعا افتاد بر لفظ مبارک راند که در فتاوی کبری نوشته دیده ام که ابو هریرهؓ گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیٔ اکبر عند الله من الدعاء یعنی نیست هیچ چیزی نزدیک خدای تعالی
گرامی تر از دعا بعد ازان فرمود که شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز روایت کرد
از خواجه عثمان هارونی قدس الله سره العزیز که در قوت القلوب مینویسد ان الله یحب الملحین فی الدعاء
یعنی دوست دارد خدای تعالی کسانی را که دعا بسیار کنند بر درگاه او بعد ازان فرمود که وقتی در ملتان
من و برادرم بهاؤالدین ذکریا یکجا بودیم بزرگی صاحب نعمت آنجا حاضر بود حکایت در دعا میرفت آن
بزرگ هرکه چهار چیز برگیرد ایزد تعالی از وی چهار چیز برگیرد اول هرکه زکوة برگیرد حق سبحانه و تعالی
مال از وی برگیرد دوم هرکه صدقه و قربانی برگیرد ایزد تعالی عافیت از وی برگیرد و هرکه ترک نماز گیرد ایزد
جل جلاله اندر مرگ عیاذاً بالله منه ایمان از وی برگیرد و هرکه دعا برگیرد ایزد سبحانه و تعالی اجابت دعا از وی برگیرد

و همدرین محل فرمود که وقتی در بغداد مردی را در پیش شیر انداختند بقصد هلاک او هفت روز پیش آن شیر بود هلاک نکرد و فرمان خدای تعالی نبود که او را هلاک کند سلامت بیرون آمد و سلامتی او ازین دعا بود که اسم باری تعالی نزد وی بود اسم اعظم این ست بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم بلا فنا و یا قائم بلا زوال و یا امیر بلا وزیر انگاه شیخ الاسلام چشم پرآب کرد و گفت دشمن تو همین نفس امارهٔ تست و ابلیس لعین نیز همدرین محل بانگ نماز بر آمد شیخ الاسلام بنماز مشغول شد خلق و دعاگوئی باز گشتند الحمد لله علی ذلک ❊

بتاریخ دوم ماه ذی الحجه سنه خمس و خمسین وست مائة دولت پائبوس حاصل شد سخن در فضیلت ماه ذی الحجه افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز بروایت ابو هریره رضی الله عنه آمده ست که دو رکعت نماز در اول شب ماه ذی الحجه بگزارد در رکعت اول فاتحه یکبار و سه آیت از سورهٔ انعام و در رکعت دوم فاتحه یک بار و قل یا ایها الکافرون یکبار بخواند حق سبحانه و تعالی ثواب حج کنندگان در نامهٔ اعمال او بنویسد بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که وقتی جوانی فاسقی بدکرداری گناهگاری نقل کرد خلق از سبب او متاسف بودند که حال آن جوان در گور تنگ و تاریک چگونه خواهد بود همدرین محل شب بزرگی از بزرگان او را بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت آنزمان که مرا در گور فرود آوردند خلق باز گشتند فرشتگان عذاب آمدند با عمودهای که زنند و مرا عذاب کنند فرمان آمد ازان زنده که نمیرد و آن پاینده که فنا نه پذیرد که دست ازین بنده بدارید که من او را بیامرزیدم و جائی او در بهشت دادم و او یکی از حج کنندگان ست فرشتگان عذاب دست از من باز داشتند و در حضرت بے نیاز عرضداشت کردند که الهی این جوان فاسق و مرائی بود چه نیکی در وجود پیدا آمد که او را بیامرزیدی فرمان شد همچنین ست که شما میگوئید اما در شب اول از ماه ذی الحجه سالے دو رکعت نماز گزارده بود پس او را بیامرزیدم بعد ازان همدرین محل فرمود که از وهب بن منبه رضی الله عنه آمده ست که حق سبحانه و تعالی هدیه فرستاد بر مهتر موسی صلوٰة الله علیه مهتر جبرئیل علیه السلام هدیه آورد و گفت ای موسیٰ هر که در ایام عشرهٔ ذی الحجه در ین ده روز این کلمات بگوید چنانست که دوازده هزار بار توریت خوانده باشد و گوینده این کلمات را ده هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند و ده هزار بدی دور کنند و هزار فرشته صلوات گویند و عمل او از اهل زمین فاضل تر باشد بعد ازان شیخ الاسلام قدس سره بر لفظ مبارک راند که در عوارف شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره العزیز بروایت فقیه ابو الیث سمرقندی رحمة الله علیه نوشته دیده ام که این کلمات در انجیل منزل بود از آسمان بانبیا از برکت این بینا می شود و نور می بیند که از آسمان فرود می آید انگاه شیخ الاسلام فرمود

هر که حرمت و تعظیم این کلمات بدارد تا اثر آن به بیند انشاء الله تعالی اول روز صد بار بخواند لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر دوم روز صد بار این
کلمات بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا
سوم روز صد بار این کلمه گوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له احدا صمدا لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
چهارم روز صد بار این کلمه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی
لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر پنجم روز صد بار این کلمه گوید حسبی الله و کفی و سمع الله لمن دعا و لیس
وراء الله المنتهی سبحان من لم یزل کریما و لا یزال رحیما بعد از آن شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند که ششم روز
باز از سر گیرد و همین ترتیب بخواند باز فرمود که در عشره متبرکه ذی الحجه دو رکعت نماز بگزارد بعد از نماز پیش از
خواب در هر رکعتی فاتحه یکبار و انا اعطینا و اخلاص یگان بار حق تعالی او را ثواب چندان دهد که جز خدای تعالی
تعداد آن دیگرے نداند و گزارنده این نماز از این جهان بیرون نشود تا جای خود در بهشت نه بیند بعد از آن
هم طایم این معنی فرمود که شیخ الاسلام شیخ سعد الدین حمویه رحمة الله علیه را در خواب دیدند گفتند کیف حالک
گفت خدای تعالی مرا بیامرزید و بدل هر طاعتی بر اندازهٔ آن ثواب دادند مختلف اما بدل این دو رکعت
نماز که در هر شبی از عشرهٔ ماه ذی الحجه گزاردم چندان ثواب کرم شد که آنرا جز خدای تعالی دیگرے نداند
بعد از آن فرمود که در شب جمعه که داخل این عشره است و در روز جمعه شش رکعت نماز بگزارد بخواند در هر
رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پانزده بار و بعد سلام صلوات فرستد و این کلمات بگوید لا اله الا الله الملک
الحق المبین حق تعالی او را چندان ثواب دهد که آن را نهایت نیست و بیست و چهار هزار پیغمبر را ثواب یابد
و تا سال دیگر هیچ گناه از و ننویسند بعد از آن فرمود که یاری بود از یاران من از حد صالح و صاحب نعمت
او این نماز بگزاردی چنانچه نقل کرد بعد از نقل او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت مرا او را و شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیدم که رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده است هر که سورة الفجر در ایام عشره ذی الحجه بخواند حضرت عزت جل جلاله آن بنده را از آتش
دوزخ خلاصی دهد آنگاه هم درین محل فرمود که بعد از نقل شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز را
بخواب دیدند که حال موت و گور و منکر و نکیر چه شد فرمود همه بفضل خدای تعالی آسان شد اما چون مرا زیر عرش
بردند سر بسجده نهادم ندا بر آمد که اے معین الدین سر بر کن سر بر کردم فرمان شد که چرا چنین ترسیدی گفتم
الهی از ترس جباری و قهاری تو فرمان آمد آنکس که در کار ماست ما در کار اویم و هر که قدر عشره ذی الحجه
سوره والفجر خوانده باشد او را از ترس چه کار بود برو که ترا بیامرزیدم و ترا از واصلان خویش گردانیدم

انگاه بر لفظ مبارک راند که از مصطفی صلوات الله وسلامه علیه آمده است هر که در روز شش رکعت نماز
بگزارد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه والعصر یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه لایلاف یکبار و در
رکعت سوم سورة الکافرون یک بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله یکبار پس سلام دهد
دو رکعت دیگر بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار پس اگر جمله خلائق جمع شوند ثواب این نماز بیان نتوانند کرد
بعد ازان همدرین محل فرمود که هر که در شب عرفه ذی الحجه دو رکعت نماز گزارد و بخواند در هر رکعتی بعد از
فاتحه آیة الکرسی صد بار حق تعالی فرمان دهد تا ثواب هزار حج در نامه اعمال او بنویسند بعد ازان فرمود که
وقتی در اجمیر مسافر بودم چندگاه در روضه حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین سنجری قدس الله سره العزیز
معتکف بودم و آن سعادت را دریافتم چنانچه شبی از شبهای عرفه نماز هم گزاردم نزدیک روضه متبرک
قرار گرفتم و در کلام الله مشغول شدم تختی از شب گزشته بود که پانزده سیپاره بخواندم در سوره کهف یا
در سورة مریم والله اعلم یاد نمانده است حرفی از ما ترک شده بود از روضه مخدوم آواز برآمد که آن حرف که
گزشته باز بخوان آن را اعاده کردم دوم بار آواز برآمد که نیکو میخوانی فرزند خلف همچنین می باشند
بعد ازان چون ختم تمام کردم سر در قدم خواجه پایان روضه نهادم بگریستم مناجات کردم که من نمیدانم
از کدام طائفه ام همینکه این اندیشه در خاطر من بگزشت آواز از روضه برآمد که مولانا کسی که این نماز بگزارد
در حقیقت او از آمرزیدگان است انگاه سر در قدم خواجه آوردم معلوم شد که من کسی ام و خاطر من جمع شد
بعد از مدتی از آنجا بیرون آمدم و بازگشتم اما با نعمت فراوان که از پایان خواجه یافتم بعد ازان بر لفظ مبارک
راند هر که روز عرفه چهار رکعت نماز بگزارد بعد از ظهر و پیش از عصر بعد فاتحه در هر رکعتی اخلاص پنجاه بار و بعد
فراغ هزار بار سورۀ اخلاص دیگر بخواند پس داده شود او را هر چه از خدای عز و جل بخواهد انگاه فرمود که
روز عرفه صد بار بگوید بسم الله ما شاء الله لا یوتی الخیر الا الله بسم الله ما شاء الله الخیر کله بید الله بسم الله
ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله ما بنا من نعمة فمن الله بسم الله ما شاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرماید که در روز عرفه هر که پیش از غروب آفتاب این کلمات را صد بار
بگوید منادی فرماید حضرت عزت که خوشنود گردانیدی مرا ای بنده از من سوال کن انچه خواهی امین آن
بنده که این کلمات را بوقت آنکه از خواب بیدار شود یا در وقت خفتن بگوید حق تعالی آن بنده را نگهدارد
از بلاها و حرزی باشد او را از شر شیطان بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در شب عید اضحی هم دوازده
رکعت نماز آمده است بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنج بار ثواب بسیار و بیحد است بعد ازان
فرمود که روز اضحی چون از نماز فارغ شود و خطبه بشنود و بعد از خطبه چهار رکعت نماز بگ[زارد] و بخواند در رکعت

اول بعد فاتحه الم نشرح یکبار و در رکعت دوم بعد فاتحه والمرسلات یکبار و در رکعت سوم بعد فاتحه والضحی یکبار
و در رکعت چهارم بعد فاتحه اخلاص یکبار بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین
سهروردی قدس الله سره العزیز آمده ست از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هر که دو رکعت نماز بعد عید اضحی
در خانه بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و سورهٔ والمرسلات پنج بار آن بنده شریک گردد در حج و عمره
و در دعای حاجیان در طواف سعی کرده باشد و حق سبحانه در مال او برکت دهد بعد ازان فرمود که در اوراد
شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که در آخر سال و آخر روز ذی الحجه
هر که این دعا بخواند حق تعالی او را تمام سال در امان خود نگاه دارد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ما عملت
من عمل فی هذه السنة مما نهیتنی عنه ولم ترضه ونسیته ولم تنسه وحلمت عنی بعد قدرتک علی عقوبتی ودعوتنی
الی التوبة بعد جرأتی علیک اللهم انی فاستغفرک فیها یا غفور فاغفر لی وما عملت من عمل ترضاه عنی ووعدتنی
الثواب فتقبله منی ولا تقطع رجائی یا عظیم الرجاء اللهم ارزقنی خیر هذه السنة وما فیها برحمتک یا ارحم الراحمین
آنگاه فرمود که برادرم شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس الله سره العزیز آورده ست که مصطفی صلی الله علیه وسلم
میفرماید هر که دو رکعت نماز آخر ماه ذی الحجه بگزارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و چندی از قرآن و بعد از سلام
هفت بار این دعا بخواند حق تعالی او را بیامرزد هر چه در آن سال گناه کرده باشد آن نیز بخشد شیخ الاسلام
درین فوائد بود که بانگ نماز بر آمد چنانچه بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشتند الحمد لله علی ذالک ❊

بتاریخ هفتم ماه ذی الحجه سنه خمس وخمسین وستمائة دولت پایبوس میسر شد سخن در مذهب افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که اول مذهب امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه دوم مذهب امام شافعی رضی الله عنه سوم
مذهب امام مالک رضی الله عنه چهارم مذهب امام احمد حنبل رضی الله عنه پس میباید که مردم در چهار مذهب
شکی نیارند تا مسلمان سنی باشند و بیقین بدانند و اعتقاد کنند که مذهب امام اعظم رضی الله عنه از همه مذهب
فاضل ترست و شریف تر و مذهب دیگران پس اند زیرا که مذهب اول که در عالم بنا شد مذهب امام اعظم است
رضی الله عنه والفضل للمتقدمین و حق عند الله تعالی یکی بیش نیست و مذهبی که ما در آنیم مذهب ابو حنیفه ست
رضی الله عنه و مذهب صواب ست و احتمال خطا ندارد اما آنکه بعضے گفته اند چهار مذهب که بر سنت و جماعت
بود هیچکس از مجتهدان میل بهوای نفس و بدعت نکرده اند چگونه بندهای خدا بوده اند که جز متابعت کتاب
خدای تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم کرده اند بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در فتاوی ظهیری
صاحب فتاوی نوشته ست در آخر باب این حکایت که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج آخرین
بگزارد و درخواست کرد و با نفس اندیشید که شاید بار دیگر قادر نشوم بحج گزاردن پس دربان خانه کعبه شریفه را گفت

در باز کنید و اجازت دهید تا من یک شب خدای عزوجل را عبادت کنم گفتند این کاری پیش از تو کسی را
میسر نشده است اما چون سابقی در علم و مردمان بتو اقتدا میکنند در باز خواهیم کرد آخر در باز کردند امام مسلمانان
در رفت و میان دو ستون بایستاد پای چپ را بر پای راست نهاد و نیمی قرآن بخواند و باز پای راست
بر پشت پای چپ نهاد و نیمی قرآن دیگر بهیک پای ایستاده بخواند و تمام کرد چون سلام گفت مناجات کرد که
الهی نکردم هیچ عبادتی که چنانچه حق باشد و نه شناختیم ترا چنانکه حق شناختن ست نقصان خدمت مرا
بکمال معرفت درگزار هاتف آواز داد که ای ابو حنیفه بدرستی و راستی که بشناختی و خدمت کردی ترا بیامرزیدیم
و هر کسی را که پیروی تو کنند و در مذهب تو باشند تا قیامت و بعد ازان چون شیخ الاسلام این حکایت تمام
کرد فرمود که الحمد لله ما در مذهب اوئیم بعد ازان هم درین محل فرمود بروایت صحیح اسمٰعیل بخاری رضی الله عنه
که او فرمود که محمد حسین شیبانی رحمة الله علیه را در خواب دیدم پرسیدم که حضرت عزت با تو چه کرد امام
محمد گفت که مرا بیامرزیدند و حضرت عزت فرمود که اگر میخواستم ترا عذاب میکردم اما اگر علم بیان میکردی
اسماعیل گفت پرسیدم که ابو یوسف قاضی کجاست امام محمدؒ گفت میان آسمان و زمین پرسیدم
امام اعظمؒ کجاست گفت هیهات او در علیین ست بعد ازان حکایت در فرق مذهب افتاد که بهتر کدام ست
شیخ الاسلام چشم پر آب کرد هیهات من نام امام اعظمؒ نمی توانم گرفت اما ایشان را شاگردی بود محمدؒ
شیبانی آن زمان که امام محمدؒ سوار شدی امام شافعیؒ رکاب گرفتی و امام محمد شاگرد را شاگرد بود پس ازینجا
معلوم شد که چند در چند فرق ست میان مذهب بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی قاضی حمید الدین
ناگوری و شیخ قطب الدین بختیار اوشی و شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بدر الدین غزنوی قدس الله سرهم العزیز در مسجد جامع
دهلی چند روز معتکف شدند هر کسی دوگان ختم در روزی برخود وظیفه کردند چنانکه شبی از شبها بر یکدیگر
گفتند اگر بتوانیم در یک پای ایستاده شویم خدای تعالی را همین سبب طاعت کنیم یعنی در طاعت بدو
رکعت نماز بروز آریم همه گفتند نیکو باشد چون شب قاضی حمید الدین ناگوری در پیش رفت و ایشان بدو
رکعت نماز بدو اقتدا کردند همه در یک پای ایستاده شدند قاضی حمید الدین در یک پائی ختم قرآن کردی
و چهار سیپاره دیگر زیاده خوانده و در رکعت دوم ختم دیگر تمام کرد و سلام نماز داد و مناجات کرد که الهی
عبادتی چنانچه حق عبادت ست نکردیم پس بخشش ما را و نقصان خدمت ما را بکمال معرفت درگزار از گوشه
آواز برآمد که ای دوستان ما نیکو شناختید ما را و خدمت و طاعت نیکو کردید پس شما را بیامرزیدیم و آنچه
مطلوب شماست بشما دادیم انگاه آن بزرگان از آنجا متفرق شدند و مسافر گشتند بعد ازان ذکر در آن افتاد که
شجرۂ مذهب نمی باید دانست که بحضرت الٰهیه ست چگونه می پیوندد فرمود که چنانچه مرید را شجرۂ پیر خود دانستن

فرض ست شجرهٔ مذهب نیز باید دانست که بحضرت الوهیت چگونه پیوندد انگاه شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که اگر پرسند که در مذهب کیستی بگو در مذهب امام اعظم کوفی رحمة الله علیه و ابو حنیفه در مذهب امام ابراهیم علقمه و علقمه در مذهب امام ابراهیم نخعی و امام نخعی در مذهب امام عبدالله مسعود و امام مسعود در مذهب ابوهریرهؓ و ابوهریره در مذهب رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در مذهب ابراهیم خلیل اللهؑ و ابراهیم خلیل اللهؑ در مذهب نوح علیه السلام و مهتر نوحؑ در مذهب شیث علیه السلام و شیثؑ در مذهب مهتر آدم علیه السلام و مهتر آدمؑ در مذهب جبرئیل علیه السلام و مهتر جبرئیلؑ در مذهب مهتر میکائیل علیه السلام و مهتر میکائیلؑ در مذهب اسرافیل علیه السلام و اسرافیلؑ در مذهب مهتر عزرائیل علیه السلام و مهتر عزرائیلؑ در مذهب حضرت احدیت صمدیت اما اینجا هیچکس نداند مگر خدای تعالی جل جلاله بعد ازان حکایت در ادعیه ماثوره و آیات قرآن افتاد بر لفظ مبارک راند که آنکس میباید از دعا و آیات کلام الله خالی نباشد و پیوسته درین کار باشد ناد . امان باری تعالی باشد انگاه فرمود که نماز تهجد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فریضه بوده و در حق ما سنت و آن هشت رکعت ست نزدیک سحر و هرچه داند از قرآن بخواند اما این معین نیست و ران کوشد که قرأة دراز بخواند که مصطفی صلی الله علیه وسلم قرأة خوانده ست انگاه ملائم این معنی فرمود که وقتی بزرگے بود از بزرگان دین او شیخ قطب الدین کفتندی از حد بزرگ بود وقتی نماز تهجد او فوت شد خدمت ایشان را درد زانو شده چندروز دران درد مبتلا ماند در کر و خود برآمد که این درد از کجاست در سرا و فرو خوانند که اے بزرگ نماز تهجد فوت کردی همین بار آورد که بدین بلا مبتلا شوی آخر معلوم شد که پیش ازین یک شب نماز تهجد فوت شده بود بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در اوراد شیخ الاسلام معین الدین سنجری قدس سره نوشته دیده ام بروایت عبدالله ابن مسعود رضی الله عنهما هرکه از سورة البقره ده آیت بخواند بدین ترتیب که چهار آیت از اول آیة الکرسی و چهار آیه بعد آیة الکرسی و دو آیت آخر سوره بقره بخواند در آن خانه شیطان نرود تا شب و اگر بشب خواند تا روز انگاه فرمود هرکه را درویشی رسد این کلمه بسیار بگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد ازان فرمود که وقتی بخدمت شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم آینده بیامد و روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین بنشست و عرضه کرد که در معاش تنگی دارم شیخ الاسلام بر فور فرمود باشد که این نمیگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت راست نمیگویم انگاه فرمود که از رسول صلی الله علیه وسلم روایت ست هرکه این کلمه بسیار گوید حق تعالی او را از آفت درویشی نگهدارد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که در کتاب بقیة ختم المجتهدین ابو اللیث سمرقندی قدس سره نوشته ست که عجب دارم از چهار گروه که از

یا رب غافل باشند اولی از آن گروه که نعم گرفتار باشند چگونه نونیه لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده است فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المومنین بعد
از ان بعد ازین محل فرموده که حضرت ایوب صلوات الله علیه چون ببیاری که ان مبتلا شد چهل سال در زحمت بود
آنروز که وعده نجات خواهد شد بحضرت عزت مناجات کرد فرمان آمد که این کلمه را بسیار بگوی لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین این کلمه را چند روز مداومت نمود حق تعالی او را از ان بلا نجات داد
نقلست ان عزیزی که وقتی جوانی [illegible] روان گشت بخطای [illegible] افتاده و درین [illegible] کنند بزرگی مرتبت
او رسید او را از جمله غمگین [illegible] آن بزرگ [illegible] کرد آخر چون او [illegible] دست
چند روز آن حال [illegible] شد و نجات [illegible] تعالی [illegible] و نصیب
دارم از آن گروه که انگشت تر سمند [illegible] در کلام مجید میفرماید
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء [illegible] بعد ازان [illegible] که وقتی بادشاهی ظالم که اورا
باوی در سر گرفته بود و دعوی خدای میکرد خاک در دهن آن ناپاک گفت چه حیله سازم که این فرمان مستقیم گردد
وزیری [illegible] بود [illegible] سر بر زمین آورد و گفت دو چیز عرض دارم اگر بکنی باری اندیشه
کن که توانی کرد بان فرمود که بگو گفت در شهر ما گروهی دانشمندان بسیار اند ایشان از میان بر [illegible]
ایشان [illegible] اسلام را کس [illegible] دعوی [illegible] دارند آن بادشاه همچنان [illegible] هر جا که
مذکوری و دانشمندی بود از میان برگرفت و همه را بقطع تیغ بحد رسانید چون از ایشان هیچکس نماند گفت
اکنون چه کنم گفت یک چیز دیگر کن هر جا که اهل کتبه اند ایشان را نیز از میان برگیر تا علم نخوانند تبعا از آن
هرچه کنی رواست آنگاه بادشاه این طائفه را نیز از میان برگرفت و مسلمانان آن شهر بضلالت مبتلا
شدند و آن بادشاه از دین برگشت و بدعوی کردن مشغول شد خاک در دهن ان ناپاک الغرض بزرگی
بود از نبیرگان خواجه حسن بصری رحمة الله علیها بهترین نزدیکی میان اهل کتب گرفتار شده بود این
کلمه بسیار گفتی قضا را بر فور آن بادشاه از تخت فرود آمد معذرت بسیار کرد و فرمود او را [illegible]
بخلعت خاص مشرف گردانید بعد ازان آن بادشاه گفت آن زمان که آن بزرگ را بیاوردند [illegible]
اژدها برابر او یکی از پهلوی راست و دومی از پهلوی چپ که یک لب آنها در زمین و یک بر آسمان
آتش از دهان آنها می برآمد خواستند که مرا فرو برند من عاجز گشتم گفتند دست ازین بزرگ بردار و الا
ترا هلاک خواهیم کرد پس آن بزرگ را پرسیدند که ترا از چه خلاص شد گفت من این کلمات را بسیار گفتمی
حسبی الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر پس هر که این کلمه گوید او را هیچ کس چیزی نتواند گفت

بعد ازان شیخ الاسلام فرمود سوم عجب دارم از کسی که بترسد از مکر مردمان و نگوید افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
زیرا چه حق تعالی فرموده ست فوقه الله سیئات ما مکروا انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک
راند که خواجه حسن بصری رحمة الله علیه هر وقتی که پیش حجاج یوسف بر فتی این آیت بخواندی یوسع گند
خوردی و گفتی که از هیچ کس چندان هراس ندارم که از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه آن زمان که او
پیدا می شود لرزه در من می افتد دو شیر برابر او می آیند گوئی آن زمان مرا ذره ذره خواهند کرد بعد ازان
فرمود چهارم عجب دارم از آن گروه که رغبت بهشت کنند و نگویند ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله حق تعالی
فرموده ست فعسی ربی ان یؤتینی خیرا من جنتک بعد ازان فرمود که در آثار تابعین نوشته دیده ام که
وقتی جوانی از حد فاسق پیوسته در معصیت بودی اما وقت خفتن این کلمه بسیار گفتی بعد ازان هر کار
دیگر مشغول شدے الغرض از جهان نقل کرد در خواب دیدند که در بهشت میخرامد عجب نمودند سوال کردند که
این دولت از کجا یافتی جواب داد اگر چه بد مرد بودم اما این کار میکردم و هر صبح و شام این کلمه میگفتم
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله هر سعادتی که یافتم از دولت این کلمه یافتم بعد ازان سخن در ترس گور
افتاده بود از منکر و نکیر و هیبت آن بر لفظ مبارک راند که مردی از عبد الله بن عباس رضی الله عنه پرسید که
من ترا چیزی می آموزم اگر بکنی هیچ از ایشان نترسی پس گفت هر که شب جمعه دو رکعت نماز بگزارد و بخواند
در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص پنجاه بار ازان سبب از منکر و نکیر در امان باشد بعد ازان بر لفظ مبارک
راند که وی دو رکعت ملازمت کرد در شرح اولیا می نویسند که چون آن مرد نقل کرد در خواب دیدند
پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرده از منکر و نکیر چگونه رستی گفت آن زمان که منکر و نکیر با هیبت
آمدند از من پرسیدند چون از سوال ایشان عاجز شدم خواستند که عمودی زنند فرمان آمد دست
ازین بنده بدارید که ما او را بیامرزیدیم دست از من برداشتند بعد ازان هم درین محل فرمود که مردی وقتی
عبد الله عباس رضی الله عنه را پرسید هل عندک فی ضغط القبر قال نعم یعنی هست چیزی نزدیک تو
که از ضغطه گور نگاهدارد گفت آری پس فرمود هر که بگزارد دو رکعت نماز در شب جمعه و بخواند در هر
رکعتی الحمد یکبار و اذا زلزلت الارض پانزده بار بعنایت الهی از ضغطه گور در نجات باشد بعد ازان بر
لفظ مبارک راند که وقتی پیش شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نشسته بودم
بزرگان از صدور و مشائخ حاضر بودند حکایت در ترس گور میرفت و مولانا شهاب الدین قریشی مفتی
شهر دهلی حاضر بود فرمود هر که این اوراد در کتاب مینویسید یعنی سوره واقعه و سوره مزمل و سوره
والشمس و واللیل و الم نشرح و مداومت نماید پس امان او باشد از ترس گور و درویشی بعد ازان بر لفظ

مبارک راند که وقتی درویشی نقل کرو از خاندان چشت بود چون آن درویش را در زمین سپردند همان زمان
فرشتگان آمدند و سوال کردند این درویش جواب داد آنگاه از گور او روشنائی پیدا شد او را
در خواب دیدند و ازان حال پرسیدند که خدای عزوجل با تو چه کرد گفت بیامرزید و بخششها شد که آن را
حد و نهایت نیست فرمان آمد که ترا در کار این عاشوره کردیم و بخشیدیم بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ
مبارک راند که در احادیث مسطور است از مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم ہر که بعد از فریضه سه بار اخلاص
بخواند و سه بار درود فرستد و بعد ازان یکبار این آیت بخواند و من یتق اللہ یجعل له مخرجا و یرزقه
من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی اللہ فهو حسبه ان اللہ بالغ امره قد جعل اللہ لکل شیئی قدرا بعده
سوی آسمان بد حضرت عزت آن بنده را سه نعمت بدهد یکی درازی عمر دوم مال بسیار سوم برخوردار
که بیحساب در بهشت رود انشاء اللہ تعالی شیخ الاسلام درین حکایت بود که بانگ نماز گفتند شیخ الاسلام
بنماز مشغول شد خلق و دعاگوئی بازگشت الحمد للہ علی ذلک +

بتاریخ بستم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائة سعادت قدمبوس حاصل شد وقت چاشتگاه
در جماعتخانه نشسته بودند و طائفه مسافران حاضر بودند دعاگوئی روی بر زمین آورد و از زبان مبارک
فرمودند که ای دوست خدا بنشین نشستم روی سوی حاضران کرد و گفت که من از خدا خواسته هرچه مولانا
نظام الدین بخواهد بیابد بعد ازان سخن در درود افتاد بر لفظ مبارک راند که در آثار مشائخ آمده است و
نوشته دیده ام هر که یکبار درود بر رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فرستد از گناهان چنان پاک گردد گوئی
این زمان از مادر زاده است و صد هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند و او را از اولیای خدا خوانند
بعد ازان بر لفظ مبارک راند که صحابه و تابعین و مشائخ طبقات هر کسی ازان وظیفه و خویشتن کرده اند
اگر شبی از شب ها ایشان را وظیفهٔ صلوات فوت شدی خود را میان مردگان تصور کردندی و ماتم
خود داشتندی که امشب ما مرده ایم اگر زنده می بودیم صلوات خواجهٔ کائنات از ما فوت نشدی بعد ازان
هم درین محل فرمود که وقتی خواجه یحیی معاذ رازی رحمة اللہ علیه را در شبی وظیفهٔ درود فوت شد و وظیفهٔ
او سه هزار بار درود بود الغرض چون روز شد ماتم خود بداشت چنانچه برای تعزیت مرده می نشینند
خلق بیامدند و ازان حال سوال کردند که این نوع از کجاست فرمود که امشب وظیفهٔ درود از من
فوت شده بود این ماتم ازان است که ازان جهان سعادت محروم مانده ام خواجه یحیی معاذ رازی درین
حکایت بود که هاتف آواز داد که ای یحیی هر روز و هر شب که ترا از گفتن درود ثواب میدادیم امروز ترا
صد چندان ثواب دادیم و نام ترا در گویندگان درود گو بنوشتیم آنگاه شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بگریست

و این حکایت هم درین محل فرمود که خواجه سنایی رحمة الله علیه پیغمبر علیه السلام را در خواب دید که روی مبارک از خواجه پنهان میکرد خواجه سنایی بدوید و پای مبارک را بوسه داد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم جانم فدای تو باد از چه روست که روی مبارک خود از من پنهان میکنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواجه سنایی را در کنار گرفت و گفت که ای خواجه تو چندان مدح در رود مرا کردهٔ که من از روی تو شرمنده ام که بکدام چیز عذر بخواهم بعد ازان شیخ الاسلام های های بگریست و گفت سبحان الله یک بندگان خدای تعالی ایشانند که از بسیاری درود خواجه کائنات صلی الله علیه وسلم از ایشان شرم میدارد هزار رحمت بر جان ایشان باد که بدین ثواب میرسند و میباشند و بدین بمیرند و بدین درود برخیزند انگاه هم درین محل فرمود که وقتی طائفه جهودان نشسته بودند درویش مسلمان بیامد از ایشان چیزی درخواست کرد هم درین محل امیر المومنین علی کرم الله وجهه پیدا شد جهودان به تمسخر درویش را گفتند که شاه جوانمردان می آید الغرض آن درویش رفت و دست امیر المومنین علی رضی الله عنه بگرفت و سلام کرد و حال فقر و فاقه خود بگفت امیر المومنین گرد خود بر آمد دید که چیزے نیست چه خواهم داد فاما از کیاست خود معلوم کرد که جهودان او را از برای آزمائش فرستاده اند که چه چیز خواهد داد الغرض چون امیر المومنین دست او بگرفت و بر کف دست او ده بار درود پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخواند و گفت مشت ببند او مشت ببست و نزدیک ایشان بیامد ایشان گفت که چیزے یافتی گفت چیزے یافتم اما ده بار درود بر مصطفی صلی الله علیه وسلم بگفت و بدین دست من بدمید ایشان را بیشتر تمسخر رو نمود الغرض گفتند که دست باز کن چون دست باز کرد دینار گشته بود آن روز چند هزار جهود مسلمان شدند بعد ازان هم درین محل فرمود که وقتی هارون رشید را زحمت شده بود چنانچه نیم سال در زحمت ماند نزدیک شد که جان از تن او برود قضا را شیخ ابو بکر شبلی رحمة الله علیه پیش در او بگذشت این خبر بسمع هارون رشید رسید که امام ابو بکر شبلی میگذرد کسان فرستاد و بمعذرت تمام خواجه را بالین وی بردند همین که هارون رشید را بدید گفت خاطر جمع دار که اکنون نیکو شدی یکبار این درود بخواند و بر هارون رشید دست فرود آورد در حال نیکو شد آخر معلوم شد که این درود خوانده بود از برکت این درود صحت یافت بعد ازان بر لفظ مبارک راند که اینکس درود بسیار فرستد اگر بنماز این پنج درود فرستد بهتر بود که این ده درود بهترین درودست و فاضل ترین از همه اگر چه ثواب همه درود یکی ست اما هر درودی را فضیلتی دیگرست و آن پنج درود

این ست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد بعدد من صل علیه وصل علی محمد بعدد من لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب و ترضی ان تصلی علیه وصل علی محمد کما تنبغی الصلوة علیه وصل علی محمد کما امرتنا بالصلوة علیه انگاه شیخ الاسلام

ادام الله حرمته بر لفظ مبارک راند که این سبب آن بود مولانا فقیه ابو الحسن زندوسی رحمة الله علیه درروضهٔ منوره
درود نوشته ست اول امام مسلمانان امام شافعی رحمة الله علیه را بعد نقل درخواب دیدند پرسیدند که خدای
تعالی با شما چه کرد امام شافعی رحمة الله علیه گفت حضرت جل وعلا مرا بیامرزید از برکت این پنج درود که بر خواجهٔ
عالم میفرستادم اما فضیلت دوم آنست که روزے مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته بودند و صحابه
رضی الله عنهم گرد برگرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه طرف راست بود جوانی بیامد و سلام کرد خواجهٔ عالم
صلی الله علیه وسلم فرمان داد که بالاتر ابو بکر صدیق بنشین ابو بکر صدیق رضی الله عنه متامل شد یاران
دانستند مگر مهتر جبرئیل علیه السلام ست و اگرنه هیچ یاری را محل آن نباشد که بالاتر از ابو بکر رضی الله عنه
نشیند مصطفی صلی الله علیه وسلم روی مبارک سوی ابو بکر صدیق کرد و گفت این مردی ست انقدر
درود برمن میفرستند که هیچکس نمی تواند فرستاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مگر
این جوان آب و طعام نمی خورد و بهیچ مصلحت دیگر مشغول نمی شود بجز درود مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرمود که طعام و شراب نیز می خورد و بمصالح خود مشغول می شود اما یکبار در وود در روز و یک بار
در شب برمن این درود میفرستد هم برین طریق که بالا گفته شد همدرین محل شیخ الاسلام فائده
این فوائد میفرمودند که پنج نفر درویش بیامدند و روی بر زمین آوردند فرمان شد بنشینید نشستند و
عرضداشت کردند که ما مسافرانیم نیت خانهٔ کعبه داریم اما خرچ راه نداریم چیزے عنایت شود تا بدل
فارغ روان شویم شیخ الاسلام این سخن تمام بشنید در تفکر شد آنگاه نیز در مراقبه شده چند خسته خرما
پیش بود بستد و چیزے خواند بر دست ایشان داد درویشان را تحیر پیدا شد ضمیر روشن که شیخ الاسلام
را بود فرمود که به بینید چون نظر کردند بمثال سفال دینارهای زرگشته بود آخر معلوم شد از شیخ بدر الدین
اسحاق که شیخ الاسلام این درود گفت و بر آن سفال دمید از برکت این درود سفال دینارهای
زرگشته بود آنگاه سخن در آیة الکرسی افتاده بود بر لفظ مبارک راند آن روز که آیة الکرسی نازل شد
هفتاد هزار فرشته مقرب گرد برگرد کرسی میباشند برابر مهتر جبرئیل علیه السلام در خدمت حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرود آمدند و گفتند بستان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم با هزار اعزاز و اکرام
بستد و بر سر و دیده نهاد مهتر جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم فرمان می شود که هر آن بنده از
بندگان من آیة الکرسی که مقرر ست بخواند هر حرفی که درین آیه ست پس بهر حرف هزار ساله ثواب بنام او
ثبت فرماید و هزار فرشته گرد برکرسی اند خوانندهٔ این را هزار ثواب ایشان بدهند و او را از مقربان خود گردانند
بعد ازان شیخ الاسلام همدرین محل فرمود که در مفتاح ظهیری نوشته ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

فرموده است هر که آیة الکرسی بخواند و از خانه برآید حضرت عزت فرمان دهد هفتاد هزار فرشته را تا آن زمان که
آن بنده باز آید برای او آمرزش خواهند بعد ازان فرمود که شنیده ام از شیخ الاسلام قطب الدین بختیار
اوشی قدس الله سره العزیز هر که آیة الکرسی بخواند و درون خانه رود حضرت عزت ازان خانه درویشی
دفع کند بعد ازان فرمود که در جامع الحکایات نوشته دیده ام که وقتی در بغداد درویشی بود شبی از شبها
در کلبهٔ آن درویش ده نفر دزد بیامدند سر درون خانهٔ آن درویش کردند آن درویش آیة الکرسی
خوانده بود و بیرون دمیده همچنین دزدان بیامدند بفرمان خدایتعالی کور شدند درویش بیدار شد این
حال معاینه کرد بیرون آمد و پرسید که شما کیانید ایشان گفتند که ما دزدانیم بدزدی درخانهٔ شما در آمده
بودیم کور شدیم لے بزرگوار تو دعا کن تا چشمها بما دهند ما ازین کار توبه کنیم و در پیش شما مسلمان شویم
آن بزرگ تبسم کرد و گفت چشم باز کنید بفرمان خدای تعالی چشمها باز کردند و بینا شدند
و همه توبه کردند و مسلمان شدند الحمد لله علی ذالک +

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور سنه خمس و خمسین و ست مائه دولت قدمبوس میسر شد سخن در دعا افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که در کتاب امام محمد شیبانی رحمة الله علیه نوشته دیده ام بروایت امام
جعفر صادق علیه السلام که از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است هر که را غمی و همی پیش آید یا کاری
که قابل صلاح نباشد چون نماز بامداد بگزارد صد بار گوید لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم یا حی
یا قیوم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد فان لم یصلح فدلنا علی الدرای بعد ازان شیخ الاسلام فرمود وقتی بخدمت
شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز حاضر بودم ایشان شستند حکایت در دعا میفرمودند
هر کرا تنگی معاش باشد برای کشایش آن این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم العز والملک والبقاء
یا ذی الجید والعطایا و دود ذو العرش المجید الفعال لما یرید بعد ازان همدرین محل فرمود که در وقت
درماندگی هر که این نام را هزار بار بگوید آن مهم بالقطع بکفایت رسد و آن کلمات این است اقوی معین
واهدی دلیل بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین بعد ازان فرمود که در تفسیر زاهد رحمة الله علیه دیده ام هر که
خواهد اعمال بشرف حق باشد این آیه بخواند ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم چون خواهد که از تنگی دنیا و
آخرت برهد و از دوزخ خلاصی یابد این آیت بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار و چون خواهد که همه حال صابر باشد و قدمش در کار ثابت بود و بر دشمنان ظفر یابد
این آیه بخواند ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین چون خواهد که دلش
با ایمان و امان باشد و رحمت تبارک و تعالی نثار او گردد این آیه بخواند ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا

وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از ان همدرین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
نشسته بود صحابه رضی الله عنهم گرد بر گرد او از پیغمبران گذشته حکایت میکردند درین میان صحابی از یاران
رسول خدا صلی الله علیه وسلم برخاست وی بر زمین آورد و عرضداشت کرد که یا رسول الله دلم از
ایمان چگونه امین گردد که من با ایمان خواهم رفت رسول الله صلی الله علیه وسلم در اندیشه شد همچنان مهتر
جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت یا رسول الله این آیه آورده ام بستان هر که این آیت را ملازمت نماید
دل او از ایمان امین باشد و امید بود که با ایمان رود آنگاه شیخ الاسلام فرمود که نزول این آیه
دران بود که صحابه رضی الله عنهم التماس کرده بودند و همدرین محل فرمود هر که خواهد که با دوستان
خدای تعالی جمع شود این آیت بسیار خواند ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد
و بعد از ان فرمود چون این کس ملازمت کردن این آیه باشد با دوستان خدای تعالی جمع شود و
چرا باشد که خود را ازین سعادت محروم دارد و نخواند آنگاه فرمود که چون کسے را مهمے پیش آید یا برده بگریزد
یا خواهد که فرزندی شایسته و پارسا باو دهند پس این آیه بخواند رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء بعد از ان فرمود که مهتر زکریا صلوة الله وسلامه علی نبینا وعلیه السلام در مناجات همین آیت
خوانده بود که خدای تعالی اجابت کرد و پسرے داد چون مهتر یحیی علی نبینا وعلیه السلام در آغاز جوانی و کودکی
چندان بگریست از ترس خدائے تعالی که جمله گوشت و پوست رخساره او بریخت مهتر زکریا و قوم بزرگوار ایشان
یعنی مادر و پدر مهتر یحیی بگریستند که اے فرزند تو هنوز صغیرے ترس چیست گفت ای مادر تو آن زمان که
زیر دیگ آتش میکنی تا آن زمان که چوب خرد بالای آتش نمی نهی آتش بنیاد نمی گیرد پس می ترسم که فردای قیامت
خردگان را پیش اندازند و بزرگان را پس در دوزخ فرستند بعد از ان فرمود که وقتی جانب سیوستان
مسافر بودم و اولیاء و بزرگان آن شهر را دریافتم چنانچه روزے بخدمت شیخ محمد سیوستانی حاضر بودم
پیرے بس بزرگ بود و صاحب ولایت حکایت در سلوک معرفت درویشان در بحث بودند
آینده آمد روے بر زمین آورد و بنشست خواجه محمد سیوستانی همین که جانب او بضمیر روشن که درایشان بود
روی سوی او کرد که حاجتمندی آمد بر فور روی بر زمین آورد که آرے فرمود برو این آیت را ملازمت
نمای حق تعالی ترا فرزندے شایسته روزی کند آیت اینست رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء چون آن عزیز بشنفت و برفت بعد از مدتے که حق تعالی او را پسرے داد صاحب سجاده
و پای برهنه هفتاد حج کرده به نیت همین مرده بود که شیخ الاسلام مکاشفه کرد بعد از ان بر زبان مبارک
راند که در کشاف نوشته دیده ام چون مردے خواهد که در عهدهای نیک مردان سد و انچه عرصات

قیامت ست وترا به بیند این آیه بسیار خواند ربنا آتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد انگاه حکایت کرد که مردے در بخارا الفسق از حد مشهور بود چنانچه نقل کرد او را در خواب دیدند میان اولیا و دوستان خدا استاده بود از وعجب آمد وحیرتے پیدا شد پرسیدند ای ولت از کجا یافتی گفت در تفسیر کشاف دیده بودم هر که این آیه بخواند ربنا ما وعدتنا علی رسلک تا آخر خدای تعالی او را با نیکمردان در آرد اکنون بصدق خوانده بودم حق تعالی چون اندک پزیر و بسیار بخش ست از من آن طاعت قبول کرد کردار های مرا بیامرزید در کار این آیه و مرا فرمان ست که میان ایشان باشم انگاه شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مردی خواهد که از صحبت طالبان نجات یابد باید که این آیه را ملازمت نماید ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا پس خوانده این آیه را بنعمت دوستان خود برساند و پیوسته در فتح و نصرت مظفر و منصور بود بعد ازان فرمود که وقتی امیر المومنین علی کرم الله وجهه در جنگ غول بیابانی مانده بودند و بجان رسیده بر رسول صلی الله علیه وسلم مکتوب نوشت که جمله حیلها کردم وانچه شرط جنگ ست بجا آوردم چون این مکتوب بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد از حد دل تنگ شد در حال جبرئیل علیه السلام این آیه آورد ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها تا آخر این آیة بر علیؓ بفرست تا آن را ملازمت نماید حق تعالی از برکت این آیه مظفر و منصور گرداند رسول خدا صلی الله علیه وسلم همین آیه و تفسیر آن بر شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه فرستاده شاد شد و این آیه را ملازمت نمود و دوم روز جنگ کرد آن غول را زنده گرفت و در مدینه آورد اما این فتح از برکت این آیه بود انگاه فرمود که در تفسیر مولانا برهان الدین زاهد صاحب هدایه نوشته ست چون مردی خواهد که برکت و رحمت بروی نازل شود و روزی فراخ کند و هیچ کس محتاج نگردد این آیه را بخواند ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا الاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین بعد ازان فرمود که این آیه در باب قوم مهتر موسی علیه السلام بود هر چه از روی ضلالت کفران نعمت ورزیدند حق سبحانه آن قوم را که ازین مائده خورده بودند خوک وسگے گردانید بعد ازان بر لفظ مبارک راند چون خواهد که با اهل ظلم جمع نشود در دنیا و آخرت این آیه را بسیار بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین انگاه فرمود هر که خواهد زندگانیش باخیر و مونس باسلام باشد این آیه بسیار خواند ربنا فرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین بعد ازان فرمود که مردی بدست ظالم گرفتار شود این آیه بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ونجنا برحمتک من القوم الکافرین و چون خواهد که مسلمان بمیرد و بصالحان

خود را رسانداین آیه را بخواند فاطر السموت والارض انت ولی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی
بالصالحین بعدازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته بر لفظ مبارک راند که چون مهتر یعقوبؑ مهتر یوسف
علی نبینا وعلیهما السلام یکجا شدند بعد از مدتے مهتر یوسفؑ در سجده میخواند فاطر السموت والارض
انت ولیي فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین وزار زار میگریست ومیگفت الٰهی
مرا بادشاهی دادۂ اما خواست من نبود واین خواست تو بود که شد خدا وندا فردا ر قیامت مرا
درمیان بادشاهان برنه انگیزی که من بیچاره ومسکین وضعیف طاقت آن ندارم که میان بادشاهان و
ملوک مرا حشر کنی انگاه فرمود اگر مردی خواهد که از شر دیو وپریؑ از شر ظالمان ایمن شود او را بت پرستے
مبتلا نگرداند این آیت بسیار بخواند رب اجعل هذا البلد آمنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام بعدازان
شیخ الاسلام قدس سره العزیز فرمود که نزول این آیه همچنین بود که وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم
نشسته بود و یاران گرد بر گرد او پند ونصیحت می شنیدند ورسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود درین میان اعرابی بیامد روی بر زمین
نهاد وعرضداشت کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی بیاموز که حرزی باشد مرا او ولاد مرا از جمله بت پرستان نگهدارد رسول الله صلی الله
علیه وسلم در تفکر شد که این را چه آموزم همان زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد واین آیه آورد
وگفت یا رسول الله صلے الله علیه وسلم فرمان می شود که این آیه باین اعرابی بده تا یاد گیرد وبسیار
خواند حق تعالی او را از بت پرستان نگاهدارد و ایمن شود واز شر ایشان بعدازان فرمود چون
مردے خواهد که بران کافران مستولی نشوند این آیت بخواند ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا واغفر لنا
ربنا انک انت العزیز الحکیم وچون خواهد که نور ایمان در دل او کامل شود این آیه بسیار خواند
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیئ قدیر بعدازان شیخ الاسلام این فوائد تمام کرد روی
سوی دعاگوی کرد که این همه ترغیب برای شما میکنم زیرا چه پیر مشاطه مرید باشد تا آن زمان که مرید را
از همه آلائش چنانچه شرط ست در طریقت وراه رفتن پاک نکند همچنان دان که آن بیچاره در ضلالت
بماند که هرگز بیرون نتواند آمد بعدازان بر لفظ مبارک راند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ست
هرکه این دعا بخواند روزے یکبار اگر دران روز بمیرد از اهل بهشت باشد واگر دران شب بمیرد
نیز از اهل بهشت باشد دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک
وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعدازان همدرین محل فرمود که عباس
رضی الله عنه گفت تا این دعا از زبان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام در عقب نماز بر ریف

ترک نداده ام و این دعا را ورد ساخته ام آنگاه فرمود بعد از نقل و خواب دیدند پرسیدند که خدای تعالے با تو چه کرد فرمود بیامرزید و بهشت روزی کرد از برکت این دعا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده بود بعد از آن برلفظ مبارک راند که حق سبحانه و تعالی هر روز تا شب هر که این دعا بخواند از برکت او بلا از وے دفع میکند زیرا چه در حراست چون بلا از آسمان منزل میشود از خواننده این دعا بالا میرود واگر درین کس اخلاص و صدق نباشد دعا را رد میکند و فرود می آید و من این خواص از زبان شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز شنیده ام که این کس را می باید بهر حال که باشد از دعا گفتن و تضرع آوردن خالی نباشد آنگاه شیخ الاسلام فرمود ابو طالب مکی در قوت القلوب می نویسد از مصطفے صلی الله علیه وسلم هر که این دعا را بخواند تا شب هیچ بلای بدو نرسد دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم

انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ماشاء الله کان و مالم یشأ لم یکن اشهد ان لا اله الا الله واعلم ان الله علی کل شیٔ قدیر وان الله قد احاط بکل شیٔ علما واحصی کل شیٔ عددا الی اعوذ بک من شر نفسے ومن شر غیری ومن کل شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بعد از آن همدرین محل فرمود که قاضی امام شعبی رحمة الله علیه رحمة واسعة در کفایه خود آورده است که وقتے زاهدے بود در بنی اسرائیل از حد بزرگ بود کنیزکے داشت جوان و آن زاهد پیر بغایت ستوه آمد چنانچه اکثر پیش خلق گله کردے که چه تدبیر کنم که ازین زاهد پیر خلاص شوم زالی بود نزدیک همسایگی او گفت برای دفع این زاهد من ترا زهر هلاهل بدهم در کوزه آب زهر را با او کن و وقت افطار بده کنیزک زهر را در آب انداخت و زاهد را داد و بخورانید و ذره در زاهد اثر نکرد و این کنیزک منتظر که زاهد کے بمیرد چون روز شد آن کنیزک را طاقت نماند تمام کیفیت پیش زاهد باز گفت که خواه باش خواه بدار من ترا زهر داده ام چگونه است که اثر نکرد زاهد در تبسم شد گفت من دعای دارم هر که این دعا را بخواند زهر چه باشد از جمله بلاها این باشد و هیچ چیزے از زهر و جز آن کار نکند از برکت این دعا و امام شعبی در کفایه خود نوشته است و دعا این ست

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض و رب السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیٔ فے الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم بعد از آن شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز فرمود که شرائط اسباب دعا بسیار ست اگر بگویم دراز گردد اما شرط اول آنست که آغاز بنام پروردگار عالم جل جلاله و عم نواله کند زیرا که مصطفے صلی الله علیه وسلم میفرماید کل امر ذی بال لم یبدا فیه ببسم الله فهو ابتر باید که اول تسمیه خواند بعد از آن دعا کند تا مستجاب شود شرط دوم آنست که اهل خود را از خلخال آواز بلند منع کند زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ست ان الله لا یستجیب دعا قوم یرضون من

نسائهم يلبسون الخلخال مع الصوت شرط سوم آن است که در آغاز و اتمام آن صدقه دهد چنانچه روایت کرده اند از امام شافعی رحمة الله علیه که او را حاجتی بود بر بادشاهی بدان احتیاج برفت درویشی را صدقه داد و گفت دعا کن تا حاجتی تمام شود زیرا که شرط آنست هر که بر بادشاه رود اول چیزی بدربان دهد پس درویش دربان خدای است عز و جل پس چون او خوشنود شد حاجت تمام شد الحمد لله علی ذلک ✤

بتاریخ غرهٔ محرم سنه ست و خمسین و ستمائة دولت قدمبوس میسر شد جمله خلق اجودهن از صغیر و کبیر و مشائخ و درویش و مسکین می آمدند و دست مبارک شیخ الاسلام را دستبوس میکردند و خدمت شیخ دست زیر مصلا میکرد از تنگه و جیتل هرچه به بخت کس می آمد میداد و از بندگان هرچه می آمد شیرینی انبار بودی و قدری قدری بدرویشان دادی آنروز هیچکس از غریب و شهری محروم نرفتی و این رسم شیخ الاسلام بود که غرهٔ هر ماهی همچنین کردندی بعد از ان پیش شیخ الاسلام عبدالله محمد احمد بلخی یکی از واصلان حق بود بیامد روی بر زمین آورد و بنشست شیخ الاسلام در مراقبه بود هم دران حال در ذکر شد چندان ذکر گفت که بیهوش شده بیفتاد خرقهٔ شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز بیاوردند و بر شیخ انداختند الغرض تا دیری بود چون بهوش آمد حاضران سر بر زمین آوردند روی سوی عبدالله بلخی کرد که دیدی برادرم بهاؤ الدین زکریا را که ازین بیابان فنا بشهرستان بقا بردند امانمیدانم که این چه ماجراست و نیز گفت همین زمان نقل کرده بیائید تا نماز جنازه بگزاریم انگاه شیخ الاسلام و حاضران نماز بگزاردند بعد ازان فرمود که خبرست از رسول صلی الله علیه و سلم که نماز جنازه غائب گزاردن درست باشد زیرا که درانچه امیر المومنین حمزه رضی الله عنه و یاران دیگر کشته شدند رسول صلی الله علیه و سلم برای هریکی نماز علحیده گزارد پس واجب ست که بگزارند بعد ازان سخن در فضیلت غرهٔ متبرکه عاشوره افتاده بود بر لفظ مبارک راند که درین عشره در چیز دیگر مشغول نمی باید شد مگر در طاعت و تلاوت و دعا و نماز که آمده است مشغول گردد زیرا که درین عشره قهر میرود و رحمت بسیار نازل میشود انگاه فرمود که درین عشره بیشتر از طبقات مشائخ عذاب تضرع و نیاز بر خود گرفته اند بعد ازان فرمود که میدانی درین عشره بر سرور عالم صلی الله علیه و سلم چه گزشته و فرزندان او را چگونه زار زار کشته اند و بعضی در تشنگی هلاک شده اند که قطره آب آن بدبختان بدان معصومان و شهزادگان نداوند چون شیخ الاسلام درین سخن رسید نعره بزد و بیفتاد چون بهوش باز آمد گفت زهی سنگدلان و زهی کافران و بی عاقبتان و بی سعادتان و نامهربان که دائم و قائم میدانند که ایشان فرزندان بادشاه دین و دنیا و آخرت اند و زار زار می کشتند اینقدر بخاطر اینها نمیگزرد که فردای قیامت بر خواجه عالم چه روی خواهیم نمود الغرض بر لفظ مبارک راند که سر سال غره ماه محرم دعای آمده است این ست بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انت الله الابدی القدیم و هذه سنة جدیدة اسألک فیه العصمة من الشیطان الرجیم و الامان من الشیطان و من شر کل دین و من البلایا و الآفات فذلک و نسألک العون و العدل علی هذه النفس الامارة بالسوء و الاشتغال

بما یقربنی الیک یا بر یا رؤف یا رحیم یا ذوالجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان ہمدرین محل فرمود که
دراوراد شیخ الاسلام معین الدنیا حسن سنجری قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام که هرکه در شب اول از
ماه محرم شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و اخلاص ده بار و بروایت صاحبیه صحیح
آورده اند دو رکعت نماز بگزارید در هر رکعت فاتحه یک بار و سوره یس یکبار بدهد او را خدای تعالی در بهشت
دو هزار کوشک و در هر کوشکی هزار در از یاقوت و در هر دری تختی باشد از زبرجد سبز و بر آن تخت حوری نشسته
وگزارنده این نماز را شش هزار بلا دور گرداند و شش هزار نیکی در نامهٔ اعمال او بنویسند بعد ازان شیخ
الاسلام بر لفظ مبارک راند در کفایه امام شعبی نوشته دیده ام هرکه هر روز از ماه عاشوره صد بار این کلمه بگوید
آزاد گرداند خدایتعالی او را از آتش دوزخ و آن کلمه این ست لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیئ قدیر لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت
ولا راد لما قضیت ولا ینفع ذالجد منک الجد بعد ازان بر دست بدمد و بر روی خود بمالد حق تعالی
او را از گناهان چنان پاک گرداند گوئی امروز از مادر زائیده ست شیخ الاسلام درین فوائد بود که بانگ
نماز گفتند شیخ الاسلام در نماز مشغول شد خلق و دعاگوئی بازگشتند الحمد لله علی ذالک *

بتاریخ دهم ماه مذکور سنه ست وخمسین وستمائه دولت قدمبوس حاصل شد شمس دبیر و شیخ جمال الدین
هانسوی و شیخ بدرالدین غزنوی و عزیزان دیگر حاضر بودند سخن در برکت روزهٔ عاشوره افتاده بود
بر لفظ مبارک راند که این روزه است که در حدیث آمده است من صام یوم عاشورا فکانما صام الدهر کله
یعنی هرکه روز عاشوره را روزه بدارد بدرستی و راستی که تمام سال روزه داشته باشد آنگاه همدرین
محل فرمود که در روزهٔ عاشورا آهوان دشتی بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم فرزندان خود را
شیر نمیدهند پس چرا باشد که روزه را آنگاه ندارند آنگاه فرمود که بزرگے بود در بغداد پیش او قصه کشته شدن
امیر المومنین حسن و حسین رضی الله عنهما میگفتند چندان سر خود را بدوستی خاندان رسول صلی الله علیه وسلم
بر زمین زد که خون روان شد یکزمانی برآمد بر زمین افتاده چون بدیدند جان بحق تسلیم کرده بود همان شب
آن بزرگوار را در خواب دیدند که پیش امیر المومنین حسین رض استاده ست پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد
گفت مرا بیامرزید و فرمان داد که پیش امیر المومنین حسین رض بایستی همدرین محل فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه
وسلم با جمیع صحابه کبار نشسته بودند حضرت معاویه رضی الله عنه یزید پلید را بر کتف سوار کرده میرفت رسول الله
صلی الله علیه وسلم تبسم کرده گفت سبحان الله دوزخی بر کتف بهشتی سوار میرود این سخن امیر المومنین علی رضی الله
عنه بشنید ازان حال پرسید که یا رسول الله پسر معاویه هست دوزخی از کجاست گفت یا علی رض این یزید بدبخت

کسی ست که حسن و حسین و تمامی آل مرا بشهادت سانند و بکشند علیؓ برخاست و تیغ از نیام برکشید تا ایشان را بکشد رسول صلی الله علیه وسلم مانع شد که یا علی مکن که تقدیر خدای تعالی برین رفته است علیؓ بگریست و گفت یا رسول الله شما بر سر ما شید فرموده نے گفت از یاران کسی باشد گفت خبر باز علیؓ پرسید من باشم گفت نے گفت فاطمهؓ باشد فرمود نے پس گفت یا رسول الله ماتم غریبان من که خواهد داشت گفت امتان من بعد ازان علی رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر دو بگریستند و شاهزادگان را در کنار گرفتند و نعره زدند که ای غریبان نمیدانیم که حال شما دران دشت چگونه خواهد بود بعد ازان شیخ الاسلام بر لفظ مبارک راند دران روز که امیر المومنین حسین شهادت خواهد یافت آن شب بزرگی حضرت فاطمه رضی الله عنها را در خواب دید که باهمگی زنان انبیا صلوٰة الله علیهم اجمعین آمده است دامن مبارک در کمر بسته در دشت کربلا همان جا که امیر المومنین حسینؓ شهادت خواهد یافت جاروب میدهد و باستین مبارک خود پاک میکند پرسید ندای خاتون قیامت و ای شفیع روز محشر این چه مقام است که باستین مبارک پاک میکنی گفت این مقامی است که حسینؓ غریب ما اینجا سر خواهد داد و شهادت خواهد یافت بعد ازان همدرین محل فرمود که رسول صلی الله علیه وسلم از جبریل علیه السلام این حکایت پرسید چون از ما کسی نباشد تعزیت ایشان که دارد گفت یا رسول الله امتان تو از برای فرزندان تو تعزیتها کنند و ماتم دارند که صفت آن بر زبان نیاید و شرح نتوان کرد و بعد ازان شیخ الاسلام بر زبان مبارک راند که در شب عاشورا چهار رکعت نماز آمده است بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی سه بار و اخلاص ده بار چون از نماز فارغ شود صد بار سورهٔ اخلاص بخواند بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز آمده است بروایت ابو هریره رضی الله عنه که در شب عاشوره وقت برآمدن آفتاب دو رکعت نماز بگزارد و هرچه داند از قرآن بخواند که ثواب بیحد است بعد ازان این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا اول الاولین و یا آخر الآخرین لا اله الا انت اول ما خلقت فی هذا الیوم و تخلق آخر ما تخلق فی هذا الیوم اعطنی فیه خیر ما اوتیت مافیه بانبیارک و اصفیارک من النوائب والبلایا و اعطنی ما اعطیتنی فیه من الکرامة بحق محمد علیه السلام بعد ازان فرمود که در اوراد شیخ الاسلام قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز نوشته دیده ام بخط مبارک ایشان که دران نوشته اند که در روز عاشوره شش رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعتی فاتحه یک بار و والشمس و انا انزلنا و اذا زلزلت الارض و اخلاص و معوذتین همه یکبار بخواند و بعد فراغ نماز در سجده رود و قل یا ایها الکافرون بخواند و حاجت خواهد روا شود بعد ازان فرمود که همانجا نوشته دیده ام که در عاشوره هفتاد بار بگوید حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر حق تعالی او را ایام زنده و نام او در زمرهٔ اولیاء

ومشائخ کبار بنویسند انگاه همه برین محل فرمود که در روزگار پیشین مردی بود همیشه نباشی کردی و هزار و دویست
آدمی را کم و بیش کفن وزدیده بود و بیرون آورده الغرض چون ازان کار توبه کرد بردست خواجه حسن
بصری رحمة الله علیه تائب شد بعد ازان خواجه اورا از حال مسلمانان پرسید که کفن ایشان بیرون آوردی
چگونه یافتی گفت اگر یکی را منجمله آنها احوال گویم سخن دراز کشد اما چند نفری را بگویم که ایشان را چه حال
بود گفت گوری بکشادم دران گور مردی را دیدم روی سیاه و دست و پای او در سلسله آتشین آویخته از زبان
او ریم و خون میرود و شکم او کنده داری شده بوی گندگی چنان می آمد که مردم نفرت گیرند الغرض چون من
ازآنجا بازگشتم آن مرده بانگ بر من زد که چرا میگریزی بیا از حال من پرس که من در چه کار بوده ام که بدین
مبتلا کرده اند بازگشتم و نزدیک گور او رفتم فرشتگان عذاب سلاسل و اغلال در گردن او کرده نشسته اند از و
پرسید تو کیستی گفت من مسلمان ام و مسلمان زاده ام فاما مردی خمر خوار و زانی بوده ام چون بمردم همچنان مست بد
مردم باین حالت رسیدم بعد ازان بگذشتم گوری دیگر را دیدم که مردی ایستاده است برهنه روی او سیاه کرده اند
و گرد بر گرد او آتش درآمده او را می سوزند و زبان او بیرون آمده و زنجیر در گردن او کرده و فرشتگان
ایستاده همین که او مرا بدید فریاد کرد که توانی ای خواجه که قدری آب مرا دهی از تشنگی عاجز شده ام همین که او
این سخن گفت خواستم که بدو آب دهم فرشتگان بانگ بر من زدند که زنهار این تارک الصلوة را آب ندهی که
فرمان خدای عز و جل است این را آب ندهند انگاه ازان مرد تفحص کردم که در چکار بود او گفت مسلمان
بودم اما وقتی خدای تعالی را طاعت نکرده ام مثل این دیگران را همچنین در عذاب گرفتار بدیدم بعد ازان
گور دیگر بکشادم جوانی خوبروی را دیدم که صفت نتوان کرد گرد او سبزه برآمده جویهای روان است و حوران
بهشت پیش او بر تختی نشسته پرسیدم ای جوان تو کیستی و در چه کار بودی و این درجه از چه یافتی و عمل تو چه بود
گفت ای خواجه من همچو تو بودم ولیکن در ماه محرم در روز عاشورا از مذکری شنیدم هر که شش رکعت نماز بگزارد
البته خدای تعالی او را بیامرزد همه برین نماز ملازمت نمودم حق تعالی مرا این درجه داد بعد ازان بر لفظ مبارک راند که
در خبر است از رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که در شب یا روز عاشورا برای خوشنودی خصمان چهار رکعت نماز بگزارد پس
برهاند او را خدای تعالی از سوال منکر و نکیر و خوشنود گرداند خصمان او را الحمد لله علی ذلک ✠

بتاریخ چهارم ماه صفر سنه مذکور دولت پابوس حاصل شد چند روز دعاگوی جانب هانسی بخدمت شیخ
محمد هانسوی که یکی از یاران اعلی شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره العزیز است بوده ام چون دولت
پابوس روزی شد دعاگوی روی بر زمین آورد فرمان شد بنشین بنشستم مکتوبیکه شیخ برهان الدین داده بود ارسال
داشته شد آنرا شرف مطالعه آوردند بعد ازان بر لفظ مبارک راند دیر کردی بنده روی بر زمین آورد که تن خاکی آنجا بود

و دل و رنجا آویخته قدس سره مخدوم بنده بود فرمان شد آری همچنین است تو میگوئی بار ها ترا اشتیاق ما غالب آمدی که
میگفتی اگر مرا پر شود بپرم و در خدمت خواجه بروم و ببینم بعد ازان روی سوی خلق کرد که مرید و فرزند شیخ
چنان باید که مولانا نظام الدین است فرموده که مکتوبی هم نوشته بودی و ان ذکر اشتیاق پایبوس بسیار بود و بیتی
نوشته بودی آن بیت را یاد کرده ام هر بار که ترا یاد میکردم این بیت را میخوانم و این از حد بینظیر بود اگر خوانی
بشنوم روی بر زمین آورد و این بیت بخواند ع زانگاه که بنده تو دانند مرا + بر مردمک دیده نشانند مرا +
لطف عامست عنایتی فرموده ست + ورنه کیم از کجا چه دانند مرا + چون این بیت بخواندم شیخ الاسلام را وقتی
پیدا شد برخاست و در رقص شد چندان رقص کرد که آنرا حد و نهایت نبود از چاشت تا میانه روز در رقص بودند
چون از رقص باز آمدند خرقه خاص بدعاگوی مرحمت شد و عصا نیز همان روز عنایت فرمودند و مصلی و نعلین چوبی
نیز بخشش نمودند و دعاگوی را در کنار گرفتند و گفتند که مولانا نظام الدین نزدیک است که ترا رخصت کنم و دیدار تو
بعد ازان نه بینم باز برو که همین روز ترا وداع است تا چند روز دیگر باش که دیدار غنیمت است بعد ازان چشم پر آب کرد
و های های بگریست و این بیت بر لفظ مبارک راند ع دیدار دوستان موافق غنیمت است + چون یافتیم حیف بود
گر رها کنیم + بعد ازان مسافران از جانب ملتان بیامدند روی بر زمین آوردند فرمان شد که بنشینید طعام موجود نبود
خرج شد بعد ازان حکایت در ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر افتاده بود بر لفظ مبارک راند گران ماهی و صعب شهری است
زیرا چه چون ماه صفر بودی رسول صلی الله علیه وسلم تنگدل شدی و چون بیرون آمدی شاد گشتی و این تغیر
رسول الله صلی الله علیه وسلم از سبب گرانی ماه صفر بودی و از حد گران است بعد ازان همدرین محل فرمود که
رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید هر که بگذشتن ماه صفر بشارت دهد من او را بشارت دهم بدر آمدن بهشت
کما قال علیه السلام من بشرنی بخروج الصفر انا بشرته بدخول الجنة بعد ازان همدرین محل فرمود حقتعالی در هر سال
ده لک و هشتاد هزار بلا از آسمان منزل میکند اما درین ماه نه لک و بست هزار بلا فرو می آید اما درین ماه بدعا و طاعت
بگزارند او را از بلا هیچ گزند نرسد بعد ازان فرمود که شنیده ام از بزرگی هر که خدا را از بلاهای ماه صفر امین بود این
دعا بسیار خواند بعد از فریضه هر نماز و دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من شر هذا الزمان و استعیذ من
شرور الازمان انی اعوذ بجلال وجهک و کمال قدرتک ان تجیرنی من [illegible] هذه السنة و فنا شر ما قضیت فیها و اکرمنی
بالفقر باکرم النظر و ختمه بالسلامة و السعادة و لاهلی و اولیائی و اقربائی و جمیع امة محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم
بعد ازان همدرین محل فرمود که در ماه صفر شب اول برای عصمت جمیع مسلمانان چهار رکعت نماز بگزارد بعد از
فریضه نماز خفتن در رکعت اول فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون پانزده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص
پانزده بار و در رکعت سوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق پانزده بار و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس

پانزده بار بخواند و سلام دهد بعد ازان چند بار آیاک نعبد و ایاک نستعین بگوید بعده هفتاد بار صلوات بخواند چون این
نماز پیش از وقت بخواند حق تعالی هر بلائی که در آن روز تقدیر کرده باشد از وی بفضل خویش نگاهدارد بعد ازان
همدرین محل فرمود که در شرح شیخ الاسلام شیخ معین الدین حسن سنجری قدس سره نوشته دیده ام که در تمامی ماه صفر
سه لک و بست هزار بلا نازل می شود پس آن روز از روزهای دیگر گران تراست پس در آخر چهارشنبه ماه مذکور
چهار رکعت نماز بگزارد تا حق تعالی او را از جمله بلاها که در آن روز نازل شود بکرم خویش نگاهدارد و هیچ بلائی گرد
آن نبود تا سال دیگر دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم یا شدید القوی و یا شدید المحال یا مفضل یا مکرم
یا لا اله الا انت برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان همدرین محل فرمود هر که در بلا مبتلا می شد همدرین ماه صفر بود
چنانچه آورده اند که مهتر آدم علیه السلام که گندم بخورد همین ماه صفر بود که از بهشت بیرون افتاد و سیصد سال
بگریست بیک ذلت که در وجود آمد بعد ازان که هیچ چیز در وجود او نماند و همه گوشت و پوست او بریخت فرمان آمد
که توبه بکن توبه تو قبول کردیم آن هم از ماه صفر بود چندان زحمت که مهتر آدم دید بعد ازان ملائم ایمنی فرمود
بروایت وهب بن منبه رضی الله عنه که وقتی هابیل و قابیل هر دو برادر در ماه صفر برای شکار بیرون آمدند
مهتر آدم ایشان را منع کرد که در ماه صفر بیرون مروید ایشان سخن مهتر آدم را پاس نداشتند الغرض چون
در بادیه رسیدند میان هر دو برادر گفتگو شد قابیل در زمان تیغ کشید هابیل را بکشت و پشیمان شد که چه کردم
از انجا تخلف نبود این خبر بسمع مهتر آدم صلوات الله علیه رسید مهتر آدم از حد دل تنگ شد مهتر جبرئیل فرود آمد
و گفت یا آدم فرمان می شود که از فرزندان هابیل همه مسلمان سنی باشند و هر فرزندی که از قابیل پیدا می شود
جهود و ترسا و کافر باشند زیرا چه در ماه صفر برادر خود را کشتند بعد ازان همدرین محل فرمود که قوم مهتر نوح
علی نبینا علیه السلام را در همین ماه به بلای طوفان گرفتار و هلاک گردانیدند و مهتر ابراهیم خلیل الله را که در آتش
انداختند روز اول ماه صفر بود و مهتر ایوب علیه السلام ببلای کرمان مبتلا گردانیدند هم ماه صفر بود و مهتر زکریا
علی نبینا و علیه السلام را که اره بسر راندند آخر ماه صفر بود در روز چهارشنبه و مهتر یحیی علیه السلام را که کارد
در حلق راندند هم ماه صفر بود و مهتر عیسی علیه السلام را که هفت پاره کردند هم ماه صفر بود و مهتر یونس
پیغامبر علیه السلام را که در شکم ماهی بند کردند همین ماه صفر بود بعد ازان شیخ الاسلام ادام الله برکاته چشم
پرآب کرد نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد فرمود سلطان انبیا را که زحمت پیدا شد و برحمت حق
پیوست هم ماه صفر بود انگاه فرمود که مثل آن جمله انبیا را هر بلائی که منزل شده ست و می شود هم در ماه صفر
بود و این ماه از حد گران ست حق تعالی ما را و شما را و جمله مسلمانان را از گرانی ماه صفر در امان و عصمت خود
نگاهدارد والحمد لله علے ذالک ❊

بتاریخ بست و هفتم ماه مذکور و سنه مزبور دولت پایبوس میسر شد سخن در مجاهده بود. عزیزان اهل سلوک حاضر بودند چنانچه شیخ برهان الدین هانسوی و شیخ ظهیر لاهوری و شیخ جمال الدین هانسوی علیهم الرحمة والغفران و جنید صوفی دیگر از خانواده چشت آمده بودند سخن در مجاهده و معرفت افتاد سوال کردند فرمود که بست سال من در عالم تفکر ایستاده و چشم در هوا داشته بودم درین بست سال وقتی نشسته و برخاستی و خفتی یاد ندارم چنانچه از پایها چون بهای خون روان شدی و پشت پای بترقیدی از بسیاری ایستادن بعدازان دو سال باز در عالم محو افتادم درین ده سال هیچ ساعتی و لحظه و لمحه نفس را سیر آب ندادم مگر در ماهی و یا بهفته دو درم سنگ بعدازان چون کار خود بکمالیت دیدم ده سال آب سیر ندادم بعدازان نفس را آرزوی انار شیرین شد هر روز بوعده انگاه میداشتم تا مدت ده سال دیگر نفس فریاد بیداد که چند روز بخواهی کشت گفتم تا دم آخرین اگر بگویم طاقت شنیدن نتوان آورد معاملتها که برخود و بر نفس خود کرده ام و گفتن راست نیاید الغرض چون هفتاد سال برین منوال گذشت انگاه حجاب از میان برگرفتند آواز آمد که درین میان هیچ تقصیری در کار ما نکردی اکنون ما را واجب شد که بر تو تجلی کنیم همین که این آواز برآمد خواجه بایزید نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد بعدازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بر لفظ مبارک راند که حال جان دادن خواجه بایزید این بود انگاه شیخ الاسلام فرمود که آری هر که مجاهده کند و مشاهده بداند بعد ازان این مثنوی بزبان مبارک راند

در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند * کانجا ملک الموت نگنجد هرگز *

بعدازان فرمود که وقتی بزرگی را پرسیدند که مجاهده چیست گفت آنکه نفس را زار زار بکشند یعنی مراد ندهد و هر آرزو که کند بدو نرساند و طاعتی که بدان نفس راضی نباشد بکند بعدازان همدرین محل فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس سره العزیز با نفس خود گفتی که ای نفس اگر تو امشب بمن موافقت بکنی در دو رکعت نماز ختم قرآن کنم بدین شد که نفس با ایشان یک روز موافقت نمود دو رکعت نماز ایشان فوت شد روز دیگر در مقام مناجات با خدا عهد کرد که تا بست سال نفس خود را آب سیر ندهم آن کاهلی نفس ازان بود که در آن شب آب سیر خورده بود انگاه همدرین محل فرمود که شاه شجاع کرمانی چهل سال نخفت بعد از چهل شبی حضرت را در خواب دید بعدازان هر جا که رفتی جامه خواب برابر کردی و در خواب شدی باشد که آن دولت باز میسر شود انگاه هاتفی آواز داد که ای شاه شجاع آن ثمره بیداری چهل سال بود که تخفتی اکنون باز گرد و اگر همچنان باشی که بیش ازین می بودی آن زمان دولت بتو رسد بعدازان شیخ الاسلام چشم پر آب کرد و بر لفظ مبارک راند که چون آخر وقت نقل خواجه شجاع کرمانی نزدیک شد همان روز که نقل خواهد کرد در آن روز هزار رکعت نماز بگزارد و هم بر مصلی در خواب شد حضرت ذو الجلال را بار دوم در خواب دید فرمان شد ای شاه شجاع خواهی آمد یا چند روز دیگر اینجا خواهی ماند گفت الهی مرا جای بودن نماند خواهم آمد همدرین بود که بیدار شد و وضو کرد و دوگانه بگزارد و قت

نماز خفتن بود سر بسجده نهاد و جان بحق تسلیم کرد انگاه شیخ الاسلام نعره بزد و بیهوش شد چون بهوش آمد این مثنوی بر زبان مبارک راند ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ✤ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✤ بعد ازان فرمود که وقتی بایزید را پرسیدند که یک حکایت از مجاهده خود بگوی گفت بشما چیزی بگویم که طاقت شنیدن نیارید اما معامله که با نفس خود کرده ام اندکے بگویم آنچنان بود که شبی نفس برای عبادت طلبیدم نفس کاهلی کرد ازان بود که در آن شب دو خرما از وظیفه زیادت خورده بودم الغرض نفس با من موافقت نکرد چون روز شد عهد کردم که خرما چندگاه نخورم در مدّت پانزده سال نفس خود را چیزی ندادم هم در آرزو بماند بعد ازان گفت هرچه فرمای بکنم انگاه خرما بستدم و او را دادم نفس فرمانبردار شد هرچه با او میگفتم میکرد بلکه ازان زیادت شد بعد ازان فرمود که خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه را پرسیدند که کار مجاهده خود تا کجا رسانیده گفت تا اینجا رسانیده ام که دو گان و سه گان سال میگذرد که نفس را آب نمیدهم تا مدت ده سال شده است که آب سیر نداده ام و هر شب تا و ختم قرآن نکنم بکار دیگر مشغول نشوم بعد ازان از نقل خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه حکایت فرمودند که روزی خواجه و اصحاب گرد بر گرد نشسته بودند ذکر از موت اولیا میکرد درین محل آینده بیامد جامه سبز پوشیده مردی خوبروی و خوبصورت و نیک سیرت سیب بر دست روی بر زمین آورد و فرمان شد بنشین خواجه ذوالنون مصری هر بار حکایت میکرد که خوش آمدی و نیکو آمدی وصفا آوردی زمانی برآمده سیب بر دست داشت بدست خواجه ذوالنون داد خواجه بهر دو دست آن سیب بگرفت تبسم کرد و فرمود شما باز گردید چون آینده بازگشت خواجه خلق را معذرت کرد و باز گردانید همین که زمانی برآمد مستقبل قبله بنشست و قرآن خواندن آغاز کرد همین که قرآن تمام شد آن سیب را بوی کرد و جان بحق تسلیم کرد بعد ازان خواجه را در جنازه کردند پیش مسجد آوردند تا نماز جنازه بگزارند همچنان بانگ نماز برآمد چون اینجا رسیدند که اشهد ان لا اله الا الله خواجه دست از کفن برآورد و انگشت شهادت برگرفت و گفت اشهد ان محمد رسول الله انگشت ایستاده بود هرچند خلق الله خواستند انگشت فرو خوابانند نتوانستند آوازی برآمد که ای مسلمانان انگشتی که ذوالنون بنام محمد صلی الله علیه وسلم برکرده است تا دست رسول الله صلی الله علیه وسلم نگیرد انگشت فرونشود بعد ازان شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز این مثنوی بر زبان مبارک راند و های های بگریست ؎ در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند ✤ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ✤ بعد ازان بر لفظ مبارک راند که خواجه سهیل تستری بن عبدالله تستری رحمة الله علیه نقل کرد چون جنازه خواجه بیرون آوردند جماعتی یهودی در تستر از حد منکر بود و سردار قوم یایی برهنه پیدا شد و نزدیک جنازهٔ خواجه آمد و گفت جنازه فرو دارید تا من مسلمان شوم چون جنازه فرود آوردند آن جهود نزدیک

نزدیک خواجه بایستاد و روی سوی خواجه کرد که ای خواجه مرا تلقین کلمه کن تا من مسلمان شوم همین که آن جهود
با قوم خود با هزار کس آمده بود این سخن بگفت خواجه دست از کفن برآورد و چشم بکشاد و گفت بگو اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله همین که این بگفت دست در کفن کرد و چشم بربست آن جهود مسلمان شد
خلق از جهود سوال کردند که تو چه برهان دیدی که مسلمان شدی آن جهود گفت آن زمان که شما جنازه بیرون
آوردید من نظر بجانب آسمان کردم بانگ صعبی شنیدم در دل خود گفتم که این چه بانگ است بار دیگر نظر کردم دیدم که
جمله ملکوت از آسمان فرود می آیند و طبقهای نور بر دست کرده فوج فوج می آیند بر جنازه خواجه سهیل بن عبدالله
تستری نثار کردند از این سبب مسلمان شدم و گفتم در دین محمد صلی الله علیه وسلم ایچنین مردانند انگاه شیخ الاسلام چشم
پر آب کرد و این فواید میفرمود و در عالم تفکر بود و این مثنوی بعد این حکایت بر زبان مبارک راند ۵ در کوئی تو
عاشقان چنان جان بدهند ٭ کانجا ملک الموت نگنجد هرگز ٭ انگاه دعاگو این حکایت فرمود که وقتی شیخ علی مکی رحمة الله
علیه در خواب دید که گوئی عرش را گرفته بر سر فرو میبرند چون روز شد اندیشه کرد که این خواب را پیش که گویم گفت جز خواجه
بایزید دیگر کسی نیست بروم و این خواب را پیش وی بگویم تا تعبیر کند چون برفتم بدیدم که شوری در بسطام افتاده و خلق و گریه
و تحیر ایستاده پرسیدم حال چیست گفتند خواجه بایزید علیه الرحمه نماند شیخ علی بانگ برزمین زد و نعره زنان روان شد چون
نزدیک جنازه بایزیدؒ رسید جنازه خواجه را بیرون آورده بودند آنجا کسی بود از خلق که جنازه خواجه بگیرد شیخ علی بهزار
حیله و دشواری در آمد و جنازه خواجه را بر سر گرفت و گفت ای علی خوابی که تو دیده بودی تعبیرش همین است همین جنازه
بایزید عرش خدای است که بر سر کرده می بری بعد از ان شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سی سال دعاگوی در عالم مجاهده
بوده نه روز دانستم نه شب ایستاده هر گاه وقت در آمدی نماز میگزاردم باز دران عالم مشغول می شدم انگاه همدرین
محل فرمود که آن روز که خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس الله سره العزیز نقل کرد و آنچنان بود که بخدمت
خواجه نشسته بودند و دران روز اندام مبارک ایشان تکسر داشت و خواجه منتظر نشسته الغرض مردی کاغذ پری
بر دست گرفته بیامد و سلام کرد همینکه آن کاغذ بر دست خواجه داد خواجه آن کاغذ را مطالعه کرد دران نام الله بود
خواجه دیده بر آن نام نهاد گوئی جان در تن خواجه نبود هزار نعره در عالم افتاد که خواجه قطب الدینؒ نماند الغرض
خواجه را غسل دادند و در جنازه کردند هیچ کس را مجال نبود که بر گیرد همه حیرت زده ماندند بعد از زمانی آواز
صعب برآمدن گرفت خلق بازگشتند انگاه نماز بگزاردند خواستند که جنازه را برگیرند بفرمان خدای عزوجل
در هوا شد خلق دنبال جنازه او کردند پس بانجا که مغنی و بیگانه بودند همه بیامدند و مسلمان شدند از ایشان
پرسیدند که چه برهان دیدید گفتند بدیدیم که فرشتگان جنازهٔ خواجه را بر سر کرده می بردند چون شیخ الاسلام
این حکایت تمام کرد نعره بزد و بیفتاد و این مثنوی بر زبان مبارک راند ۵ در کوئی تو عاشقان چنان جان بدهند ٭

کانجا ملک الموت نگنجد هرگز. خدمت خواجه هم درین محل بود که بانگ نماز برآمد شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز بنماز مشغول شد خلق و دعاگوی بازگشت الحمد لله علی ذالک.

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سنه ست وخمسین وست مائة دولت قدمبوس حاصل شد این بنده را بخلعت خاص مشرف گردانید عزیزان اهل صفه حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که مولانا نظام الدین را ولایت هندوستان دادیم و صاحب سجاده گردانیدیم همین که این سخن بر زبان مبارک راند بنده بار دوم روی بر زمین آورد فرمان شد سر برکن ای جهانگیر عالم برفور دستار شیخ قطب الدین برسر داشت عطا کرد و عصا بر دست داد و خرقه بدست خود پوشانید فرمود که برو دوگانه بگزار چون مستقبل قبله شدم دست بگرفتند و روی سوی آسمان کردند که ترا بخدا سپردم برو بعد ازان گفت این همه ترا امید هم سبب آنکه تو وقت آخرین برسر ما نخواهی بود و این سخن هم بگفت که من نیز وقت نقل خواجه خود شیخ قطب الدین بختیار اوشی حاضر نبودم در هانسی بودم الغرض بعد ازان شیخ بدر الدین اسحاق را فرمان شد که شال بنویس چون شال بستدم سر من در کنار گرفت و گفت بخدا رسانیدم انگاه فرمود شیخ جمال الدین را نه بینی باز شیخ الاسلام فرمود که امروز عرس رسول الله صلی الله علیه وسلم است باش فردا روان شوی بعد ازان هم درین محل فرمود که امام شافعی رحمة الله علیه در کفایه خود آورده است بروایت صحیح از امیر المومنین علی رضی الله عنه که نقل کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع الاول بود روز دیگر برای معجزه داشته بودند و در اندام مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم بوی خوش می آمد گوئی جمله عطریات عالم در وجود مبارک سخت کرده اند و مقدار ذره تفاوت نکرده بود چنانچه در حیات بود بعد از نقل همچنان بوده است آن روز چندین هزار جهود مسلمان شدند دو روز داشتن رسول صلی الله علیه وسلم را برای معجزه بود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم را نه حجره بودند هر روز یک حجره طعام میداد چون هر نه حجره طعام بداد روز دوازدهم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه طعام بداد چندانکه جمله خلق مدینه را رسید چون روز دوازدهم شد شهرت یافت ازین جهت مسلمانان دوازدهم روز عرس میکنند و میگویند که عرس رسول صلی الله علیه وسلم دوازدهم است اما بروایت صحیح نقل رسول الله صلی الله علیه وسلم در دوم ماه ربیع الاول بود بعد ازان هم درین محل فرمود که چون رسول صلی الله علیه وسلم را زحمت زیاده شد سه روز نتوانستند که در مسجد بیایند بعد از سه روز بلال رض بر در حجره رسول صلی الله علیه وسلم بیامد ندا کرد که الصلوة یا رسول الله رسول خدا صلی الله علیه وسلم برخاست و گفت بلال را بگویید که ابوبکر و عمر رض بیایند تا در مسجد [illegible] ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم آمدند

بیامدند رسول الله صلی الله علیه وسلم بر کتف ایشان دست مبارک نهاده در مسجد بیامدند خواستند که امامت
کنند نتوانستند دست ابوبکر گرفته پیش فرستادند از مشاهده این حال نعره از اصحاب برآمد نزدیک بود که
زهرهٔ ایشان آب شود الغرض رسول صلی الله علیه وسلم بازگشت در حجره بیامد و بغلطید گلیم سیاه بود
بالا کشیده ای گذشته بود که اعرابی بیامد و بر در دست زد از آواز دست او لرزه در در و دیوار افتاد فاطمه رضی الله عنها
بر در آمد و گفت که این زمان محل نیست هر چند فاطمه رضی الله عنها معذرت میکرد او بشنود او شنوا نبود
چنانچه ازین سخن در گوش مبارک رسول صلی الله علیه وسلم رسید فاطمه رض را طلبید و گفت ای جان پدر
این عزیز اعرابی نیست بل کسی ست که اگر در به بندی از دیوار درآید و اگر دیوار بر کنی در ره سوراخ
درآید و فرزندان را یتیم کند این حرمت پدر تو نگاه میدارد اگر اجازت می طلبد بگو تا درآید و از برای
حکمی که آمده ست بنفاذ رساند نعره از حجره برخاست ملک الموت آمد روی بر زمین آورد فرمان شد
بنشین بنشست فرمود بگو کجا آمدهٔ ملک الموت گفت زیارت تو مرا فرمان ست آن زمان که نطلبند ادب
دار نروی و انگاه این سخن هم بگوی که یا محمد اگر بیائی جان ترا قبض کنم و اگر بمانی بازگردم رسول صلی الله علیه
وسلم گفت یا ملک الموت زود باش در کار خود زمانے صبر کن تا برادرم جبرئیل بیاید همان زمان جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت یا اخی کیف حالک جبریل گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ملک السموات طبقهای نور
بر دست گرفته منتظر جان پاک تو اند و درهای بهشت و آسمان کشاده اند و ارواح انبیا منتظر ایستاده حورهای
بهشت مشتاق دیدار تو اند رضوان بهشت آراسته کرده تا که تو آئی رسول خدا صلے الله علیه وسلم فرمود یا
اخی جبریل ازین نمی پرسم اما بگوی که بعد از نقل من احوال امت چگونه خواهد بود جبریل علیه السلام گفت
یا رسول الله مرا نیز فرمان ست که امتان خود را بمن سپار تا فردای قیامت همچنانکه در حیات تو بودند ترا
بسپارم انگاه رسول صلے الله علیه وسلم گفت که مقصود من همین بود بعد از ان ملک الموت را
فرمان داد که بیا اکنون در کار خود باش همین که ملک الموت دست در کف پای مبارک نهاده پای
پاره شد و دست در دل انداخت و جان پاک رسول الله صلی الله علیه وسلم قبض کردن گرفت کاسهٔ
پر آب در پیش رسول صلی الله علیه وسلم بود هر بار دست مبارک خود در آن آب میکرد و بر سینهٔ مبارک
خود فرود می آورد و این میگفت اللهم هون سکرات الموت یعنی بار خدایا تلخی جان کندن آسان
گردان چون بنا ره حلق رسید لب می جنبانید فاطمه رضی الله عنها گفت من گوش نهادم که بشنوم
شنیدم که میگفت که الٰهی بحرمت جان دادن محمد صلی الله علیه وسلم رحمت کنی بر امتان من و تا وقت
آخرین همین گفتن بود چون شیخ الاسلام این حکایت تمام کرد نعره از جملهٔ حاضران مجلس برخاست

شیخ الاسلام بیهوش شد چون بهوش باز آمد روی سوی دعاگوی کرد فرمود از برای کسی که جمله عالم آفریدند و مملکت خود بدوستی وی حق تعالی ظاهر کرد او را از میان عالم بردند من و تو کیستیم که دم حیات زنیم پس باید خود را در میان رفتگان دانیم امازاد و راحله را تدبیر کنیم و در غفلت و گفتگو نپردازیم باشد که فردای قیامت شرمندگی نیارد چون شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز این سخن تمام کرد شمس دبیر پیش شیخ الاسلام حاضر بود روی بر زمین آورد و گفت نظم از گفتار خواجه نظامی فراهم آمده ست اگر از لطف فرمان شود بخوانم فرمان شد بخوان چون شمس دبیر این نظم بخواند در شیخ الاسلام قدس الله سره العزیز چنان درگرفت که یک پاس در حال ماند وقتی با راحت بود آن روز بارانی خاص بشمس دبیر عطا شد بعد خواندن این نظم در تلاوت مشغول گشت از بندگان این دیار چنان شنیدم تا غایتی که نقل شیخ الاسلام بود قدس الله سره العزیز با هیچکس مشغول نشد مگر بمشغولی حق و الله اعلم آن نظم که شمس دبیر خوانده است که نوشته میشود نظم

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او — رهائی بچنگ آر از چنگ او
مقیمی نه بینی درین باغ کس — تماشا کند هر یکی یک نفس
درین چارسو هیچ بیگانه نیست — که یک بر مراد خود کامه نیست
درو هر دمی نو بری میرسد — یکی میرود دیگری میرسد
جهان گرچه آرامگاهی خوش است — شتابنده را نعل در آتش است
دو در دارد این باغ آراسته — در و بند این هر دو برخاسته
در آ از در باغ بنگر تمام — ز دیگر در باغ بیرون خرام
اگر زیرکی با گلی خو مگیر — که باشد بجا ماندنش ناگزیر
درین دم که داری بشادی بسیج — که آینده و رفته هیچ است و هیچ
یکی را در آرد به هنگامه تیز — دگر را ز هنگامه گوید که خیز

نظامی سبک باش یاران شدند
تو ماندی بغم غمگساران شدند

تمت

الحمد لله علی احسانه که ملفوظات حضرت قطب الاقطاب بابا فرید گنجشکر رحمة الله علیه مولفه حضرت نظام الدین اولیا رح الموسوم به راحت القلوب بسعی کارپردازان مطبع باهتمام جناب مولوی محمد عبد الاحد صاحب انطباع یافته مقبول طبایع خاص و عام گردید بمنه وکرمه